جهانی برای فتح

۸ ـ ۱۳۶۶

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

A WORLD TO WIN

जीतने के लिए सारा विश्व है

KAZANILACAK DÜNYA

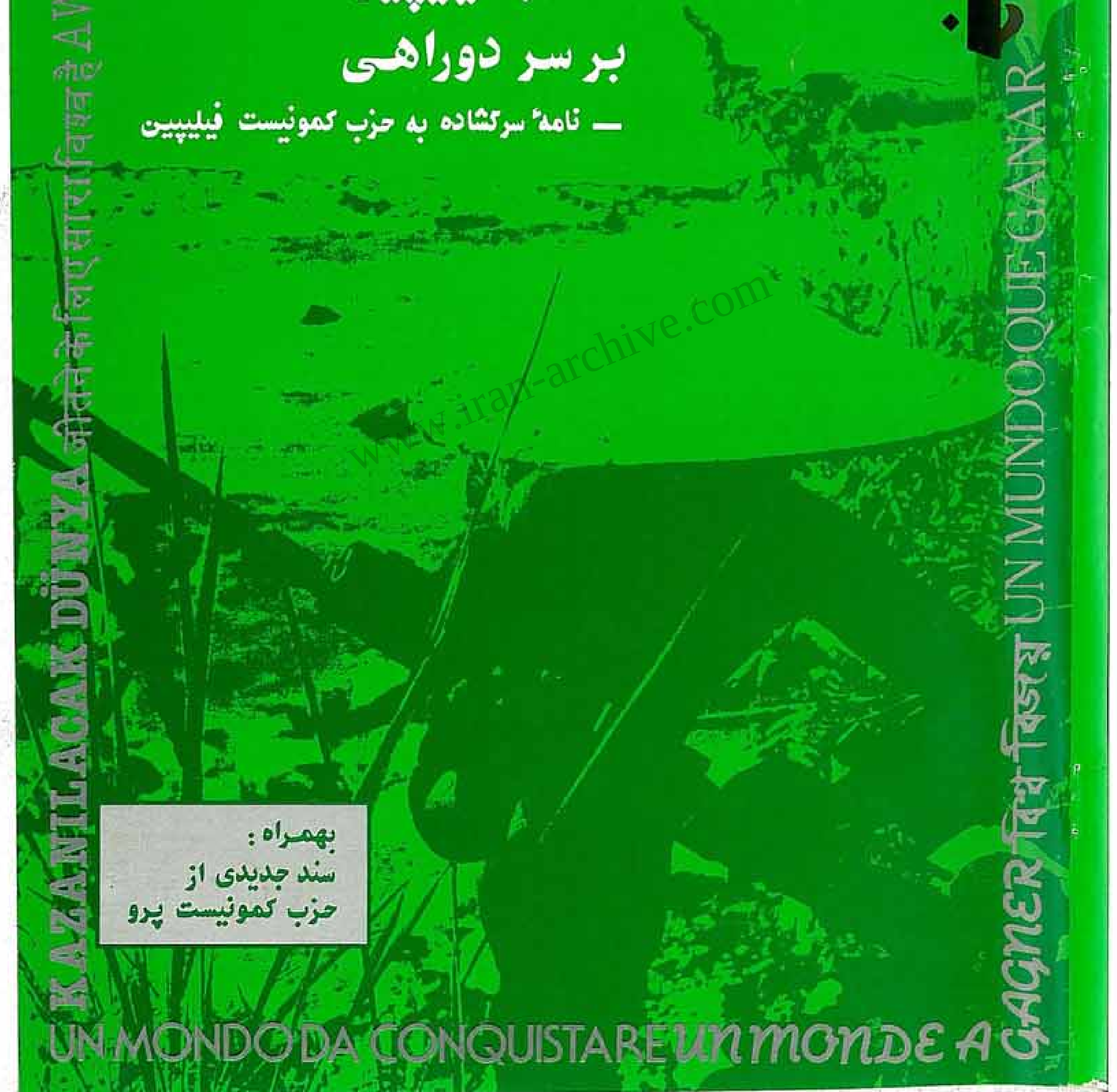
UN MUNDO QUE GANAR

UN MONDO DA CONQUISTARE

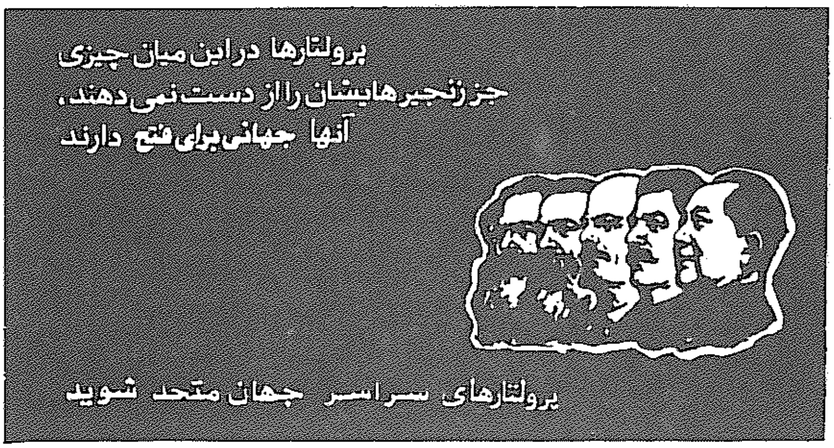
UN MONDE A GAGNER

انقلاب فیلیپین
بر سر دوراهی

ـــ نامهٔ سرگشاده به حزب کمونیست فیلیپین

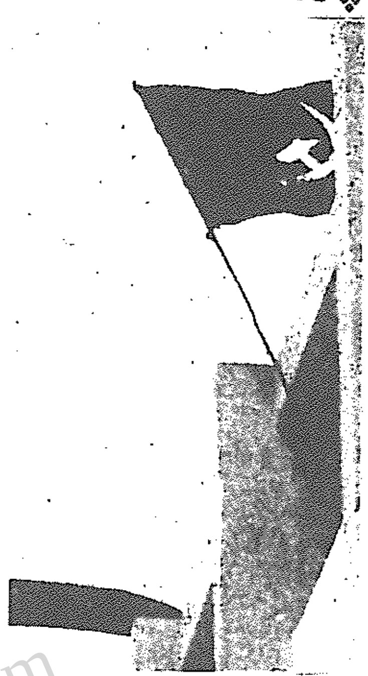


بهمراه :
سند جدیدی از
حزب کمونیست پرو



۸ ـ ۱۳۶۶

پرو



یك سندمهم ازکمیته مرکزی حزب کمونیست پرو،پیشرفتهای حاصله در ساختمان یك رژیم نوین خلقی از طریق جنگ خلق علیه دولت ارتجاعی پرو،راتشریح میکند.

فیلیپین

یك نامه سرگشاده ازسوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین نگرانی عمیق خودرانسبت به تحولات درخط این حزب وخطراتی که این مسئله دربرابرخصلت انقلابی حزب وجنگ خلق تحت رهبریش قرارداده است، بیان میکند.

فرانسه

دردسامبر ۸۶، یك جنبش دانشجوئی عظیم همچون "رعددرآسمان بی ابر" فرانسه راالرزاند."کلود دوشن "این سه هفته مبارزه حاد راموردتجزیه وتحلیل قرارداده وبرخی درسهای این جنبش رابیرون کشیده است.

مشترك شويد !

مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ـ ۱۳۶۳

آنگاه که کوهستان آند می‌غرد.

"گردانهای مسلح فقرا" تحت رهبری حزب کمونیست پرو (سندرولومینوزو) بمصاف حکومت پرومیشتابند. این مقاله به بررسی تعرض ۱۹۸۵ ونیزبه تاریخچه واهداف جنگ خلق میپردازد.

هنـــــد :

مسئله درمورد هشت میلیون مردم هند این نیست که آیا "این داغ لعنت خوردگان جهان "برمیخیزند، سئوال اینجاست : چه وقت؟

جمهوری دمینیکن : دوروزقیام توده ای

بقلم رهبر اتحادیه کمونیست انقلابی جمهوری دومینیکن

دربزرگداشت یولمازگونه‌ی : فیلم سازانقلابی

۲ ـ ۱۳۶۴

پـــــرو

بازهم درباره‌ٔ جنگ انقلابی رشدیابنده، سفرپاپ به پروو گزیده ای از آثارخوزه کارلوس ماریاتگی.

انقلاب یا جنگ جهانی سوم

کوکلوکوپوس بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته‌ای غرب درآلمانغربی را، بانگاهی برتدارك انقلاب موردتجزیه وتحلیل قرارمیدهد.

ایران : شکل گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهائی در شرایط انقلابی که به سقوط شاه ازتخت سلطنت درسال ۱۳۵۷ انجامید، نهفته بودند؟ این مقاله توسط یکی ازاعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نوشته شده است.

درباره‌ٔ دینامیسم امپریالیسم وسد کردن تکامل اجتماعی.

بقلم : ریمـــونـــد لـــوتـــا

۳ـ ۱۳۶۴

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند.

اوضاع آفریقای جنوبی اززوایای متفاوت طی مقالاتی تحلیل گشته است. در این شماره همچنین فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانیا وجود دارد.

پـــرو: بـایـکـوت انتخـابـات

جزوه ای ازحزب کمونیست پرو

رگـــه

موسیقی عصیانگر جـامائیـــکا

۴ـ ۱۳۶۴

آفریقـــای جنـــوبـــی

بازهم درباره‌ٔ بحران انقلابی تعمیق یابنده.

ایـران : ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند "

تحلیلی ازسوی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، ازتجارب به دست آمده درسالهای طوفانی انقلاب وقیام مسلحانه سربداران درآمل.

"مشی چریکی شهـری"

علیه گرایش "چریکی شهری "دراروپای غربی.

۵ ـ ۱۳۶۵

کردستان :

نجیمه سیاوش ازالزامات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری صحبت میکند.

بنگلادش : انـــبار بــاروت

به قلم یکی ازاعضای رهبری حزب پرولتری پوربابنگلا

۶ ـ ۱۳۶۵

پــــرو

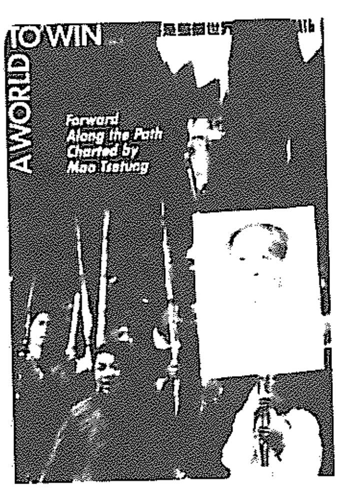
قطعنامه های کمیته مرکزی حزب کمونیست پروو کمیته ج.ا.ا. درباره‌ٔ قهرمانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم کشتار شدند. دراین شماره، پنج سال نخستین جنگ خلق نیزموردتحلیل قرار گرفته است.

هـــائیتـــی

دراین شماره مقالاتی درباره بحران درهائیتی، روحیه توده‌ها ووظایـــف انقلابیون وجود دارد. همچنین فراخوان مشترك دوگروه م‌ـل هائیتی درج گشته است.

۷ ـ ۱۳۶۵

بـه پیـش درمسیـرترسیـم شـده توسـط مـائـوتســـه دون



بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و ده سال بعدازمرگ مائووکودتای ارتجاعی، این شماره عمدتا شامل مقالاتی است که ازسوی احزاب وسازمانهای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ارائه گشته است. در این مقالات، تکاملی که درعلم مارکسیسم‌ـ لنینیسم توسط مائو تســه دون حاصل گشته موردتحلیل قرارگرفته، وازعلت وچگونگی تعیین کننده بودن اندیشه مائوبخاطر پیشبرد انقلاب پرولتـــری جهانـی، بحـــث شـــده اســت.

جهانی برای فتح هر سه ماه یکبار منتشر میشود.
حق اشتراك برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است. پست هوائی، ونرخهای موسسه ای وتجاری ازطریق درخواست در دسترس میباشد.
لطفا نام، آدرس پستی، چك و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود بـا آدرس زیرمکاتبه کنید :

BCM World to Win
London WCIN 3XX, U.K.

برای درخواست حق اشتراك درآمریکای معـادل ۱۵ دلار به آدرس زیر ارسال دارید :

Revolution Books, 13 East 16th St
New York, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

جهانی برای فتح

A WORLD TO WIN · KAZANILACAK DÜNYA · जीतने के लिए सारा विश्व है

UN MUNDO QUE GANAR · जितबा विश्व

جهانی برای فتح ازتشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴، که بسیاری از احزاب و گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست راازسراسر جهان گردهم آورده، الهام گرفته است. جهانی برای فتح ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده وصفحاتش بروی تمام کسانی که درنبرد علیه امپریالیسم وارتجاع دراین سوی سنگر هستند، باز خواهد بود.

گام به پیش نهید!

جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه نامه‌ها مقالات، وانتقادات شما نیازمندیم وآنها رابا خوشوقتی پذیرائیم. نوشته‌هابایدیك خط درمیان تایپ شوند. بعلاوه، برای آنکه این مجله رادراکثر کشورهای جهان که ممکن باشد، دردسترس قراردهیم، محتاج مترجمین و یاری در توزیع (منجمله ازطریق کانالهای تجارتی) مجله هستیم. مابه کمك های مالی آنان که اهمیت انتشار مداوم این نشریه را درك می‌کنند، نیازمندیم. این هم شامل کمك های فردی است وهم تلاش آنهائی که مسئولیت جمع‌آوری کمك های مالی برای این مجله رابه دوش می‌گیرند چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خودرا به نام: "A World to Win." ارسال دارید.

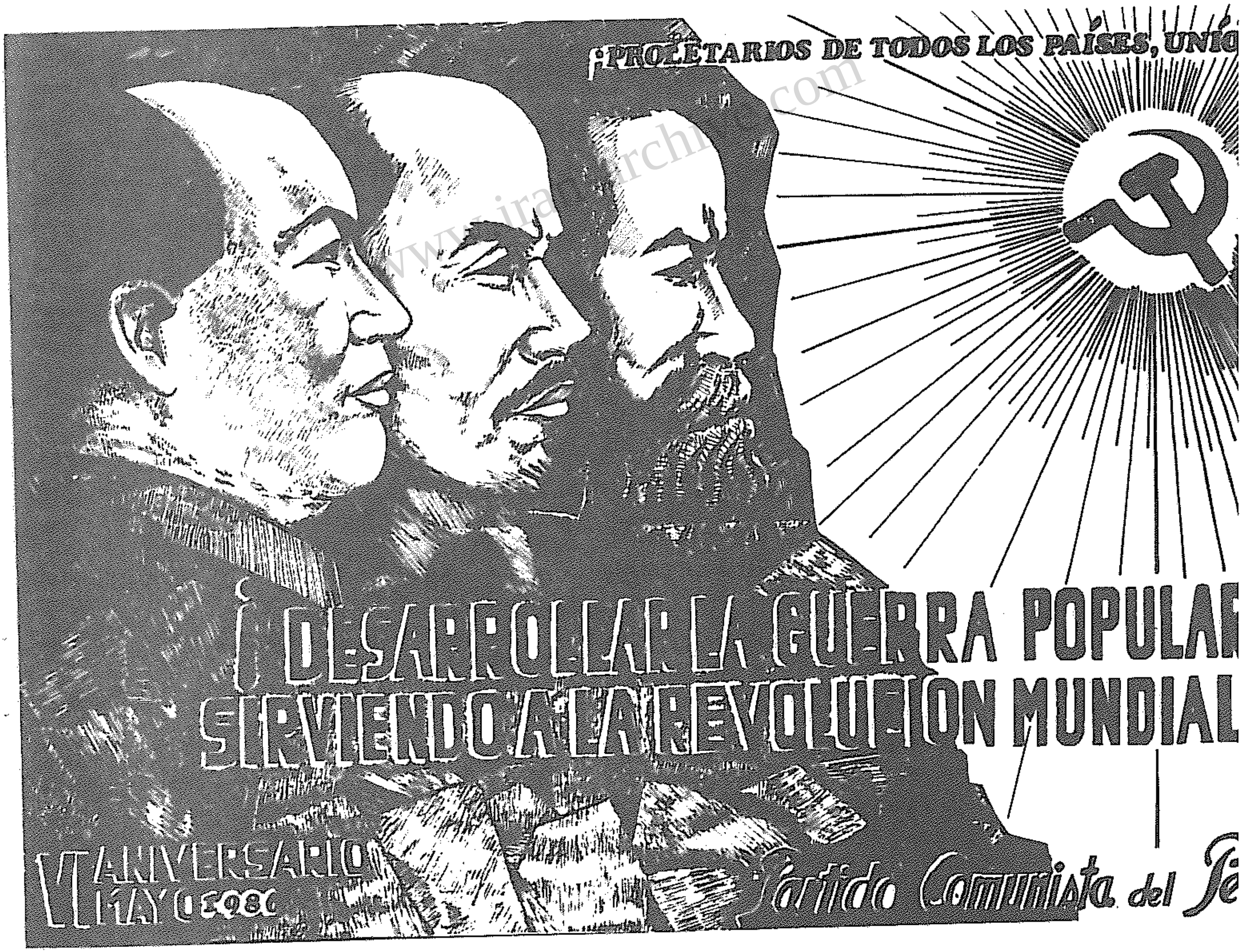
آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE À GAGNER

سند جدیدی از ح.ک.پ.

جنگ خلق را
درخدمت به انقلاب جهانی
گسترش دهید



انتشار اخیر جزوه "جنگ خلق را در خدمت انقلاب جهانی گسترش دهید" واقعه مهمی است، زیرا جامعترین سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح.ک.پ) در این چند سال می باشد. این سند به زبان اسپانیائی در چندین کشور در دسترس قرار گرفته و بنابر گزارش، چاپهای دیگر آن در حال آماده شدن هستند. تفسیرهای بلند بالائی بر سر این اثر و سایر مقالات، علنا به قصد رد آن، شروع به ظاهر شدن در نشریات بورژوائی عمده بسیاری از کشورها مانند لوموند و گاردین کرده است. در خود پرو، علاوه بر غیرقانونی بودن پخش آن، بخشهای طویلی از آن بوسیله مطبوعات قانونی به اشکال گوناگون تجدید چاپ گردیده اند.

این اثر که تاریخ "پرو، اوت ۱۹۸۶" را نشان می دهد، در ۱۱۰ صفحه بوده و شامل دو بخش است. بخش اول با عنوان "شش سال جنگ خلق" بطور کامل در اینجا تجدید چاپ می شود. بخش دوم "یکسال از حکومت آپرا (APRA)" نام دارد، که ضمن تحلیل از انتخابات ۱۹۸۵ پرو، برنامه ها، اعمال و پروژه های حکومت گارسیا را رد نموده و کشتار زندانیان جنگی در ۱۹ ژوئن سال قبل را افشاء کرده و به برخی از مباحث اپورتونیستی مخالف ح.ک.پ. که توسط "چپ" قانونی، مطرح گشته پاسخ می دهد. در آخرین عبارتها، کمیته مرکزی ح.ک.پ. اعلام می دارد:

" این جنگ خلق، از زمان ابتدا در خدمت انقلاب جهانی پرولتری بوده و به انجام این امر ادامه خواهد داد، این جنگ خلق از حمایت طبقه جهانی کارگر و خلقهای جهان، انقلابیون و کمونیستهای راستین و بطور خاص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که حزب به آن تعلق دارد...... برخوردار می باشد."

بخش دوم بطور کامل در شماره آینده " جهانی برای فتح " بچاپ خواهد رسید ـ ج ب. ف.

* * *

" انقلاب باید از جنگ داخلی گذر کند. این یک قاعده است. تنها زیانهای جنگ را مشاهده کردن و نه منافع آن، نگرشی یک جانبه است. صحبت یک جانبه از مخرب بودن جنگ، هیچ سودی برای انقلاب مردم در بر ندارد."

" مورد حمله دشمن واقع شدن امر



خوبی است، زیرا بدین ترتیب ثابت می شود که مابین خود و دشمن مرز روشنی کشیده ایم. حتی بهتر است که دشمن وسیعا" بما حمله کند و تصویر کاملا" تیره ای از ما ترسیم نماید، بی آنکه سر سوزنی از صفات حسنه در ما بیابد. در اینصورت معلوم خواهد شد که نه تنها ما بروشنی با دشمن خط کشی نموده ایم، بلکه در کار خودمان نیز پیشرفت بسیاری کسب کرده ایم." ـ صدر مائو تسه دون

زمینه ششمین سال

۱۷ ماه مه، ششمین سالگرد آغاز جنگ خلق پرو می باشد. شش سال پیش حزب کمونیست جهت پیشبرد انقلاب دموکراتیک مبارزه مسلحانه را ـ برای برانداختن استثمار و ستم امپریالیستی (عمدتا" امپریالیسم یانکی)، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم ـ جیره خوار ـ برپا کرد، تا بدین ترتیب در زمینه انقلاب جهانی و در خدمت به آن، قدرت دولتی را برای پرولتاریا و مردم تصرف نماید. از آن زمان، تحت پرچمهای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم و اندیشه راهنمای [صدر گونزالو ـ م]، ما در مسیر محاصره شهرها از طریق روستاها به پیش رفته ایم، و با در نظر داشتن شهرها و روستاها به عنوان یک کل واحد، که در آن روستاها رزمگاه اصلی عملیات مسلحانه و شهرها بمثابه مکمل ضروری هستند، جنگ انقلابی را برپا داشته ایم ـ بطور خلاصه، یک جنگ خلق که اساسا" جنگ دهقانی به رهبری حزب کمونیست، که هسته آن بوجود آوردن مناطق پایگاهی انقلابی می باشد.

این سالها را می توان چنین سنتز کرد: ۱۹۸۰ آغاز مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی بود؛ ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ شاهد گسترش مبارزه چریکی و جوانه زدن کمیته های خلق، یعنی قدرت نوین سیاسی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی بود ـ یک دیکتاتوری مشترک استوار بر اتحاد کارگران و دهقانان، تحت رهبری پرولتاریا، از طریق حزبش؛ ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ سالهای مبارزه برحول احیاء گری و ممانعت از احیاء گری بود، یعنی جنگ ضد انقلابی برای درهم شکستن قدرت نوین سیاسی و احیای قدرت کهن، و جنگ انقلابی برای دفاع، توسعه و بنیان نهادن قدرت تازه برخاسته خلق بود، که ستیزی سخت میان نیروهای مسلح ارتجاعی و ارتش چریکی خلق بود؛ از ۱۹۸۵ تاکنون، روند دفاع، بازسازی و توسعه مداوم مناطق پایگاهی و گسترش جنگ خلق در سراسر کوهستانهای ما از شمال به جنوب مداومت داشته است.

انقلاب پرو از سال ۱۹۸۳، تحت هدایت مقوله مهم استراتژیک " کسب مناطق پایگاهی " (بعبارت سیاسی) گسترش یافته است. مفهوم نظامی آن توسعه جنگ خلق است. که این اساسا به معنای جنگ چریکی می باشد و بوسیله عملیات چریکی مانند خرابکاری، خنثی‌سازی انتخابی و ترویج و تبلیغ تکمیل می گردد، تا بدین ترتیب وظیفه مرکزی بنیانگذاری، حفظ و توسعه مناطق پایگاهی و بسط جنگ خلق در سراسر کوهستانها را پیش برد و در عین حال این مسئله را به حساب آورد که سیالیت جنگ چریکی در همه چیز ـ از قدرت نوین دولتی تا تمامی اشکال کار و ساختمان انقلابی ـ تغییرپذیری تحمیل میکند. این برنامهٔ اساسی "بدست آوردن پایگاه"، زمینه را جهت " برنامه برای جهش بزرگ " کنونی شکل می دهد؛ برنامه ـ ای که بر پایه استراتژی ویژه سیاسی

" دوجمهوری ، دوراه ، دوقطب " قرار – دارد، یعنی درمقابل هم قرارگرفتن دولت جمهوری ارتجاعی پرو وجمهوری دموکراتیک نوین درحال شکل گیری؛ رودررویی راه بن بست وقدیمی انتخابات که تنها درخدمت حفظ نظم استثمارگر کهن می باشد باراه نوین مبارزه مسلحانه که درحال دگرگون کردن جامعه پرو درجهت خدمت به مردم است ؛ دوقطب ، یکی بورژوازی بزرگ است که درراس دیکتاتوری طبقات حاکمه قرارگرفته ودرخدمت امپریالیسم ، سرمایه داری بوروکراتیک و نیمه فئودالیسم ، گذشتهٔ سیاه ونفرت انگیزی است که درحال نابود شدن می باشد ، وازسوی دیگر قطب پرولتاریا قراردارد که بوسیله حزب کمونیست خود دررأس انقلاب دمکراتیک نماینده گی می شود وپیروزی آن راه را به سوسیالیسم بازخواهد نمود وازطریق تکرار انقلابات فرهنگی آمیخته با حماسه عظیم انقلاب جهانی، زمانی به کمونیسم ، یگانگی بشریت ، هدف ضروری واجتناب ناپذیر که هرگز نمی توان آنرا رها کرد، نائل خواهد گشت . ازطریق استراتژی نظامی، تعمیم جنگ خلق ، این استراتژی سیاسی شکل کنکرت چهار کارزاربخود گرفته که هرکدام دارای مفاد ویژه خود است .

دربارهٔ جنگ ضدانقلابی

ازآنجائیکه هرجنگی مبارزه میان دواردوگاه است ، پیشرفت جنگ خلق ناگزیر منجر به آغاز جنگ ضد انقلابی گردید . دولت پرو ، دیکتاتوری بورژوازی بزرگ وزمینداران تحت حمایت امپریالیسم ، اساسا" امپریالیسم یانکی ، ازموجودیت موردتهدید قرار گرفته اش دفاع کرد. ابتدا آنهاسعی کردند مسئله راکوچک جلوه دهند تا بدین ترتیب چهره دموکراتیک دروغین خودراحفظ کرده وورود سرمایه درشکل وام وسرمایه گذاری رابخطر نیاندازند. آنها نیروهای پلیس خودرابه میدان فرستادند که باوجود بی قانونیها ، بی عدالتیها وجنایتهایشان،متحمل شکست خفت آوری شدند ومجبور گردیدند از مناطق روستایی عرصه های جنگ عقب نشینی کنند ودرمراکز بخشها وایالتها پناه جویند . بدین ترتیب تمامی‌عملیات پلیس که باچنان سروصداوتبلیغاتی‌آغاز گشت کاملا" شکست خورد و اولین کمیته های خلق بوجود آمد. درمواجهه با پیشروی قدرت نوین سیاسی ، دولت "بلونده" سکوت خودراشکست ونیروهای مسلح ارتجاعی خودرا گسیل کرد؛ ضرورت طبقاتی استثمارگران وستمگران به‌آنها چنین حکم کرد که وظیفه برقراری نظم عمومی رابه نیروهای مسلح (نیروهای سه گانه زمینی ، هوایی ودریایی)،این ستون فقرات دولت که بوسیله نیروهای پلیس (گارد غیرنظامی ، گاردجمهوری وپلیس تجسسی) حمایت می گردد، واگذار نماید . دردسامبر۱۹۸۲درمناطق " آیاکوچو" ، " هوانکاویلیکا" و"آپوریماك " حالت فوق العاده اعلام گردید و این مناطق تحت پوشش فرماندهی سیاسی – نظامی نیروهای مسلح قرار گرفت. این حالت فوق العاده بعدا" به سایر مناطق بخشهای " پاسکو"،"هوانوکو" و"سان مارتین" گسترش یافت،وهنوزهم اساسا" باوجودبرخی دگرگونیها این حالت پابرجاست. کنترل نظامی با تحمیل حالت فوق العاده ومقررات حکومت نظامی درآغاز فوریه ۱۹۸۶ در"لیما" و"کالائو"، که پایتخت جمهوری وبیش از ۶ میلیون اهالی آنرا تحت حکومت‌نظامی قرارداد،وارد مرحله جدیدی گشت . درنتیجه این اقدامات ، هفت ونیم میلیون نفر ازجمعیت ۲۰ میلیونی پرو اکنون درزیر اقتدار نظامی قراردارند؛ یك ونیم میلیون نفر تحت اقتدار سیاسی – نظامی مطلق ولجام گسیخته نیروهای مسلح زندگی می کنند ؛ این حکمرانان جدید برجان ومال آنها ، مستبدین فئودالی راباسلاح سرد مسلح کرده وبجان آنها انداخته اند. درهمان حال ، شش میلیون نفر هم درهمان پایتختی که درباره دموکراسیش جار بسیار زده اند بدون امنیت وحقوق، تحت شقاوت طاقت فرسا وقتلهای‌نهانی حکومت نظامی زندگی می کنند. حکومت نظامی تاآنجا پیش می رود که بخود حق دهداین باآن نمایش هنری ویژه راحتی دریك جمع عمومی که قبلا" بوسیله نظامیان مجاز شده است ، منع کند .

چگونه نیروهای مسلح جنگ ضد انقلابی رابه اجرا گذاشته اند؟ آنها اساسا" آموزه‌های ارباب خود یعنی امپریالیسم یانکی رادنبال میکنند – تئوریهای‌جنگ ضدانقلابیش متکی است بر تجارب خود بویژه درویتنام،ودرسهای خاصی که ازمقابله بامبارزه مسلحانه‌در آمریکای لاتین ، بخصوص آمریکای مرکزی کسب کرده . آنهاتجربه"ضدتروریستی " اسرائیل ودوستانشان در آرژانتین بعلاوه گوشزدهایی‌از آلمان غربی ، تایوان ، اسپانیا وغیره را، به این پایه تئوریك بنیادین افزوده اند. بالاترازهمهٔ اینها، آنها تجربه چند ماه مبارزه ضد چریکی ۱۹۶۵ وتجربهٔ محدودتر" لاکونونسیون" رادرانبان دارند . عملیات تحت رهبری‌فرماندهی مشترك نیروهای مسلح است ، که طبق دستورات شورای دفاع ملی به ریاست رئیس جمهور عمل می کنند؛حال‌ریاست آن را،بلونده داشته باشد یا آلن گارسیا، همان کسانیکه مستقیماوبطور غیرقابل انکاری مسئول هراقدامی‌هستند که تاکنون اجرا گردیده ، بعلاوه آنها مسئولیت رهبری سیاسی کلی جنگ را بعهده دارند ؛ بدین معناست که آنها مسئولیت اصلی هدایت جنگ ضدانقلابی را بدوش می کشند. بطورخلاصه، آنها استراتژی ضد انقلابی مشهور جهان را علیه مبارزه انقلابی ، تخریب مسلحانه وجنگ خلق بکار می برند، استراتژی که بارها به شکست کشیده شده است – این استراتژی،بطورکامل توسط جنگ خلق درهم کوبیده شده وضربه دیده‌است، بدین ترتیب بارها برتری استراتژی پرولتری براستراتژی امپریالیستی اثبات گردیده است .

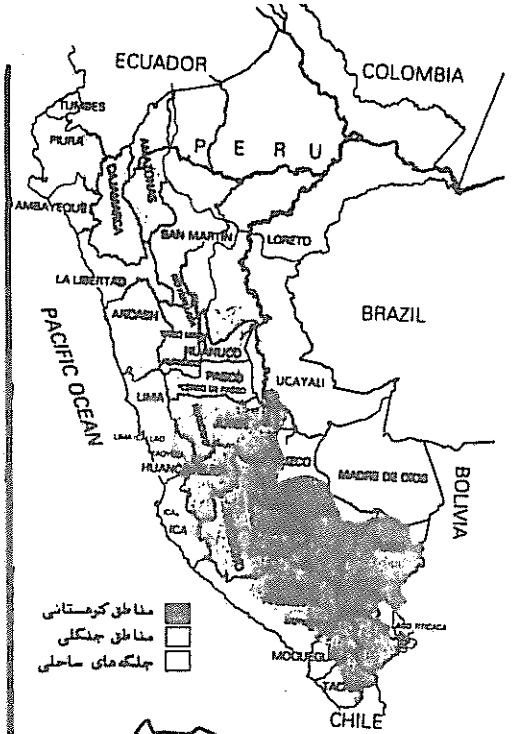
توده ها علیه توده ها. نیروهای مسلح ازسه سال پیش ازورود به جنگ مشغول مطالعه‌جنگ انقلابی بودندوبعلاوه عملیات پلیس رابرنامه‌ریزی کرده و برای آنها تدابیر مختلف ارائه میدادند، بنابراین آنها ازهمان ابتدا صاحب امتیاز مسلمی بودند، وقطعا"از منابع انسانی وتکنیکی برتری نسبت به پلیس برخوردار بودند. آنهابلافاصله بادنباله روی ازدکترین قدیمی‌امپریالیسم دراستفاده ازبومیان برای جنگ با بومیان،شروع به اجرای برنامه خود یعنی قراردادن توده ها درمقابل توده –

ها کردند. آنها ابتدا واحدهای ازقبل تعلیم دیده ودست چین شده ازمیان کهنه کاران ارتش ودهقانان مرتبط به مستبدین محلی ودزدان احشام رابکار گرفته وبعنوان کارگذار وعامل نفوذی میان دهقانان استخدام کردند. آنها تلاش برای حیات مجدد بخشیدن به شبکه جاسوسی که سالها قبل طی دههٔ ۱۹۷۰ شروع به برپائی آن کرده‌بودند، آغاز نمودند. باتکیه براین کارگذاران، عوامل نفوذی، جاسوسان و خبرچینان که بوسیله مستبدین محلی، مستبدین خرد ونوکرانشان یاری‌می‌شدند، آنها باندهای سیاه تحت مسئولیت نظامیان براه انداختند،تادرعملیات مشترك پلیس ونیروهای مسلح (که خودشان اغلب به شکل دهقان یاپلیس درآمده ودست به عملیات می زدند) شرکت جویند، وبدین ترتیب ترور سفید رادرروستاها براه انداخته، رزمندگان، اعضای حزب، رهبران توده ای ودهقانان رابه قتل رسانده و تعقیب بی امان انقلابیون، مترقیون و همچنین دزدی، تجاوز، شکنجه،چپاول، آتش سوزی وقتل عام رابه اجرا در آورند. این چنین است که آنهاسیاست نامیمون به آتش کشیدن همه جا،چپاول همه چیز وکشتن همه را انجام دادند. آنها بعدها ترور سفید وتهدید به مرگ را برای مقهور ساختن بخشی ازتوده ها بکار بردند. بدین ترتیب توده ها تحت اجبار مستقیم وکنترل این باندها مجبوربه کمك به جنگ ضد انقلابی گردیدند. این عده ازتوده ها تحت تهدید واجبار مانند کاردها عمل‌کردند، چریکها رادستگیر کرده وبه قتل رساندند، دست به عملیات ویران کننده علیه آبادیهای همسایه یاشهرها وحتی شهر های دورتر زدند،ودرعملیات تعقیب وجستجوی چریکها شرکت جستند. بعداً این عده را همراه با مردمان مناطق نزدیك، دردهکده های استراتژیك، تحت حاکمیت مستقیم نظامی،گرد آوردند. درآنجا علاوه بر ممنوعیت رفت وآمد آزادانه، ازآنجائیکه هیچکس اجازهٔ تنها رفتن به جائی، حتی برای کار، رانداشت وهمیشه تحت کنترل دائمی بودند، نظامی شده ودر "کشتها" و "کمیته های دفاع" سازمان یافته ومجبور گردیدند سلاحهای زهوار دررفته دردست بگیرند. آنها در قحطی وفقر فرورفتند و وادار گردیدند درترور سفید وجنگ ضد-انقلابی شرکت جویند. درنتیجه، درحالیکه نیروهای پلیس بعنوان گوشت دم توپ مورد استفاده قرارگرفتند، - حتی سربازان ،ملوانان وهوانوردان نیزچنین‌نقشی را داشته اند - این توده ها تحت الجبار وگوشت‌دم‌توپ واقعی واصلی دراین برنامهٔ نامیمون به رقابت کشیدن توده ها علیه توده ها واستفاده ازبومیان برای جنگ با بومیان بوده اند. این توده ها، بعنوان پیشقراولان تمامی حملات وعملیات ارتجاعی وبمانند یك سپر انسانی حول نیروهای سرکوبگر بکار رفته وهنوز هم بکار میروند. ازاین توده‌های تحت‌الاجبار ۲۶۰۰ نفر کشته شده اند (ازجمله اعضای باندها)،یعنی تقریباً پنج برابر سربازان یونیفورم‌پوش وپلیس (بدون محاسبه صدها کارگذار، عامل نفوذی وخبرچین).

کشتار دسته جمعی- زمانیکه برآنها اثبات گردید سیاست توده ها علیه توده ها قادر نیست مانع جنگ خلق شود، نیروهای مسلح متوسل به شرورانه ترین، مرتد ترین وجنایات کارانه‌ترین کشتار دسته جمعی گردید، که یکی از بزرگترین ننگهای تاریخ جمهوری پرو است. نظامیان ازهمان ابتدا گرایش خود رابرای قتل عام در"هوامبو"، "ایسکی‌چا"، "هوآی چائو" وغیره نشان دادند. پرزیدنت "بلونده" مزورانهٔ این وقایع را بعنوان "پاسخ دلاورانهٔ دهقانان آیاکوچو به تروریسم" تهنیت گفته ومورد تأئید قرارداد.باید روشن شود که او خود چنان اعمالی را مجاز وتأئید کرده بود ونه تنهاآشکارا آنها راستایش میکرد بلکه خواستار کشتاردسته جمعی‌بود: این است آن مدعی دمکرات بودن،اومانیست ومسیحی وانباشته ازاحترام‌برای‌قانون وقانون اساسی، که همیشه بخون مردمی که سیلاب وار آغازبحرکت کردند‌آغشته‌است. درمیان قربانیان،روزنامه نگارانی بودند که مزورانه وبزدلانه در" اوچوراکی" بقتل رسیدند.

آنها در ۱۹۸۳،محو ونابود کردن دهقانان، اجتماعات آنها و شهرهای کوچك دربخش "آیاکوچو" را شروع کردند. درژوئن همانسال در"اسپیته" واقع درایالت "کانگالو"،از هلیکوپتر برای به رگبار بستن توده ها استفاده کردند وبه روستائیانی که سعی مینمودند ازطریق کوهستانهافرار کنند نارنجك فرو ریختند.درژوئیه، درشهرهای "اوکوپیا"و"اوچوراکی"،در ایالت "هو آنتا"، بار دیگر برای به رگبار بستن توده ها وکاملا نابودکردن آنان بوسیله نارنجك از هلی کوپتر سود بردند. در"پاچا" شهری در "ونچوس" واقع در ایالت "هوآماتگا"، اکثریت جمعیت به قتل رسیدند و بقیه به "لیما" منتقل شدند. درژوئیه، اولین اجسادی که بطور وحشتناکی شکنجه شده بودند درخیابانهای "آیاکوچو" ومناطق مجاور یافت شدند؛ درطول دوماه که به انتخابات نوامبر مانده بود، اجساد بیش از۸۰۰ تن پیدا شدند- مردمی که وحشیانه بعد از شکنجه های حیوانی به قتل رسیده واجسادشان برای پوسیدن رها شده بود. آنها درماه نوامبر،در"سیلویا" واقع در ایالت "لامار"، درپاسخ به یك کمین علیه ارتش، شصت تن را دستگیر کردند که بیست تن از آنان راکشتند. یك ماه قبل در "سیلکو"، واقع در ایالت "هوآنتا"، برای نخستین بار بسوی مردم‌نارنجك پرتاب کرده ومستقیما بسویشان آتش گشودند. اوج این کشتار در روز انتخابات در"سوکوز"، در ایالت "هوامانگا"، بود. دراین روز پلیس محلی بخش بیش از۵۰ تن راکه دریك جشن عروسی شرکت کرده بودند شکنجه کرده وبه قتل رساند. تعداد کشته‌شدگان رسماً" ۳۷ تن گزارش شد.

آنها همراه باتمامی این ترورهای سفید اردوگاههای زندانیان سیاسی در بخش برپاکردند که مراکز عظیم وشریرانه شکنجه تحت کنترل ارتش درسربازخانه های "لوس کابیتوز" درشهر "آیاکوچو، توتوس (کانگالو)، کوپیا ویپچاری (لامار)، و درهوانتا تحت کنترل نیروی دریائی،که‌دراردوگاه





"توتوس" ، ازژوئیه ۱۹۸۳ آنها مخفیانه بیش ازصد جسد رادفن‌کرده‌بودند. گلوی بیش از۲۰ تن ازآنان رابریده بودند. زندانیان شکنجه گشته وسپس زنده بگور شده بودند. زندانیان جدیدوادار به کندن گورهائی به عمق سه متر گردیده وسپس درون آن پرتاب شده بودند ، درحالیکه سایرزندانیان نیزبا دستها وپاهای بسته درون گورهاانداخته شده بودند . شکنجه بویژه درتوتوس وحشیانه وسادیستی بود. آنها برای ترساندن مردم سرها رابریده وبروی ستونهای چوبی می آویختند .

اما کشتار جمعی تنها محدود به آیا کوچو نشد . دراکتبر ۱۹۸۳ این مسئله به پاسکو ، مرکز استخراج معادن کشور نیز کشیده شد. درآنجا ، درهکده " چینچه " واقع درایالت "آلسیدس‌کاریون"، ۴۵ دهقان قتل عام گردیدند. در۱۳ نوامبر، روز انتخابات شهرداری سه هلیکوپتر برای به رگبار بستن جمعیت در" پاراباما"، درایالت " تایواکایا" واقع دربخش"هوانکاویلکا" بکار گرفته شده وبه تلافی کمینی که چریکها آن روز علیه گشت نیروهای ارتشی انجام داده بودند، بیش ازپنجاه نفر راکشتند .

طی سال ۱۹۸۴ کشتار جمعی مهیب شده وبه منتهای درجه دهشتناکی رسید. نیروهای مسلح عمدتا" وپلیس درتلاشهای عبث خود برای متوقف کردن جنگ انقلابی بوسیله ایزوله کردن چریکها ازتوده های دهقانی ، بویژه دهقانان فقیر ، تنفر خشماگین ، شریرانه،فاسد، ملتهب وکورخودرا به نمایش گذاشتند. یکبار دیگر ، همانگونه که سنت آنان است ، ارتجاع مسلح خودرا از گوشت وخون مردم بی سلاح سیرکرد.بگذارید به برخی از " قهرمانیها"ئی که در خدمت سرپا نگهداشتن شُکوه،دروغین وغرور بی اساس آنهاست نگاهی داشته باشیم .

کشتار فجیع دسته جمعی. آنها دراواخر ژوئن ۱۵۰ تن رادرمنطقه " سانفرانسیسکو" دربخش " آیاکوچو " بقتل رساندند . در۵ ژوئیه، ۳۰ دهقان در " شیارا " کشته شدند؛ در۸ ژوئن بعد از عملیاتی در " روزاریو " ۴۰ نفر قتل عام شدند؛ دردوازدهم همان ماه ۳۰ نفر رادر " پومابامبا" درخون غرق کردند ؛ در۱۵ ژوئن به تلافی عملیاتی در"آپاچیتا" ۱۷ تن را بقتل رساندند ؛ ۱۶ ژوئن ۲۵ جسد شکنجه شده درشاه - راه " هوامان گیلا " پیدا گردیدند. در ۳ اوت ، اجساد شکنجه شده ۳۷ تن در " پوراماتتا" پیدا شدند؛ در۱۸ همان ماه لاشه های ۱۷ بچه وبزرگسال در"کوکای‌هوی‌جون"واقع در " ویادولوس لیبرتا دور " پیدا گردید ، به همان گونه ۸ جسددر"لیوم پاتا"یافت شدند که دوتن ازآنان کودك بودند ؛ در۲۷ اوت ، - اجساد بقتل رسیده۱۹ تن در "سایرا - رومی " و۲۱ تن در " سانفرانسیسکو" کشف شد . اول سپتامبر ، ۲۳ دهقان در " چورو بامبا "و"میسکی بامبا" بقتل رسیدند . آنها همان ماه در"پارایسو" درایالت " ماریسکال کاسرس "واقع‌در بخش سان‌مارتین ۲۲ دهقان راکشتند. دربخش " هوانکا ویلکا" بین ۱۵ و ۲۳ - اکتبر طی یك عملیات نظامی ۷۵دهقان در " میل پو " و۱۵ تن در"فیلوپاچامارکا" کشته شدند. آنها در ۱۹ نوامبر ، یکبار دیگر در آیاکوچو ۵۰ دهقان را در پوتیس و" چولای " قتل عام کردند؛ در " لوك ماهو یاکو" ،"ویلکا بامبا"دربخش کوزکو، سربازان وباندهای سیاه " آندا هو یالاس " ۲۲ دهقان رادر ۲۳ - نوامبر و۲۰ تن دیگر را ۲۶ همان ماه به قتل رساندند . در۶ دسامبر در " هوانکا ویلکا" یکبار دیگر پلیس ۳۸دهقان را در " کونی " ، درنزدیکی "مارکاس" درایالت " آکوبامبا" درخون غوطه ور ساخت ؛ همان ماه ۱۶ جسد در"آیاهو راکونا"، درآیاکوچو پیدا شد .

برخی اعمالی که درماههای ژوئن وژوئیه در آیاکوچو بعنوان بخشی از این موج شیطانی قتل عام در۱۹۸۴ صورت گرفت،میبایدمورد توجه ویژه قرار گیرد . آنها در " وینچوس " ۴۰ کمیسر کمیته های مختلف خلق را بقتل رساندند . آنها در " رمیل آپاتا" دوکودك ۹ و۱۱ ساله را همراه مادروپدرشان که کمیسر امنیتی بود تیرباران کردند ؛ در " مایوپامبا " آنها یك کمیسر رابه درون یك ساختمان شعله ور انداختند. این جنایت شرم آور - آنها بی رحمانه وسبعانه کودکان‌راتیر باران کردند، زیرا که ازتصادف‌فرزندان اعضاء قدرت نوین سیاسی هستند - تجلی عظیم تنفر وترسی است که این قدرت نوین سیاسی در آنها انباشته کرده است. یك سوم کشته شدگان را کودکان تشکیل میدهند - این قتل کودکان یك سیاست دائمی برای ترساندن وخرد کردن والدین است ، بعلاوه یك راه اغلب مورد استفاده - وتنفر انگیز تنبیه،بویژه انقلابیون- میباشند . با این وجود روز بعد دوباره سروکله تفنگ داران دریائی پیدا شد که بطور طعنه آمیز وتحقیرآمیزی به مردم غذا عرضه کرده وسعی در تطمیع آنان نمودند . مردم کاملا بسجا ومحق خشمگین شدند وآنها را

پس زنند. بعد ازیك کمین‌درپیچاری گارد کشوری " شکوهمند" درصحنه ظاهر شد و کامیونی راکه مسافر حمل میکرد متوقف نموده ، سپس مسافرین‌را پیاده کرده وبقتل رساند . نیروهای محلی ارتش چریکی خلق (اچ.خ.) این بیست تن را دفن کردند اما قتل عام به (ا.چ.خ.) نسبت داده شد. این یك حیلهٔ متداوم نیروهای ارتجاعی است که خود رااغلب در جامه وهیبت دهقانان در آورده‌به‌بی رحمی‌ها، چپاول، تجاوز ، آتش سوزی ، ویرانی ودهشتنا ـ کترین جنایتها ، بخصوص علیه کودکان دست می زنند وسپس برای آنکه توده ها را علیه چریکها بشورانند، آنها راملامت کرده ومقصرشان می شمارند . یك نمونه ازاین حیله در طول همین‌دوره قتل ۵۰ دهقان بدست تفنگ داران ـ دریائی در جائی به فاصله ۲۰ دقیقه ای " لوری کو چا " بنام " آزانکارو" می‌ـ باشد . یك نمونه دیگر ازتاکتیکهای ترور آنها درسانفرانسیکو صورت گرفت ، دراین خصوص زمانی که دهقانان برای برداشت محصول به جنگل می رفتند بدون آنکه حتی از آنها ورقه ای خواسته شود، یکسره قتل عام شدند. آنها در " هوامانگیلا " ۹ دهقان را کشتند که یکی رازنده آتش زدند. این یکی ازشیوه های معمول آنها برای ترساندن است که هرکسی که‌بعنوان کمونیست یاچریك شناخته شد با بی رحمی روبرو میگردد . یك نمونه مشابه در ۱۰ ژانویه ۱۹۸۳ در " کوشکی" اتفاق افتاد ، درآ نجا آنها به دهقانی دینامیت بسته ومنفجرش کردند وفریاد زدند " تروریستها اینطور می میرند" ! این سیاست وحشیانه ازابتدای دخالت نیروهای مسلح اجرا گردیده وامروز نیز ادامه دارد . دراین امواج سیاه مرگ ، ویرانی همه جا رافرا گرفت . یك‌نمونه کوچك عملیات در " اینکاراکی " است که بعد ازدزدیدن همه چیز ۵۰۰ خانه را به آتش کشیدند . عملیات نابود ـ سازی،شهرکها راکاملا" محو کرد،نیروـ های مسلح باپشتیبانی پارتیزانهادر۱۵ ژوئیه تمامی جمعیت"کینواس" رابقتل رساندند،وشهر رابکلی ازروی زمین محو کردند . اما حتی این هم برایشان کافی نبود . ترور سفید به فربه شدن ازگوشت مردم ادامه دا د. در۲۲ اوت ۱۹۸۴ به تلافی یك کمین ، یك واحد تفنگدار دریائی بطور تصادفی ۵۰ جوان را دستگیر کرده‌وبقتل رساند؛ آنها برای برابری جستن بافاشیستهای آلمان که درجنگ جهانی دوم اروپا رابه آتش کشیدند ، برای هر تفنگدار دریائی که درنبرد به هلاکت‌رسید ۱۰ تن از پسران و دختران مردم راکشتند.در۱۰ نوامبر تفنگداران دریائی به یاری گارد جمهوری بعدا ز شکنجه وحشیانه ۴۰ دهقان در"لوئیزیانا" آنهارا در "کیمبری" سر به نیست کردند ـ یك نمونه گویا ازسیاست مداوم پنهان کردن رد خود ومخفی نمودن جنایتها ـ یشان بوسیله نابودی قربانیان .

<u>کشف گورهای جمعی</u>. یك مدرك تکان دهندهٔ دیگر کشتارهای دسته جمعی بوسیله نیروهای مسلح، کشف گورهای جمعی بوده است ـ صحنه مهیب و تنفر انگیز . گریه های تسکین ناپذیر برای مرگ مردان ، زنان و کودکان ، وجدان ملی را آشفته ساخت . زندگیهای ازهم گسیخته مردم، محرك وتقویت کننده فریادهای خشم آگین برای عدالت طبقاتی ـ عدالتی که تنها انقلاب مسلحانهٔ پیش رونده،میتواند آنرا تحقق بخشد وچنین نیز خواهد شد ـ بوده است ، وبعلاوه افشاگردائمی وسکوت ناپذیر وحشیگرئی میباشد که دولت پرو بوسیله آن از خود دفاع نموده ونیروهای مسلح خودراتحت دیکتاتوری هر حکومتی که برسرکار باشد ـ خواه این حزب " عمل خلقی " بلونده باشدیا"آپرا"ی گارسیادراین جهت بکاربرده است ،زیرا‌آنچه‌که در خطراست عبارتست ازدیکتاتوری طبقاتی آنها ـ همان نظم استثمار وستمگریشان . دربخش آیاکوچو در ۱۹ اوت ۱۹۸۴ ، یك گور با ۱۰ جسد در "ویادولوس لیبرتا دورس" پیدا شد و بهمین ترتیب ۳۰ جسد در۲۲ اوت درکنار جاده " هوانتامایا" در۳۰ کیلومتری هوانتا . در۲۳ اوت هفت گور جمعی با مجموعا" ۸۹ جسد که درحالت بسیار ازهم پاشیده قرارداشتند،در پوکایاکو کشف شدند. این کشف عمیقا افکار عمومی راتکان داد ومحکومیت وانزجار توده ها ازنیروهای مسلح وحکومت وقت " بلونده " را رها ساخت . فرماندهی سیاسی ـ نظامی منطقه دردست ژنرال آدرین هواما بود وافسری که مسئولیت مستقیم کشتار رابعهده داشت کاپیتان نیروی دریائی " آلوارو آرتازا" بود . گارسیا سعی کردبه او مقام فرماندهی آیاکوچو رابدهد، وبارنتس (رهبر "چپ" متحد ـ م) اوراهمیشه " ژنرال دهقانان"می نامید . محاکمه سروان آلوارو درخودنیروی دریائی صورت گرفت ، ودولت کنونی آپرا به اوارتقاء مقام داد وضمن بستن پرونده اش اورا به خاطر حفظ جانش به اسپانیافرستاد. همان روز یك گور جمعی با۳۰ جسد در " آیاهوآرکونا " (ماکاچارکا) . پیدا شد ؛ ۲۵ اوت اجساد دیگری در "کینوا " و" موبوری " کشف گردید؛ ودر۲۸ اوت یك گور با۱۲ جسد که گلوی همه بریده شده بود در"کوکاهوس چاکا" ، واقع در"ویادولوس‌لیبرتادورس" پیدا شد .در سپتامبر ،دهقانان وجود گورهای جمعی در"تولدورومی"،" زاماتا ـ پامپا" و "اوسوتاپامپا" درایالت " ویکتورفایاردو"، ودر"پیچورومی"و " کارپاکاسا" در"کانگالو" را افشاء کردند. مقامات مسئول وروزنامه ها توجه اندکی به افشاگریهای دهقانان نمودند ، درست بهمان گونه که گورهای دیگری رابرای پنهان داشتن وسعت کشتارها نادیده گرفتند. در۱۳ سپتامبر سه گور جمعی با۵۰ جسد در"اپری بامبا " کشف شد ؛ در۱۴ سپتامبر یك گور با ۵ جسد ویکی دیگر با ۱۰ لاشه شکنجه شده در " کاساـ اورکو " پیدا گردید . ۱۸ سپتامبر یك گور باپنج جسددر" یانااورکو". ۱۸ اکتبر گوری با ۲۵ جسد در" وادوچیکو" (هوانتا)؛ ۲۰ اکتبر یکی درکاپیتان پامپا با ۸ جسد ، یکی دیگر باسه جسد درآیاهوار کونا وسومی باپنج جسد درایری بامبا؛ ۲۵ اکتبر چهار گور جدید با۴۱ جسد درwادو چیکو ؛ ۲۸ اکتبر گوری با ۴ جسد در لاور نیته (هوانتا). ۱۳ نوامبر گوری با۱۵ جسد در"هوامانگیلا" ۱۹ ـ نوامبر سه گور شامل ۴۵ قربانی قتل در"لاس وگاس"،در۲۵ کیلومتری جاده " آیاکوچو ـ هوانتا " پیدا شد؛ ودر۲۲

نوامبر سه گور با ۱۰ جسد در " نیـک " کشف گردید.

کشتارها در ۱۹۸۵ ، اگرچه نه بـا همان شدت ، ادامه یافت . درست تـا خاتمه زمامداری بلونده گورهای جمعی مداوما در آیاکوچو کشف میشد: در ۱۱ ژانویه گوری با ۴ جسد در " پاکیـك " (هوانتا) پیدا شد ؛ ۱۶ ژانویه ۴ گور کشف گردید . اولی در " هوامانگیلا" با ۱۱ جسد ، دومی در" کالکانا" (هوانتا) با ۵ جسد ، سومی در " پاوا " با سـه جسد ، وچهارمی در" پاچا" با ۱۶ جسد. دو گور با ۳۰ جسد در ۱۰ مارس در ـــ نزدیکی " هوانتا" پیدا شد. کشتارها درمنطقه ادامه یافت ، همانگونه که این آمار نشان میدهد: ۲۳ فوریه آنهـا ۵۰ دهقان را در" کانئیر" به قتـل رساندند ؛ در ۲۳ ژوئن آنها ۱۲ تن را در " میو پاتاـ سوکو" (هوانتا) ازبین بردند . آنها در ۹ ژوئیه درمانزانایوك (کانگالو) گلوی ۸ دهقان را بریده و بدنهایشان را قطعه قطعه کرده ، وهمین جنایت را برسر ۸ تن دیگر در پاکومارـ کا ، بازهم درایالت کانگالو ، تکـرار کردند. آنها در ۱۲ ژوئیه ضمن کشتـن ۱۲ دهقان خانه ها را در" واراکایوك " به آتش کشیده وغارت نمودند ، ۵ تـن در "چاکاری" کشته شد. این کشتار جمعـی شروع به گسترش درسراسر بخـش هوانوکو نمود: در ۲۱ فوریه گوری با ۵ جسد در" آلتو باکای " پیدا شد؛ آنهـا در ۲۲ فوریه ۱۲ دهقان را در"لاسوله داد " ـ کشتند ؛ گور دیگری با ۷ جسد در ۲۸ فوریه در آیاکایاکو کشف شد. آنهـا ۳۰ نفر را درمارس در"آرانکای " بقتل رساندند. ۲۷ مارس گوری با ۱۱ جسد در" بانابایینا" (نوی و پروگرسو) پیدا گردید. بدین ترتیب حکومت AP کـه ازکشور یك حمام خون ساخته بـود زمامداریش را با کاملا" غرق شدن در آن به پایان رسانده وضمن آنکه چهره بلونده ، رئیس جمهور سابق ، رابـا شرم زدوده ناشدنی کشتار جمعـی پوشانده ، برای مادرس ارزشمندی بجا گذاشت : هرچه بیشتر حکومتهـای گوناگونی که به ترتیب درراس دولت پرو قرار می گیرند درباره"دمکراسی"، " حقوق بشر" و" صلح " صحبت میکنند، گرسنگی ، فقر ، سرکوب ، وحشـت ، قتل وکشتار جمعی بیشتری راباخشـم علیه خلق پرو اعمال می کنند.

ازززمان زمامداری حکومت"آپرا"ی گارسیا ، جنگ ضد انقلابی ، بویژه با توجه به مسائلی که به آنها اشـاره کردیم ، چگونه پیش رفته است؟درمنطقه سیاسی ـ نظامی شماره پنج، که مرکـز عمده عملیات آن ، بخش آیاکوچواست، آنها باردیگر در ۲ اوت عملیاتـی را شروع کردند که دهکده ها را در"هوا ـ مبالپا"، " کارهواناکا"،"پویـاس"، " ویلکاس هوامان"، "ویسچونگـو" و " کانگالو" ویران نمود ؛ در ۱۰ اوت ـ "هوامان مارکا" را ویران کرده و ۷ دهقان رابقتل رساندند . کشتار جمعی در" آکومارکا" در ۱۴ اوت تمام پـرو را بلرزه درآورد : درمحلی به نام " ال ـ لوکالا پامپا" هشت گور کشف شد کـه جمعا ۶۹ جسد درآنها دفن شده بـود. بعلاوه دونفر در" پیتك "، یك نفـر در "پواراکرا" ، یك نفر در"ماپوپامپا" ، دونفر در" آهواك پامپا" وسه تـن در " کیکی کاتا" بطور وحشیانه بوسیلـه نظامیان بقتل رسیدند. نظامیـان دهکده ها را محاصره ودهقانان رایك جا جمع کردند. سپس زنان ، مردان و کودکان راجداکرده ، و بعد دست بـه تجاوز ، تاراج ، تیراندازی زده همـه آنها راکشتند ، تعدادی ازاجساد رابا آب قلیائی پوشاندند وبقیه راسوزاندند وتکه ها وقطعه های غیر قابل تشخیـص اجساد رادرگودالها چال کردند. دراین میانه همه هیاهو ها وسروصداهـای عوامفریبانه درباره " انقلاب " ،"دولت ملی ، دمکراتیك وخلقی " ،"دمکراسی"، " احترام به حقوق بشر" ، " عدم پاسخ وحشیگرانه‌به‌وحشیگری " ، " مصالحـه" ، " جنگیدن،درعین حال رعایت کردن ـ قانون " ودیگر عبارتهای بی ارزشی که بوسیله حکومت " آپرا " چون نقـل و نبات باریدن میگرفتند ، پس ازافشاء شدن جنایت " آکومارکا" پردهٔ ساتـر دروغهای آنان ازهم دریده شده ودورو ـ ئی هایشـان آشکار گشت. وبدیـن ترتیب،توهمات شکسته شده ویکبـار دیگر از اپورتونیسم آنان نقـاب برداشته شد . سپس تلاشهای عجولانـه درپارلمان ، اداواطوارها و باصطلاح تدابیر ریاست جمهوری براه افتاد ، درحالیکه اپوزسیون ضمن نان قرض ـ دادن به آنها وارد بده بستانهـای ساده ای شد ، ومردم تمام اینها رارد و محکوم نموده‌وبیش ازپیش در مـورد بالاترین رده های حاکمیت، آگاهـی یافتند.

تقریبا" یکسال ازآن زمان گذشته است .فرماندهیها دوباره درهم آمیخته وجابجا شده اند ؛ ستوان " هرتادو " ، ستوان " پاز" وستوان"روندون" مسئول شناخته شده اند ؛ کمیسیونهای گوناگون گزارشهای خودرا ارائه داده انـد و قس علیهذا . امروز "هرتادو" ارتقـاء مقام یافته وبرای تعلیما ت بیشتر بـه خارج فرستاده شده است ، شاید بـه آمریکا یاجائی ازاین دنیا که تحـت کنترل آمریکا می باشد ؛ " پاز" نیـز ارتقاء مقام یافت و" روندون " بـدون شك در ۱۹۸۷ ارتقاء خواهد یافت . چه برسر تحقیقات ، واعلام جرمهائی کـه ارتش تنظیم میکرد ، آمد ؟ باسکـوت مدفون شدند . آیا محکومیت ۱۰ روز زندان با اعمال شاقه ای که بازجویـان نظامی برای ستوان " هرتادو" پیشنهاد کردند ، به اجرا گذاشته شد؟ تنهـا انقلاب پیروزمند ، درست همانند مورد " پوکو یاکو"، عدالت را به همـراه خواهد آورد .

اما این " جنگیدن، درعین حـال رعایت کردن قانون اساسی وقانون " ادامه یافت . بین ۲۸ اوت و ۴ سپتامبر، ۶۰ دهقان در هوامبالپا بقتل رسیدند. در ۲۸ اوت یك گور با هفت جسد آشکـار گشت . بکارگیری" دمکراتیك " اصل " جنگیدن، در عین حال رعایت کـردن قانون اساسی وقانون" بازهم ادامـه یافت . دهکده های " اکومارکـا"، " اومارو" ، " اینکاراکی " ، " پاتین"، " تانکی وا" ، "کوك آپاتا"،"مایوپامپا" و" مانالاسك " بین اول و ۲۵ سپتامبـر ویران گردیدند . یك کشتار جمعـی جدید دردوم وسوم سپتامبر بوقـوع پیوست : در"اومارو"و"بلاویستا" ۶۶ نفر کشته ، دردوم سپتامبر ۲۹ نفر دربلاویستا بقتل رسیدند ؛ بلافاصله بعد از آن در سوم سپتامبر ۳۷ دهقان بکلی نابـود

گردیدند که بین آنها ۱۱ کودک زیر ۹ سال وجود داشت. آنها در ۱۳ سپتامبر، هفت شاهد قتل عام "ال لوکاپامپا"، از جمله یک کودک ۹ ساله را کشتند. در ۲۸ سپتامبر چهار گور با بیش از ۸۰ جسد در "توتورا"، درنزدیکی ساشابامبا پیدا شد. دربخش هوانوکو ۴ گور با ۱۴ جسد درهوانکار (ایالت آمبو)کشف گردید، ودربخش "سن مارتین" گوری با ۷ جسد در سیتوئی (ایالت ماریسکال کاسرس) یافت شد.

در ۴ اکتبر، جامعه پرو بازهم با قتل عام دیگری تکان خورد. اینبار در خود پایتخت جمهوری، درزندان لوریگانچو درمقابل چشمان هفت هزار زندانی ۳۰ اسیر جنگی راکشتند و ۲۳ تن رازخمی کردند. پیرو یک توطئه قبلی برای درهم شکستن اسیران جنگی ووارد آوردن ضربه ای به انقلاب، "لاپان آتیک"، یعنی سربازان ضد ـ خرابکاری گارد جمهوری‌که‌تا بن دندان مسلح بودند به عمارت"غرفه بریتانیا"، محلی که این متهمین به "تروریسم" نگهداشته می شدند،یورش بردند. زمانیکه سربازان بجای تسلیم با مقاومت قهرمانانه روبرو گشتند برای بازکردن شکافی دردیوارها ازدینامیت و مواد منفجره استفاده کردند. سپس گازاشک آور وبمبهای آتش زاودینامیت به درون سلولها پرتاب نمودند. آنها بعد از حمله تجاوز کارانه زخمی ها را تمام کُش کردند وبازماندگان را زنده سوزانده ووحشیانه مورد ضرب و شتم قراردادند وبالاخره برای پوشاندن شواهد شنیع کشتار جنایتکارانه شان سلولها رابه آتش کشیدند. اماباوجود تلاشهای مزورانه آنان برای پنهان‌ـ داشتن جنایتشان‌وساکت کردن تمامی شاهدین عینی، حقیقت به بیرون راه یافت وهرچه بیشتر ازچهره حکومت "آپرا" وجرم غیر قابل انکارش‌دراین وحشیگری جدید وسنگدلانه، نقاب برداشت.

آنها در ۲ نوامبردر" اوچوپونکا" در ایالت لامار، واقع دربخش آیاکوچو ۱۹ دهقان راکشتند. دراواخر سال، دهقانان سان مارتین قتل عامهای آیوکاپاکو، کامپوگراند، ونینلو،مادرمیا وپائلو دواکرو راافشاء کردند. باشروع ۱۹۸۶ این وضعیت ادامه یافت ؛ همانطور که حقایق ذیل برای نشان دادن صحت این مدعا کافیست : ۲۱ ژانویه درچوروپامپا، درنزدیکی هوانتا، هفت جسد پیدا گردید ؛ درماه فوریه دراوچیزا، دربخش هوانوکو ۳۰ نفر کشته شد ؛ ودربخش پاسکو، در دهکده های "اوچو دودسیمبر" و"اندپندـ ینسیا" به تلافی یک حمله چریکی ،پنج دهقان در آستانه‌درخانه های خودبضرب گلوله کشته شدند. خلاصه،حکومت آپرا همان کشتارهائی که بلونده آغاز کرده،را ادامه می دهد.

<u>گمشده ها</u>. اززمان بمیدان آمدن نیروهای مسلح، سیاست "ناپدید" کردن مردم بخشی ازاین قتل عامهابوده است. این سیاست در ابتدای ۱۹۸۴ شدت یافت وتابه امروز ادامه دارد. اکنون بویژه درچند ماه گذشته، یکبار دیگر گزارشهای بیشتر وبیشتری از کسانیکه آشکار میگردد "گمشده" اند، وجود داشته است. "گمشده" ها بالغ بر هزاران نفر می شوند اماافشاگریها واعتراضات با سکوت دولت روبرو میشوند، سکوتی که دعویهای اقامه شده علیه خودراانکار کرده، یا نادیده گرفته ومانع همه چیز می گردد. این سیاست کثیف که دیر زمانی است توسط ارتجاع اعمال‌میشود، بویژه اخیرا" تشدید یافته است. سابقه آن به سیاست نامیمون "ناپدید شدنها" بازمیگردد که بوسیله حکومت نظامیان درسالهای ۱۹۷۰ درآرژانتین اعمال شد ومردم اینکشور رادرخون استحمام داد وحتی ننگ آورتر اینکه دهها هزارنفر را "ناپدید"کرد. سیاست مشابه ای دراینجا اجراء می گردد که بازهم از قِبَل فقیرترین توده ها تغذیه می کند ؛ که بالاتر ازهمه دهقانان قرار دارند. کسانیکه بخاطر عدم ارائه مدارک یا تضییقات و پیگردهائی که خانواده هایشان روبرو هستند ،گزارشی مبنی بر مفقود شدنشان داده نمی شود. اماآنها بدون شک تشکیل دهنده خیل عظیم هزاران نفری هستند که هرگز پیدا نشدند. آنها پوشیده درسایه گورهای هنوز کشف نشده یا درگورستانهای مخفی بسیاری ازاردوگاههای زندانیان سیاسی، همراه باباقیمانده ـ های دیگر پسران ودختران نمونه خلق، طبقه وانقلاب آرمیده اند. این هزاران "گمشده"کینه عظیمتری راپایه میریزند که زمین راازشرنیروهای مسلح ارتجاعی‌خواهد رهاندوهمراه‌باضربه‌های‌ویران کنندۀتوده‌ـ های مسلح، نابودی آنها را سبب شده و بدین ترتیب پایان نظم فاسد دولت پرو مورد حمایتشان، راآماده‌میسازند.

نتایج این قتل عام چه بوده است؟ قتل شریرانه وشرم آور ۸۷۰۰ پروئی، ۸۷۰۰ فرزند خلق (ازجمله ۴۷۰۰ کشته ازفقیرترین واستثمارشده ترین توده ها، بویژه ازبین دهقانان وبعلاوه ازاطراف وشهرها وحصیر آبادها) و ۴۰۰۰ ناپدیدـ شده ازهمان طبقات وازهمان گوشت و استخوان. سیاست قتل عام که بدست نیروهای مسلح اجرا گردید، به قیمت جان مردم، جان ۸۷۰۰ تن ازفرزندان پرولتاریا، دهقانان، وخرده بورژوازی تمام شده است. آنها به خاک وخون کشیده شدند، نه بدان دلیل که انقلابیون بی ثبات ودروغین ادعا میکنند، یا اپورتونیستهائیکه وانمود به انقلابی بودن می کنند. درحالیکه تکامل نظم اجتماعی موجود راموعظه می نمایند، یاآن نویسندگان‌خودفروشی که آشکارا یاپنهانی دردفاع ازسیستم قلم فرسائی می کنند، یاکسانی مانند مرتجعین ونوکرانشان که ادعا دارند قتل عامها درنتیجه جنگ خلق میباشد. ابدا" ا قتل عامها به روشنی وبویژه سیاستی‌است که بوسیله دولت پرو تصویب وابلاغ شده، بوسیله نیروهای مسلح وکمک پلیس پیشنهاد واجرا گردیده است. عمل شریرانه و وحشیانه ای که از ۱۹۸۳ شروع شده، بیرحمانه وخونین در ۱۹۸۴ تشدید یافت، بطور سیستماتیک تابه امروز اجرا گردیده ؛ واکنون بوسیله گارسیا وحکومت ارتجاعی "آپرا"ی او که مجرم بودنش باید افشاء شود،بدتر و شدیدتر می گردد. اما هدف این قتل عام چه بوده است؟ هدف این قتل عام عبارت بود از بازداشتن جنگ خلق‌که از ۱۹۸۰ شروع شده وپیش ازپایان سال ۱۹۸۲ برقراری قدرت نوین سیاسی را



در شکل کمیته های خلق آغاز کرده بود؟ برای درهم کوبیدن جنگ چریکی ؛ جدانمودن توده ها از جنگ انقلابی ، نابود کردن قدرت نوین سیاسی و جلوگیری از رشد آن ، ممانعت از پیشرفت جنگ خلق ، برای رسیدن به اهداف سیاسی و ارتجاعی نیروهای زمینی ، دریائی وهوائی ، یعنی نهادهائیکه به اتفاق و ازطریق تقسیم کار درمورد انجام قتل عام درمیان خود ۱۷۶۷ تن از فرزندان خلق را در ۱۹۸۳ کشتند و ۷۳۰ نفر را " ناپدید " کردند - تا آنزمان تلفات توده ها تنها ۱۴ نفربودو هیچ " گمشده " وجود نداشت - مجموعا " ۲۴۹۷ نفر ازتوده ها در سال ۱۹۸۳ بقتل رسیدند . در ۱۹۸۴ ؟ سیر صعودی قتل عام سیاسی توده ها به ۲۵۲۲ کشته و۲۸۸۱ ناپدیدی رسید ؛ یعنی مجموعا " ۵۴۰۳ نفر از فرزندان توده ها بقتل رسیدند ، بالاترین رقم کشتاری که تاکنون نیروهای مسلح به ثبت رسانده اند .

آیا آنها دراهداف خود برای درهم کوبیدن جنگ خلق ونقطه پایان گذاشتن برآن موفق شدند؟ خیر، زیرا جنگ خلق بخاطر صفت طبقاتی خود برتریش رانشان داده است . این جنگ قابلیتش رابرای مواجهه باحملات خشونت آمیز کریه ومداوم ، وکشتار جمعی باابعاد مهیب ، رانشان داده - است ؛ ودرستتر آنکه توانائی اش را برای توسعه ورشد، به اثبات رسانده است ؛ دراین دوران سخت حدادی وقهرمانی وشیپور های پرطنین تولد دولت نوین ، که آبستن آینده است ، توده ها آمادگی ورغبت خودشان رابرای تغییر جامعه مان نشان می دهند ودرحال انجام آن هستند . حزب ، یعنی حزب کمونیست پرو که جنگ خلق را رهبری می کند ، نشان دهنده کامل این مسئله است که حزب پیشاهنگ پرولتاریا بوده واستوارانه وفادار به مارکسیسم - لنینیسم - مائو ئیسم و بکار بست دقیق ودرست آن درشرایط ویژه ومشخص انقلاب دموکراتیک نوین پرو می باشد ، وبعلاوه این حزب با عزم واستواری تمام رهبری جنگ خلق رادردست دارد - جنگی که بدون تزلزل بسوی برپائی جمهوری خلق پرو که راهگشای سوسیالیسم وهدف نهائی است پیش رفته وخواهد رفت . جنگ خلق درهم کوبیده نشده ، متوقف یا نگردیده ، بلکه همانگونه که سردمدا - ران رژیم (حتی درحالیکه مداوما " سعی میکنند آنرا کوچك جلوه دهند و همانطورکه وحشتها ، مانوورهای غصب آلود وبویژه تدابیرشان نشان می دهند) مجبور به پذیرش این مسئله گردیده اند که جنگ خلق پیشرفت وتوسعه کرده وضربات عظیمی برآنان وارد می آورد . بدین ترتیب ، توطئه کشتار جمعی وخودکشتار جمعی باشکست روبرو گردیده است ؛ همانطور که سیاست بکارگرفتن توده ها علیه توده ها شکست خورد وهمانطور که کل استراتژی ارتجاعی آنان شکست خورده است . ازبکار گرفتن توده ها علیه توده ها ، ازکشتار جمعی وازاستراتژی ارتجاعی آنان چه حاصل گشته است؟ یکبار دیگر دست نیروهای مسلح دولت پرو ، تادرجه ایکه درتاریخ این جمهوری سابقه ندارد ، درخون آغشته شده است ، قتل عامی که آنها بدان دست آلوده اند بیشتر وبیشتر علیه شان عمل خواهد کرد وتنفر طبقاتی متمرکزی راکه بی رحمی جنایتکارانه آنها در توده ها انباشته است ، برخواهد انگیخت . بزرگی رسوائی آنان در خاطره توده های بیشماری ثبت گردیده است ، توده هائیکه مجازات خردکننده - ای رابرای آن کسانیکه ازنظر نظامی وسیاسی مسئول هستند درنظر خواهند گرفت . مهم نیست که این زمان چقدر بطول کشد. این خون که امروز ازروی بدخواهی وپستی ریخته شده است یك اتهام قدرتمند ورعد آسا علیه دولت پرو ، نیروهای مسلح وپلیس آن ، رهبران سیاسی وسردمداران جنایات ضد - انسانیش است . ودرحالیکه جنگ پیروزمند خلق عدالت تمام وکمالی راکه امروز انکارمی شود راپیش می برد ، این خون بیشتر وبیشتر درفشی درمرکز طوفان انقلاب خواهد شد که به اهتزاز درآمده وخواهد درخشید .

آنچه مادر جنگ خلق پرو مشاهده وتجربه کرده ایم برای ما تائید دوباره وحتی عمیقتری است برقانون ناگزیری که صدر مائوتسه دون آنرا ارائه نمود : " تمامی مرتجعین سعی میکنند بوسیله کشتار توده ای انقلاب رامحو ونابود نمایند . آنها می اندیشند هرچه بیشتر بکشند، هرچه بیشتر انقلاب راتضعیف خواهند کرد اما باوجود امیال ذهنی ارتجاع ، حقایق نشان می دهند که آنها هرچه مردمان بیشتری می کشند، انقلاب نیرومندتر شده ومرتجعین به سرنوشت شوم خود نزدیکتر می شوند . این قانون ناگزیر تاریخ است ."

ششمین سالگرد جنگ خلق

بکاربست مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم درشرایط کنکرت جامعه پرو به این نتیجه گیری منتهی می شود که قهر انقلابی یاانقلاب قهر آمیز، یعنی تنها راه گرفتن قدرت دولتی ودگرگون کردن جهان ، باید شکل جنگ خلق وبطور خاصتر یك جنگ دهقانی به رهبری حزب کمونیست پرو بعنوان نماینده پرولتاریا بخود بگیرد ، جنگی که بمثابه یك تمامیت کل اساسا " درروستاها آغاز گشته ودرشهرها تکمیل می شود . این جنگ ازمحاصره شهرها ازطریق روستاها که اساس آن برقراری مناطق پایگاهی است پیروی می نماید. بدین ترتیب انقلاب دمکراتیك با برقراری جمهوری خلق به اوج خود می رسد ، پیروزی عظیمی که بایددر

پی گیرنده تداوم انقلاب ازطریق سوسیالیسم وانقلابات فرهنگی تحت دیکتاتوری پرولتاریا – با اعمال قاطعانه قهر طبقاتی – تانائل شدن به کمونیسم شکوهمند ، این قلمرو حقیقی آزادی،به همراه تمامی نوع بشر ، باشد. باعنوان کردن مسئله بدین طریق ، چهارمسئله بنیادی مطرح می گردند که باید درنظر گرفته شوند : مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم بمثابه ایدئولوژی پرولتاریا؛ حزب بعنوان رهبر جنگ ؛ جنگ خلق درشکل خاص خود یعنی جنگ دهقانی که ازمحاصره شهرها ازطریق روستاها پیروی می نماید ؛ ومناطق پایگاهی انقلابی یاقدرت نوین دولتی . بگذارید ششمین سال راکه اکنون پایان یافته درپرتو این نکات مربوطه مورد قضاوت قراردهیم .

درارابطه بامارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم . ماموضع پرولتاریای بین المللی ، این آخرین طبقه ، که دارای منافع طبقاتی خاص ومتفاوت ودرضدیت بامنافع دیگر طبقات است، رابرگزیدیم . مااین موضع رابااین هدف برگزیدیم که خلقهای جهان تنها تحت رهبری‌پرولتاریاست که‌میتواندبه کمونیسم نائل گردند،واین تنها جامعه نوین بینظیر ما بدون استثمارشونده واستثمار کننده،بدون ستمکش وستمگر ، بدون طبقات ،بدون دولت ، بدون احزاب ، بدون دمکراسی، بدون اسلحه وجنگ ، جامعه"هماهنگی عظیم"،جامعه رادیکال ونهائی‌نوین که ۱۵ میلیاردسال ماده درحرکت – آن بخش ازماده ابدی راکه میشناسیم – بسوی نیل بدان درحرکت‌بوده است . اماتنها باسوق دادن مبارزه طبقاتی به جلو تا رسیدن به قله حماسی جنگ خلق ، با داشتن سلاح دردستان طبقه وتوده های مردم ، پایان یافتن همیشگی جنگ ضد انقلابی ، سرنگون شدن امپریالیسم وارتجاع ومحو شدنشان ازچهره زمین ، ودرسایه سلاحهای جنگ شکست ناپذیر خلق که دیکتاتوری پرولتاریا بررویش بنا می گردد ؛ جامعه درتمامی عرصه ها دگرگون می شود ، تمامی اختلافات طبقاتی ومالکیت خصوصی برابزار تولید که این اختلافات راسبب میگردد،نابود میشود ، برای همیشه جنگ خاتمه می‌یابدوکمونیسم برای تمامی بشریت به درخشش در می آید. ازآنجائیکه ما موضع پرولتاریای بین المللی را برگزیده ایم ، نقطه آغازینمان همان ایدئولوژی؛امروز آن است ،یعنی مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم که مائوئیسم بعنوان مرحله سوم آن، رفیعترین قله ایکه ایدئولوژی پرولتری درپروسه تاریخی رشد خود بدان نائل گردیده ، عمدگی دارد .دراین‌بستراست که ماموضع ومنافع طبقاتی پرولتاریای پرو رابعنوان بخشی ازطبقه جهانی کارگر بخود اختصاص می دهیم ، زیرا تنها برپایه دکترین جهانی مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم است که میتوان در کنار پرولتاریا ایستاد ودراینجا ویا هرجای دیگری برای منافعش جنگید . فقط یك ایدئولوژی پرولتری وجود دارد، این ایدئولوژی قابل اطلاق به تمام جهان بوده ورشد وتوسعه اش یك پروسه واحد جهانی است . ازسوی دیگر اززمانیکه مارکس ، مارکسیسم رابنا نهاد و از طریق پیشرفتهائیکه توسط لنین وصدر مائو تسه دون صورت گرفت ، مسئله اساسی همیشه بکارگیری این علم در شرایط هرکشور بوده است . درنتیجه، مشکل در بکارگیری مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم درشرایط کنکرت انقلاب پرو ، وبویژه دربکارگیری قانون جهانی قهر ، جنگ خلق وجنگ انقلابی دراین کشور ، نهفته است . از این ترکیب مارکسیسم باواقعیت کنکرت ما اندیشه راهنما، یعنی بکارگیری مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم درشرایط کنکرت انقلاب پرو بوجود آمده وتوسعه می یابد . بطور خلاصه ، نقطه آغازین ما دیدگاه پرولتاریای بین المللی ، مارکسیسم – لنینیسم – مائوئیسم واندیشه راهنمای صدر گونزالو می باشد . اینها پایه تمامی حرکت سیاسی ، تئوریك وعملی ماراتشکیل می دهند ؛ بدون این پایه خدمت کردن به این طبقه بطور استوار ومداوم امکان پذیر نیست .

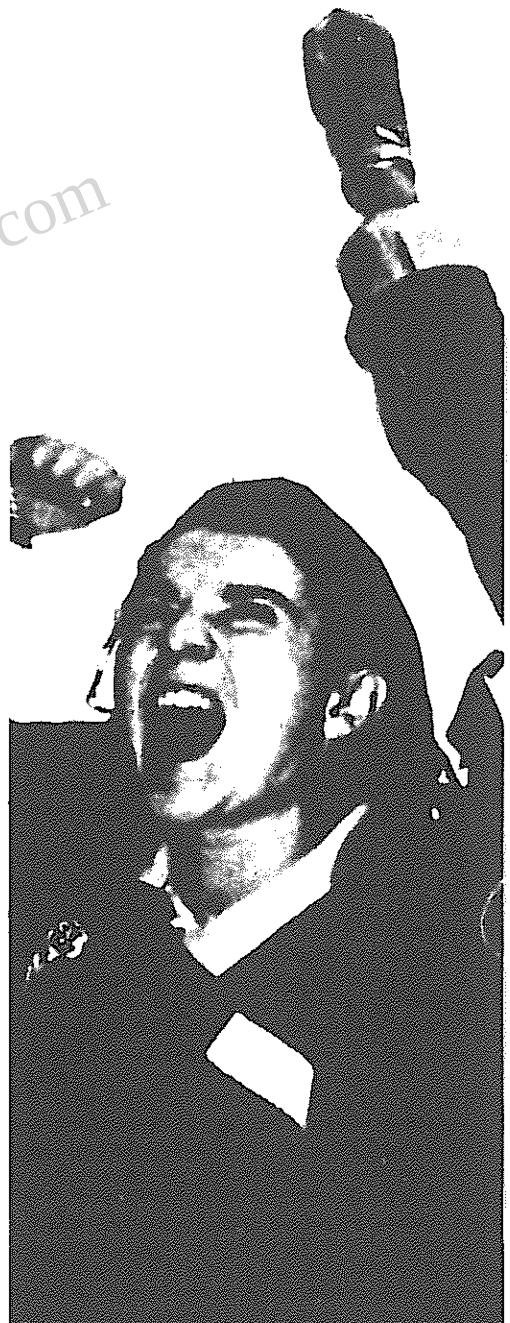
درارابطه با حزب . ابتدا نگاهی داشته باشیم به ضرورت یك حزب ؛ سپس بعدازآنکه بوجود آمدن آنرا ازنظر گذراندیم به نقش کنونی آن برخورد خواهیم کرد .ازهمان ابتدا، مارکسیسم اعتقاد براین داشت که‌برای رهبری مبارزه جهت گرفتن قدرت دولتی باید حزبی وجود داشته باشد. این مسئله مورد تصریح لنینیسم وتاکید مکرر مائوئیسم قرارگرفت . بدون حزبی انقلابی ازنوع نوین مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی هیچ انقلابی برای پرولتاریا وخلق نمی تواند وجود داشته باشد . این حقیقت بزرگی است که هیچ کمونیستی نمی تواند لحظه ای از بوجود آوردن آن (حزب ـ م) طفره رود ، حقیقتی که ماکمونیستهای پرو مجبور به مواجهه با آن شدیم . حزب کمونیست پرو در ۷ اکتبر ۱۹۲۸ توسط خوزه کارلوس ماریاتگی‌تاسیس گردید . او آنرا باتزهای اساسی مربوط به جامعه پرو ، مسئله ارضی ، سلطه امپریالیستی ، نقش پرولتاریای پرو، بعلاوه نکات برنامه ای ویك خط سیاسی عمومی وخطوط سیاسی‌خاص منتج ازآن مسلح نمودامانآن بنیانگذاردرکمتر ازدوسال‌بعد در ۱۹۳۰ درگذشت ؛ حتی کنگره اول نیز معوق ماند ، بنابر این حزب نتوانست پیش از آنکه روند هایی که ازقبل درحال رشد بودند فرصت جهش بیابند ، خود را تثبیت نماید.ماریاتگی وخطش آشکارا زیر سوال رفتند وخط بوسیله " راوینس " تغییر یافت .بدین ترتیب اپورتونیسم رهبری‌حزب راغصب کردواقتدارش رادرمبارزه میان دو خط مشی درحزب اعمال نمود، که نتایج سنگینی برای انقلاب وطبقه ببارآورد. این راه ، به حماقت گرائی پارلمانی انجامید که‌درخدمت‌بورژواکمپرادورها بنمایندگی " پادرو" ، درانتخابات ۱۹۳۹ تجلی یافت . بعدها ، در دوران جنگ جهانی دوم ،"کنگره بنیانگذاری" ساختگی بوجود آمد که خط سیاسی عمومی " اتحاد ملی " راتحت هدایت رویزیونیسم " پرودریته "، تنظیم کرد – بیانی ازسازش با سلطه‌امپریالیسم یانکی وحاکمیت بومی بورژوازی‌کمپرا– دور وملاکین فئودال ، تحت عنوان مبارزه علیه فاشیسم.درنتیجه ، این وضعیت منجر به شرکت حزب در

بقیه درصفحه ۷۷



دسامبر ۱۹۸۶

خیزش دانشجویی در فرانسه امپریالیستی



نوشته کلود دوشن

طغیان عظیم وناگهانی دانشجویان و دانش آموزان دردسامبر ۸۶ ، سراسرفرانسه رادربرگرفت . این طغیان ، کلیه فرضیات کوته نظرانهٔ بورژوازی مبنی براینکه نسل جوان امروز درفرانسه از سال ۶۸ به بعدخاموش شده، رایکباره دود کرده و بهوافرستاد . بعلاوه ، این حرکت باعث خانه تکانی تصورات آن دسته نیروهای انقلابی شدکه به استقبال این امواج ناگهانی شتافتند. این حرکت ثابت نمودکه مسلم دانستن صحنه سیاسی غیر فعال وخسته کنندهٔ فرانسه همان قدرقابل پیشگوئی است که ظواهر امرنشان داده اند. دودآنچنان نبودکه خبرازانفجار آتشفشان دهد.

امامنفجرشد، آنهم چنان سریع وناگهانی وباقدرتی عظیم که این جامعه را به لرزه درآورد ودولت رابدرون یک بحران سیاسی پرتاب نمود ـ منجمله تعرض ارتجاعی ایکه منجربه عقب نشینی بزرگ شد. همچنین جوانان تازه بیدارشده را فعالانه به زندگی سیاسی کشانده وهم زمان درشهرهای چندکشور، بخصوص اسپانیا، الهامبخش وسرآغاز جنبش گردید.

---

* کلود دوشن یکی ازهواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که در جریانات دسامبر ۸۶ درپاریس فعال بود .

این بحران چشم اندازهای مهمی را برای پروسهٔ تدارك انقلاب درکشورهای امپریالیستی ، مطرح نمود. اینگونه عصیان های اجتماعی که آرامش عادی دوران من حیث المجموع غیرانقلابی رابرهم می زنند، برای پرولتاریاعرصه های مهم آزمایش وزمینهٔ کسب نیروی بیشتر میباشند. مضافاً، همانطورکه لنین اشاره کردبحرانها زمینه های اصلی مبارزهٔ طبقاتی راکه معمولا نهفته هستند ـ ازجمله ضعف اساسی سیستم ، خصلت بنیادین دیکتاتوری بورژوائی ، ونقش وبرنامهٔ نیروهای طبقاتی مختلف ـ آشکارمیسازند .

شورشهای دانشجوئی ودانش آموزی فقط سه هفته بطول انجامید. اگرچه نظم مجدداً برقرارشد، اماطبقه حاکمه جراحات زیادی برای پانسمان ، وپلهای اجتماعی بسیاری برای ترمیم داشت. ازهمه مهمتر افت درجه اعتبارحکومت ـ که جای بسی خوشحالی است ـ باعث رشدفعالیت انقلابی گشت.

"مارفرمهای دانشگاهی شمارانمیخواهیم!"

آنچه که ماشهٔ جنبش راچکاند، عبارت بوداز لایحه ارتجاعی جهت تدوین برنامه ریزی مجدد ومدرنیزه کردن تحصیلات عالی درفرانسه . این تغییرات ازنظربورژوازی مدتها پیش موعدشان سر-

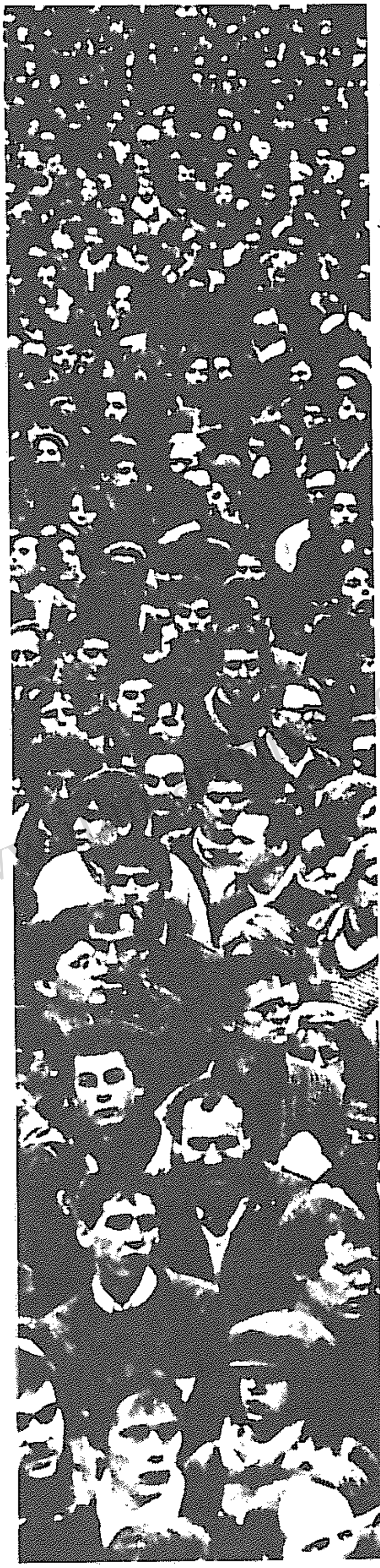
رسیده بود ـ تغییراتی که درساختار وبرنامهٔ تحصیلی جهت آماده ساختن نخبه‌های آموزش دیده دانشگاهی برای پاسخگویی به نیازهای امپریالیسم فرانسه ضروربند. اززاویه دانشجویان این لایحه‌مانع دیگری بوددرمقابل آینده ای که پیش ازاینهم آنرانامعلوم می‌دیدند. جنبش دانشجوئی ازهمان آغاز،جنبشی متناقض بودکه‌تجزیه‌و تحلیل دقیق نیروهای انقلابی آگاه رامی‌طلبید.

ازیکطرف ، جنبش بنحوی آشکار و قدرتمندانه ، پروسهٔ شدت یافته "گزینش" دانشجویان راکه بمعنای حذف دانشجویان "فقیر" وارتقاء "ازمابهتران" درسلسله مراتب جامعه بود،آماج حمله خودقرارداد. دلیل اصلی این اعتراض ، مخالفت باشیوه های جدیدپذیرش بودکه بهردانشگاه (معروف به فَك FAC) اجازه می داد دانشجویان خودرامطابق معیارهای خویش انتخاب کنندوبجای مدرك رسمی دولت که بدون درنظرگرفتن مدرسه ایکه در آن تحصیل شده درهمه جاموردقبول است، مدرك خاص خودراصادرکند.

دانشجویان سابقامیتوانستندبه هر کدام از۷۸دانشگاهی ،که سیستم آموزش عالی فرانسه راتشکیل میدهند،واردشوندو به شرط قبول شدن درامتحان دیپلم دبیرستان،درهر رشته ای که بخواهند (حداقل درحرف)نام‌نویسی کنند.بنابراین ،آنهااول ازهمه علیه سختگیری های فزاینده ای که موقع ورود به دانشگاه و همینطورهنگام ورودبه سیکل دوم بعدازدو سال اعمال میشد، شوریدند.

اقدامات دیگری که باعث خشم دانشجویان شد، طرح افزایش شهریه بودکه هرچه بیشتر باعث تقیسم بندی مدارس به فَك ها ی ممتازودرجه دوم ، تفکیك دانشگاه ها به بخشهای تخصصی معین وهمچنین تنظیم دورهٔ تحصیلی درجهت رفع نیازهای صنایع خصوصی ایکه قرار بودبخشی ازمخارج آنان راسوبسیدکنند، میگردید.

این لایحه که به "رفرم "دوواکه (آلن دوواکه ،نایب وزیرومسئول آموزش عالی)معروف شد،باطرح دیگری،برای تغییردبیرستانها(لیسه LYCÉES)همراه بود،که جوانانیکه قبلادرکانال "مدرسهٔ آموزش حرفه ای "(LEPS)نیافتاده باشند، لیسه رامیگذرانند.(LEPS) آندسته مدارس فنی ودبیرستانهای غیرآکادمیك هستندکه به اخذ دیپلم منتهی نمیشوند و فارغ التحصیلان آنهابه دانشگاهها راه نمی یابند.پروسه اولیه تعیین مسیر تحصیلی درحدودسن ۱۴سالگی به انتهای خودمیرسد ـ اگرچه این درواقع ازخصوصیات سیستم آموزشی ازهمان روز اول مدرسه است . این رفرم که توسط "رِنِه مونوری " وزیرآموزش وپرورش طرح شده خواهان این بودکه برنامهٔ تحصیلی سئالهای آخر"لیسه" رافشرده کندوکلاسهائی راکه برای گرفتن "بُك " ضرورت مطلق ندارند ـ مانندزبانهای خارجی دربعضی ازرشته‌های تحصیلی ـ حذف نماید واز تعدادمعلمین وبرنامه های ویژه بکاهد. این باعث هرچه ساده وسریعتر شدن آن تحصیلات وسیعی میشدکه دانشجویان حداقل میتوانستند درسطح دبیرستان به فراگیری آن امیدوارباشندوهمچنین باعث میگشت که پروسهٔ گزینش دانش آموزان تسریع شده وتحدیدامکانات وفرصتها در مرحلهٔ پیشتری انجام شود.



ازطرف دیگر،این جنبش دانشجویی بپاخاست تاکه ازموقعیت دانشجویان بعنوان یك قشرتابحال مصون جامعه،دفاع کند. اگرچه این جنبش، نخبه گرائی هر چه بیشترسیستم آموزشی راردکرد،امابرزمینه ای انجام شدکه هم اکنون برای برگزیدگان ونخبگان آینده جامعه‌رزروشده است ـ یعنی برگزیدگانی که آماده میشوند تاکارهای اداری سطح متوسط ومقام های حرفه ای وهمچنین برخی شغلهای سطح بالارابعنوان مدیران وتکنیسین هائی اشغال کنند ،که وظیفه پیشبردسیستم امپریالیستی رابعهده خواهندداشت .پست های بالا هنوز عموماً برای تعدادقلیلی ازفارغ‌التحصیلان "گراندِاکُل "رزروشده است. "گرانداکل" برترین مدارس دولتی‌هستنده که بورژوازی آنها راباجدیت درآنجا بعنوان مدیران و حاکمان بورژوازی آینده آماده میسازند ـ جائی که دارندگان "بُك " برای ورودبدان بایدامتحان بدهند.

یك مجلهٔ هفتگی بابدبینی تلاش نمود که بین دانش آموزان سال ۱۹۸۶ و ۱۹۶۸ وجه تمایز ی قائل شودونوشت "درسال ۶۸ آنهافریادزدندبیست هزار کارگردرراه

هستند(تادرسنگربندی محلهٔ لاتن)بماکمک کنند. مابایدتاآن موقع قدرتمندانه مقاومت کنیم! در۱۹۸۶، آنهامی گویند، اگرکارگران بماپیوندند خوب است، فقط تازمانیکه مجبورنباشیم باهم یکی شویم!"

درحالیکه این نسل جوان ،که والدین شان اغلب درسال ۱۹۶۸ قیام کرده بودند وروی هم رفته اصلاً باتغییرات سیاسی راست روانه ای که توسط دولت انجام میشوند سرسازگاری ندارند، قبل ازاین جنبش به یک نسل غیر سیاسی پرورش یافته در آب وهوای تیرهٔ سوسیال دمکراسی شباهت داشت . اینهاجوانانی بودندکه باچیزی به مخالفت برخاستندکه آنرازوال آزادی هاوفرصتهای برابر میدیدند . اما اینکارراتاحدی ازیک چارچوب "ضدایدئولوژیک" انجام دادند ،که گرایش به این داشت ،مانع ریشه یابی واجب این نابرابریها گردد،ونکات مربوط به‌مسائل فرهنگی که باملایمت ازاولیاء امورانتقاد کرده باشد راترجیح میدادند ، وبخصوص باسرافتادن به درون یک موجودیت بوروکراتیک، بادیسیپلین وخسته کننده ای که دردورنمای آن رشد نرخ بیکاران نقش بسته است ، واردکردند. بادرنظرگرفتن بافت اجتماعی فرانسه که ۱۱٪ جمعیت آنرابیکارانی که اکثراً جوان هستند تشکیل میدهند، نبودچشم اندازهای کافی نقش مهمی بازی میکرد. خیلی هادر مبارزه علیه نژادپرستی فعال بوده اند . درحالیکه ،موقعی که کشتی حفظ محیط زیستی ،بنام "جنگجوی رنگین کمان" علیه آزمایش هسته ای دراقیانوس آرام دست به اعتراض زده بودوتوسط دولت غرق شد، آنهاحرکتی نکردند .

بعدازاینکه وقایع بالاگرفته وافکار مردم دربارهٔ همه چیزبه آزمایش گذاشته شد،بدیهی بودکه خیلی هامیخواستند بعدالتیهای سیستم را،البته معقولانه وبنوبت ،اصلاح کنند. البته این خود سیستم بود که میرفت چشمانشان رابازتر کند،وبناچارمسائلی خیلی بیشترازبازسازی دانشگاههاراپیش کشد.

بازبینی کل سیستم دانشگاهی ، می بایست مورد مخالفت قرارمیگرفت: تنهاچیزخوب دررابطه باآن عکس العمل تندی بودکه دامن زد،وعده زیادی رابا هنرعملیِ علم سیاسی آشناکرد،که بمراتب بهترازسرگرم شدن دربازیهای‌بوروکراتیک بود.

گسترش جنبش،همچون بوتهٔ آتش

قبل ازنوامبر،جوانان دانشجو از اینکه مقامات دولت قصدتغییرشکل آینده آنهاراداشتند،بیخبربودند. نیروهای طرفدارحزب سوسیالیست درسازمان سراسری دانشجویان " UNEF – ID " (I.D. ،یعنی دمکراتیک – مستقل)از " U N E F " "سازمان دانشجویی تحت کنترل حزب "کمونیست "،متمایزمیشدند، آنهادوسازمانی اندکه ازدرون تحولات ۶۸ بوجودآمدند. اینهوجریان ،اول موضوع را دربعضی "فک "ها،بخصوص در"ویلتانوس" که درشمال پاریس واقع شده ،مطرح کردند-جائیکه جنبش ضدنژادپرستی اس .او.اس .راسیسم (SOS Racisme) نفوذویژه ای داشته ودردوسال گذشته عده ای ازجوانان فرانسوی رافعال کرده است .دراواسطنوامبر،جلسات توده ایکه بزودی معمول گشته و"مجمع عمومی "نامیده میشدند،رأی به اعتصاب داده وتصمیم گرفتندآنرابه تمام سیستم دانشگاهی فرانسه تعمیم دهند. جلسه سراسری نمایندگان که دردانشگاه سوربن تشکیل شد،رأی به‌ادامه جنبش اعتصابی برای شکست دادن رفرم"دوواکه"درسرتاسر فرانسه راصادرکرد.در۲۳نوامبرتظاهرات سراسری معلمان توسط اتحادیه هواداران سوسیالیست فدراسیون سراسری معلمان (FEN) برقرارشد.دوشنبه ۲۴نوامبر، دانش آموزان یک دسته ازخودرابرای توضیح خطرات لایحه"دوواکه"،بویژه به کلاسهای قدیمی آماده سازی بُک (BAC) فرستادند.تظاهرات سراسری فراخوانده شده برای ۲۷نوامبردرپاریس ،آزمایش اولیه قدرت این‌جنبش تازه شکوفان بود. راهپیمائیها از۶تا۸جهت مختلف تشکیل شده وبطرف خیابان اصلی محله لاتن – بلوارسن میشل-جریان یافتند.جریان بی انتهایی ازگروه های محصلین فک و لیسه که بخش داخلی شهرراحاطه کرده بود،راه خودرابسوی ساختمان مجلس ملی (محل برگزاری جلسات پارلمان فرانسه) بازنمودند.درنخستین لحظات ،پلیس رسوای ضدشورش (CRS)راههای منتهی به این ناحیه ممنوع رامسدودکرده بود. امابعداً"به آنهافرمان عقب نشینی به ماشینهایشان داده شد. زیراازنظردولت نشان دادن چنگ ودندان به تظاهر – کنندگان جوان وبی تجربه ایکه برخی ازآنان بطورفردی سعی درمتقاعدنمودن پلیس ضدشورش به حقانیت امرشان داشتند،بسیارزودرس میبود.برخی شعار "فرزندان شمانیزدانش آموزند!"را فریادمیزدند.

دانش آموزان فریادمیزدند:"دوواکه نمیدانی مارفرمهای ترابه چه روزی خواهیم انداخت .لحظه ایهم منتظرنباش، دوواکه استعفابده!"تنهایک مقابله سخت میتوانست امواج هردم روبفزونی آنها را محدودکند. درآنسوی دروازه بزرگ آهنی ،هیئت وزیران منتظروعرق ریزان نظاره گربودند.درسوی دیگر۲۰۰هزار جوان،که اکثریت عظیمی ازآنان برای نخستین بار درزندگیشان درخیابانها، باهلهله فریادمیزدندتاشنیده شوند.

از"سیاست زدائی" تاسیاست چه کسی؟

گدازه های سیاسی ،احساس وحشت وامیدواری به نیروی عظیم وانباشته از انرژی ،بدون آنکه واقعاًبدان آگاه باشندجوّرا آتشین ساخته بود. جوانی و وروحیه زنده ،خودرادرابتکاربیمانند جوانان مبنی برجرأت بیباکانه.جهت مقابله باوضع کنونی وعدم تن دادن به محدودیت دیگری برآینده شان،منعکس مینمود. امابیشک،درکهاناهمگون بود.برخی این حملهٔ دولت راباسایرحملات ربط داده وشعار"دوواکه راازکشوراخراج کنید، نه مهاجرین را"سرمیدادند،ولی رایجترین شعارآن روز "دوواکه ورقهٔ امتحانی تو صفرمیگیرد" ،بودسادگی خاصی گسترش یافته بودکه عمدتاًخودنمایانگر بی‌تجربگی فعالیت سیاسی دانش آموزان غالباخرده – بورژواکه دریک کشورامپریالیستی ثروتمندپرورش یافته اند، بود.ولی این ساده لوحی بطورعمدازهمان ابتداباشعار رهبران دانشجویان ("ماغیرسیاسی هستیم ") تقویت شد.

هدف آنهامحدودکردن مسئله درچارچوب دانشجوئی – نسبتاًرفرمیست – بود. واقعیت،گسترده بودن فریاد"سیاست زدائی "درابتدای امر،سطح شروع جنبش رانشان میداد. این شعاربخشاًعکس‌العملی به مطبوعات بورژوائی بودکه فوراتلاش



داشتندجنبش راپیشاپیش آلت دست معرفی کنند. این ایدهٔ غلط ازجانب برخی تروتسکیستهای درواقع دست‌راستی دررهبری سراسری برمی‌خاست بیشك این امربرپایهٔ گرایش واقعی به پاك کردن تمامی برچسبهائی که به جنبش زده میشدوردچنگال سیاست، تثبیت شده قرارداشت، اماحوادث، محاسبات نبردراتغییردادند. دانشجویان فکرمی‌کردندکه قادرخواهندبوداتحاد و استقلال خودرا ازلاشخورهای گوناگون از طریق "غیرسیاسی " ماندن ، حفظ نمایند. دانشجویان میانه روترو عقب روتربخشاً بدین خاطربه این حیطهٔ ایمن چسبیدندکه بتوانندپشتیبانی جامعه بورژوائی راجلب کرده ودرچشم آنان محق جلوه دهند. این نکته خود،یك بیان کاملا سیاسی بود. بیشك کسانی هم بودندکه میخواستند جنبش "غیرسیاسی " بماندتابلکه بتوانند علیه میراث ماه مه ۱۹۶۸ ونفوذمائوئیستها وآنارشیستهای آن زمان زوزه بکشندویا براساس سقوط کل چپ غیرپارلمانی و ادغام آن درسیستم ،مدعی مرگ آلترناتیو انقلابی گردند -که ایدهم بسیار سیاسی بود.

بزودی روشن گردیدکه مسئله ،"غیر سیاسی " باقی ماندن نیست.بلکه مسئله این است که جنبش سیاست چه کسی را خواهدپذیرفت وبرمبنای کدامین خط سیاسی صف بندی خواهدنمود. باتکامل جنبش، جهالت شرکت کنندگان سریعاجای خود رابه درك سیاسی جنینی میدادوآنهارا مجبوربه تعیین خطوط ودفاع ازآنهامیکرد.

بورژوازی خوداز‌قبل،سعی درقطب بندی جنبش کرده بود. دانشجویان ازتوصیفات القاءگرانه درموردجنبش ،همچون "بی اهمیت ، ناآگاه ،وخوشحال ازبه کلاس نیامدن " شدیدا عصبانی بودند. شگفت‌آورنبودکه نشریات،بشکل دادن سیاسی جنبش توجه زیادی نمایندوبلندگوهای‌خود رازیرگوش آن دانشجویانی که نگران منافع تنگ خودبرای پیشرفت وکسب یك شغل راحت بودندقراردهند. آنهابطور مداوم یك کارزارسیاسی - ایدئولوژیکی راعلیه ماه مه ۶۸ دامن می زدند. آنها دائماً ازعدم تشابهات برای ترویج شعارزپیش شایع درمیان دانشجویان - همچون "۶۸ قدیمی است ، ۸۶ بهتراست " استفاده می کردند. آنهادعاهای تحلیل دارشان - (مثل "بجوانان مانگاه کنیدکه مزهٔ شیرین حق دمکراتیك رابابیان آزادانهٔ خودازطریق جشنهای خیابانی و راهپیمائی‌های مسالمت آمیزمی چشند"،"در ۶۸ آنهاسیستم راردمی‌کردندحال در ۸۶ چیزی راکه میخواهند یك جای امن در خودسیستم است .") - راانکارمیکردند.



اوضاع در اواخر نوامبر پر التهاب بود، ودرپی کشاندن خودبه سطحی عالیتر بود. ازهمان اولین روزاعتراض، جوانان به نیروی عظیم اجتماعی خودآگاه شدند و بقیه جامعه راباصدای رساناگزیربه عطف توجه به دانشجویان نمودند. دانش آموزان دبیرستانهادرمبارزه خیزبرداشته واز دانشجویان ازلحاظ انرژی، خلاقیت و تعدادبیشی گرفتند. این جنبش خیابان‌های شهرهاازلیل Lille تامون پلیه Montpellier دربرگرفته وبه براه‌انداختن بحثها درگوشه‌های خیابانها وکافه ها در همه جا دامن زد. درمسیرراهپیمائی ها هزاران نفربه تماشامی‌ایستادند. برخی ازآنان فعالین یک دهه قبل بودندکه متناوبالبخندمی زدند، هلهله می کردندوسر خودرامی‌خاراندند، ومتعجب بودنداز اینکه ازکدامین جهنمی این موج عظیم جوانان "طرفدارمسالمت" که با فریادگلوی خود راپاره می‌کردند، ظاهر گشته اند.

عرصه سیاسی درفرانسه از۶۸ تا ۸۶

اینان جوانانی بودند که تجربه ژرف سیاسی ۱۹۶۸ راکه مبین گرایشات انقلابی بوددرپشت سرنداشتند. آنهاازهم پاشیده، یاازسرتسلیم پذیرای همکاری بابورژوازی سوسیال دمکرات (که‌برخی می‌خواستند آنهارابیش ازیک دهه قبل ازستونهای دانشگاه سوربون حلق آویزکنند) نشده، و یادرآغوش سنگی آن جای نگرفته بودند.

تنهاواقعه بسیارموثرکه چشم انداز سیاسی فرانسه رادرسالهای دههٔ ۱۹۸۰ شکل داد، انتخاب میتران بعنوان رئیس جمهور درسال ۱۹۸۱ بود. انتخاب سوسیال دمکراسی پایان سراشیب طولانی ازجنبش انقلابی توده ای بودکه از ۱۹۶۸ آغازگشته بود. آنهائیکه تاکنون بدنباله روی از آن کشیده نشده بودند، گیج شده ودربرابر موضع چپ، میانه رو، اماکاملا امپریالیستی خلع سلاح شده بودند. شادی موقت پیروزی مردم علیه راستها، پیش درآمد خواب طولانی، انفعال سیاسی وهمچون فنای نسلی بودکه درخشم مبارزهٔ طبقاتی ۱۹۶۸ وجهان، به غلیان بیدارگشته بود.

ماه مه ۱۹۶۸، دو ماه بحران عمیق اجتماعی وسیاسی، وجوانان درصدرجنبشی که نظم بورژوازی رابه مبارزه طلبیده بود، ثبات بعدازجنگ جهانی طبقات حاکم راصدمه زد. این امربا مبارزهٔ انقلابی مردم ویتنام وجنبشهای گستردهٔ ضد امپریالیسم امریکا واوج مبارزهٔ انقلابی درسراسر جهان، بخصوص خیزش انقلابی توده ای مجدددرچین در دوران انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی، مصادف گشت!

اگرچه جنبش ابتدابا خواسته های دانشجویان بخاطر گسترش امکانات دانشگاهی آغاز گردید، امابسرعت بمقابله صریح بادولت تکامل یافت وخصلت خود، جامعه سرمایه داری رابزیرسوال کشید. چندین روزدانشجویان درمحلهٔ لاتن با سنگ به نبردپرداختندکه باپیوستن گردانهای جوانان دبیرستانی وساختن سنگرها ادامه پیداکردکه خودتعدادزیادی از کارگران وجوانان کارگررا به درون مبارزه کشید. شعارمعروف "بیائیدمعقول باشیم، وغیرممکن راخواستارشویم"، عدم قبول جنبش به گردن گذاشتن به چیزی که درسیستم بورژوائی قابل قبول و دست یافتنی بود، به نمایش گذاشت.

صدهاهزارکارگرباشرکت آگاهانه درمبارزه طبقاتی که شامل ضدیت با چنگکهای بهم فشرده، رویزیونیسم نیز بود، تحریک شده بودند. کارگران تقاضاهای مداوم اتحادیه کارگری (CGT) تحت کنترل حزب کمونیست "فرانسه را گردن نگذاشتند، کارخانه ها، معادن بندرگاه هاوادارات دولتی راباشغال درآورده وتوسط امواج اعتصابات پی در پی که بتمام محلات دورافتاده جامعه سرایت نمودوبه مباحثات برسرمسئله رفرم یا انقلاب دامن زد، فرانسه رافلج کردند.

شورش گسترده وعمیق بودوبرپایه آزادی طرزتفکرقرارداشت که ازشورش خودبخودی ملهم ازاحساسات آنارشیستی "مرگ برمسئولین "ناشی میشد، وبامحافظه کاری رویزیونیسم ورفرمیسم تروتسکیستی مقابله میکرد. اما این نیزیک واقعیت است که نفوذمارکسیست - لنینیستها همچون موج به پیش میتاخت. کتاب سرخ نقل قولهای مائووسایرمتون مارکسیست - لنینیستی بطوروسیع مطالعه میشدند. مائو ودیدگاه انقلابیش به جریانی درشورش تبدیل شده بود. درطول یکهفته، توده های انقلابی درچین نیزتظاهراتهاومیتینگهای بزرگی درپشتیبانی ازمبارزه درفرانسه برپاداشتندوبراهمیت حرکت دانشجویان درسوق دادن پرولتاریابه صحنه سیاسی تاکیدورزیدند.

بورژوازی فرانسه ازطریق سرکوب بسیج پایه مستحکمی ازشهروندان وحشت زده محترم، وبخصوص امتیازات گسترده اقتصادی به کارگران، توانست به‌بحران ماه مه ۶۸ پایان دهد. معذالک ماه‌مه ۶۸، یک محرک عظیم دررشدجنبش مارکسیست لنینیستی کشورشد. مائوتسه دون، نه‌تنها بطورمستقیم درجنبش انقلابی، بلکه بطور وسیعتری درمیان روشنفکران ودیگران نفوذفراوانی برجای نهاد. دورنمای ۶۸ دیگری درطول تمام برخوردهای دسامبر ۸۶، بورژوازی رادائماً آزارمیداد. هر



برتابلوی آگهی پشت سرپلیس ضد شورش فرانسه این عبارت به چشم می خورد : دولت‌دراینجا برروی آیندهٔ شماسرمایه گذاری می کند.

چه آنهابیشتراز"عدم شباهت "سخن می ـ گفتند،نشانه این بودکه بیشترنگران آن شده بودند.

برطرف سازی صدمات ۱۹۶۸ بــرای بورژوازی یك دهه بطول انجامید. ازنظر ایدئولوژیك آنهایورشی راعلیه مارکسیسم بوـ یژه اندیشه مائوتسه‌دون براه انداختنــــد. دخائرپردوام امپریالیسم فرانسه،آنهــا را قادربه ادامهٔ بسط نسبتا" نیرومندرشــد دائمی سطح زندگی درطول اکثرسالهــای دهه هفتادساخت .

ماشین عمده جهت"برگرداندن "نسل مه ۶۸ بدرون لایه های سیستم امپریالیستی چیزی بجز حزب سوسیالیست‌میتران،تحت ریاست جمهوریهای ژرژپومپیدو وژیسکار د ستن ،نبود.

پیشرفت اوضاع جهانی درکل ،بویژه کودتادرچین وبحران درون جنبش بین ـ المللی کمونیستی که درفرانسه تقریبابه ازهم پاشیدن کامل جنبش مائوئیستـــی منجرشد،براین پروسه تاثیربرجای نهــاد.

این بودزمینهٔ انتخاب میتران بــــه مقام ریاست جمهوری درسال ۱۹۸۱ . ازهم پــاشیدگی کامل هرگونه آپوزیسیــــون, (چپ) درمقابل دولت نتایج بقدرت‌رسیدن چپ درفرانسه بود(حزب کمونیست فرا ـ نسه درابتدادردولت شریك بود.)درابتدا کابینهٔ پیرموروردولت میتران امتیاز ـ های کوچکی (برای مثال ،یك هفته‌مرخصی باپرداخت حقوق) داد.ولی کم کم دولت سیاستهای ارتجاعی رایکی بعــدازدیگری (استردادپناهندگان باسك به آغـــوش شکنجه گران اسپانیائیشان ،اعزام‌نیروی نظامی به چادولبنان) ،علنااتخادنمود.

علیرغم این ،احساسات درمیان نسل نوینی که درسالهای میتران بزرگ شــده بود،عمیقادرحال رشدبود.بویژه جــوش و خروش مهمی درمیان "نسل دوم " مهاجرین یعنی فرزندان کارگرانی که ازآفریقای شمالی ودیگرکشورها، که بخصوص درســال ها ی ۱۹۶۰ جهت کارکردن به فرانســـه آورده شده بودند،شروع به رشدکرده بود. "بِر" ها(BEUR ـ خطاب عامیانه بــــه عربها) که باآینده ای نومیدانه‌درفرانسه امپریالیستی مواجه اند ،دائماتوسط پلیس سرکوب میشوند. اماآنها،برخلاف والدین خودبگونه ای تنگاتنگ درمجموع زندگی اجتماعی ،فرهنگی کشورادغام شده و یــك نیروی کلیدی درمیان جوانان رابطــور کلی ،نمایندگی می کنند .جنبشی کــــه "اس . او. اس. راسیسم " نامیده میشود، باشعارضدپلیسی "به رفیق من کارنداشته باش !" به جوانان فرانسوی‌و"بِر" شـــوك واردکرد. اگرچه اکنون این جنبـــش از طریق اپورتونیستهای سرسختی باحـــزب سوسیالیست دررابطه است ،باچندفعـــا ـ لیت وعملیات عدهٔکثیری‌ازجوانان رابـه خیابانهاکشاند.

جوانان"بِر"مستقیم ترین ونخستیـــن پیشروان جنبش دانشجوئی وکابوسی‌مداوم برای بورژوازی بودند.

سرمایه‌داری وآموزش یاعلت ضرورت رفرم دردانشگاههای فرانسه

دست چین کردن درآموزش وپرورش بیانگرعصب مهمی ازجامعه بورژوائی‌است. این دست چین کردن ،تقسیم بندی هــای طبقاتی رابوسیله تشدیداینکه چه کســـی میتواند درسلسله مراتب سرمایه دار ی بالابرودوچه کسی برای همیشه ازآن مــردم است ،تقویت میکند. این امربــــــرای بورژوازی ،تمرکزیك پروسهٔ دائمــــی‌از دست چین کردن وشکل دادن به نسلـــی است که درون ساختار حاکمیت وتولید ـ یش ، ودرعرصه های آکادمیك وعلمیـــش (که همگی درخدمت حفظ وتقویت ثبـــات کشورورشدامپراطوریش میباشند)مسئو ـ لیت مهمی بعهده خواهدگرفت . آموزش و پرورش بیشك صرفامکانیسمی است کـــه امپریالیستهاازآن طریق تعیین جانشینان خودراتضمین میکنند. امااین ارکان در سطح وسیعتری درجامعه ،نقش ابـــزاری جهت بازتولیدمناسبات مسلط مالکیت و روبنای بورژوائی رابازی میکند، کـــــه امپریالیستها بایدشدیدا بدان تکیه‌کنند.

مدتی است که نظام آموزشی فرانسه بی کفایت وغیرقابل کنترل وصف میشود، فقط دوسوم کسانی که به دبیرستان وارد میشوند،میتوانند دیپلم بگیرند. تنهـــا ۴۰٪ دانشجویان ، میتوانندبه تحصیل در دانشگاه ادامه دهند، که پس ازدوســـال اول تحصیل مدرك لیسانس(DEUG)را اخذ میکنند.

به منظورمنطبق نمودن سیاست آموز ـ شی برمجموع الزامات تحمیل شده توسط بحرانهای اقتصادی امپریالیستها ،تلاشهای همه جانبه ای صورت پذیرفته است . از یکسو،آنها راه تخصیص منابع راتنـــك کرده اندوجهتی رادرپیش گرفته اند که درتلاش به حداقل رساندن آموزش‌عمومی مجانی (یاکم هزینه)درسطح دانشگا ه هــا است که مستقیمابه مدرنیزه شــــدن،در بسیاری ازحیطه هاکمك نمیکند،کـــــه بمعنای تقلیل سوبسید بخش عمومی است.

ازسوی دیگر، رفرمهای آموزشی برای تربیت" بهتر" کادررپرسنلی ودستـــه جدیدی ازتکنوکراتهابمثابه بخشی‌ازطرح کارآمدنمودن آن دسته ازصنایع فرانسوی که ازقابلیت رقابت برخوردارنیستند، طراحی شده است .

این رفرمها،بازمان "درتطا بـــق" هستند. بورژوازی فرانسه بهمراه سایـر شرکای امپریالیستی غربیش اساســا در بحرانی جهانی‌در گیراست وفعالانـــــه درتدارك جنگ جهانی که این بحران‌به آن سمت روان است ،شرکـــت دارد. مدتی است که بورژوازی به لزوم تغییـر درساختاراقتصادی فرانسه پی برده است وبسیار ی ازاین دستکاریهای کنونی از زمان دولت سوسیالیستی شروع شده بود ـ ند ـ ازآن جمله خودرفرمهای آموزشی ،

که ابتداتوسط ژان پیرشوونمان ، وزیر سوسیالیست آموزش وپرورش ،طراحی شده بودند. این واقعیت که دولت دست راستی کنونی بصدارت ژاك شیراك در "همکامی "بامیتران رئیس جمهور سوسیالیست بخاطراجرای این تغییرات در زیرحمله است ،بهیچوجه این حقیقت را تغییرنمیدهدکه طبقه حاکمه حول سمتی که میخواهندفرانسه رابسرند ،توافق دارند.

تهاجمی همه جانبه

بدین ترتیب ،حمله ایدئولوژیك و سیاسی پرجاروجنجالی،بگونه ای آگاهانه ومغرضانه بهمراه این تدابیردرجریان است . این حمله که بوضوح بمنظورتشدید شوینیسم فرانسوی وفراخواندن توده ها به بذل فداکاری وازخودگذشتگی طراحی شده ،توسط ترهات ارتجاعی نئوگلیستی قانونگذاران راست تقویت میشود.

چرخش درسیاستهای ملی که بابروی کارآمدن شیراك تشدیدگردیدوبه شکل یك حمله ارتجاعی همه جانبه تجلی یافت، ظاهرابه آرامی پیش میرفت وانفجارعلیه رفرم دردانشگاه هاحداقل بخشاواکنشی نسبت به کل این کارزاربود. بعدازتحویل دادن تعدادبیشتری ازاهالی باسك به اسپانیاوبیرون راندن پناهندگان سیاسی ایتالیائی ،ایرلندی وسایرملیتهای دیگرکه درفرانسه زندگی میکردند، شارل پاسکووا،وزیرکشور-که خودمظهر ارتجاع دردولت است -دراکتبر،بمنظور اخراج دستجمعی ۱۰۱کارگرمهاجرازکشور مالی که ظاهرااوراق هویتشان درست نبود،یك هواپیمااجاره کرد.

شدت عمل آشکاردست راستیهادر جریان یك سلسله بمب گذاری تروریستی وارتجاعی علیه مردم دراوایل پائیز ۱۹۸۶، بیشترشد. این مسئله ، پروسه قدرت گرفتن دست راستی هاراکه از بهارسال قبل آغازشده بود شتاب بخشید، وآنهاتوانستندپلیس وکلاً دستگاه سرکوب گروشرارتهایش رابسیارعلنی کنند. همزمان باباز جوئی های خیابانی ازمردم وبازرسی تمام وسایل آنها برای کشف "بمب " درهرشرایط قابل تصوردرزمان هیستری ضدتروریستی ،پلیس ازاین موقعیت برای تشدیدفشارجدیددولت بر مهاجرین باهدف اشاعه تروردرمیان توده های مهاجرومشخص کردن "انگل های اجتماعی " پوست تیره که باید به"کشور هایشان " درآفریقا،آسیاویاهرجای دیگر "بازگردند" وخانواده های "بدترکیب " غیرفرانسوی زبان خودرانیزبهمراه ببرند، استفاده نمود.

همچنین بمثابه جزئی ازحملهٔ ایدئولوژیك (که درحیطهٔ آموزشی بصورت مقالاتی درموردجلوه بخشیدن به اصول خانواده ، کارشدید ، وسرزمین پدری برای "جوانانمان "،خودرامتبلورنمود) ، بخش اعظمی ازوقت تلویزیون وتبلیغات غیر مستقیم (ازطریق مصاحبه های "انتقادی " وغیره) جبهه ملی نئونازیست وسخنگوی هارآن بنام ژان ماری لوپن ، بدین امر اختصاص یافته بود. این مدافع نژادپرست "فرانسه برای فرانسوی ها " ، بطوراعم شدیدادرزمینه سازی افکارعمومی برای موج ارتجاعی ، وبطوراخص درمورد طرح "قانون ملیت " که بوسیلهٔ دولت ارائه گردید، کمك شایانی نمود. طرح اخیر ، فراخوان روشنی است درجهت قانونی کردن تروروستم بیشتربرخارجیان برپایهٔ ارتجاع ملی شوونیستی . این طرح در زمینهٔ "انتخاب " تبعه های فرانسه از میان جوانانی که ازوالدین مهاجردرفرانسه متولدشده اند(که برخی ازآنهابطور اتوماتیك درسن ۱۸ سالگی تبعیت فرانسوی می یابند)، ازآنهامی خواهدکه اصالت فرانسوی خودرابه اثبات برسانند،چراکه بورژوازی باتکیه برآنها وحدت ملی را میسازد وتحکیم میبخشد. همچنین، این قانون درخدمت تحمیل محافظه کاری بر بخش درحال انفجار جامعه - نسل دوم جوانان خارجی - وبااستفاده ازحربه تهدیدبه اخراج ، به وحشت انداختن آنهائی که شرایط لازم راممکن است دارا نباشند(که ازهم اکنون باجدیت شروع شده است) .

سپس سروکلهٔ قوانینی ، برای ساختن زندانهای خصوصی وزندانی کردن مجرمین موادمخدر،محدودکردن راه دسترسی به عرصهٔ آموزشی وتثبیت محتوای آن و... پیداشدند، که تمامی آنهاعمومأجوانان را هدف قرارداده بودند. امابورژوازی بایدبرای به اجراء درآوردن این حملات ، بهای اجتماعی وسیاسی آن رانیزبپردازد، درفرانسه دلایل فراوانی برای یك انفجار عظیم موجودبود - شورش دانشجوئی ازغیب پدیدارنشد،حتی اگرچه بنظرمی آمد آگاهی سیاسی پائین بودوحرکات گستاخانهٔ طبقهٔ حاکمه ضدحملهٔ درخوری دریافت نمی کرد. هیچکس حتی اسم آلن دوواکه راتاقبل ازاواسط نوامبرنشنیده بود.

وچه طوفان شادی بخشی نمودار شد، که نمونهٔ بارزیست ازاینکه اوضاع سیاسی خیلی سریع - وبگونه ای رادیکال - بدون هیچگونه پیش درآمدمشهودی،تغییر میکند.

مبهوت دربرابرلوله نارنجك انداز

خیل عظیم شرکت کننده درتظاهرات ۲۷ نوامبر شهرهای تمامی فرانسه رادربرگرفت ، بیست هزارنفردررن (در بروتانی) ، بیست هزارنفردرلیل ، (قسمت صنعتی وشمالی کشور) ۱۵ هزارنفر درتولوز(درجنوب) ، ۳۰ هزارنفر درلئون وهزاران محصل دبیرستانی که ندرتاًدر خیابانهادیده میشوندبه صحنه آمدندتابه مقابله باطرحهای دولت برخیزند.بدنبال آن ، دولت قول دادکه مجدداطرح دوواکه رابررسی کند. وزیرآموزش وپرورش گفت که برخی ازبخشهای طرح که شدیدا بدانها اعتراض شده،ممکن است مورد تجدیدنظرواقع شوند، اماصرف نظرکردن ازطرح رفرم دردستورکارقرارندارد.

فراخوان یك بسیج عظیم ملی دیگر درهفته بعد داده شد .درتجمع های روزانه اکثریت دانشگاهها رای براین دادند که اعتصاب خودراازاول ماه دسامبرتازمان بدورانداخته شدن طرح ،شروع کنند. بسیاری ازدبیرستانهاهم همین تصمیم را گرفتند.برخی ازدانشگاههاتصرف شدند. اگرچه این مسئله بصورت وجه غالب جنبش درنیامد،امابطورعمده تسهیل تدارکات شبانه برای فعالیتهای روزبعد درمراکز کلیدی راباعث شد وبرخی اوقات مدارس برای جای دادن به تظاهرکنندگان غیر بومی که مرتبابه پاریس واردمی شدند، مورداستفاده واقع گردیدند. دانشجویان خودرادرون هزاران کمیته - برای رسیدگی به کارمطبوعاتی واطلاعاتی ،جمع آوری کمك مالی،حمل ونقل ،وهماهنگی باسایر مدارس - متشکل کردند. اگردانشگاهی درشهربود، محصلین فعال دبیرستانی از آن بعنوان عرصه تدارکات تظاهرات ۴ دسامبراستفاده می کردند.

راهپیمائی های بعدازظهرها تقریبا هرروزصورت می گرفتندکه ازدانشگاه سوربون شروع شده ودرحوالی ساختمان کنگره ملی (درپاریس) ختم می شدند. برخی از دانشجویان گیشه های کنترل راه اتوبانها بندآورده ، ودرازای کمك مالی به تظاهرات سراسری ، به ماشینهااجازه عبورمی‌دادنداعلامیه هابخش میشدندومردم رابه پشتیبانی ازجوانان فرامی‌خواندند. اخبارروزمره درسیستم کامپیوترتلفن خانگی وارد می شدند. درگرنوبل دانشجویان دربیرون کارخانه هاکمك مالی جمع می‌کردند. دانشجویان استراسبورگ ،برای جمع آوری کمك مالی به آلمان غربی رفتند . درهمه جا آنهاسهام تقلبی دانشگاهارابعنوان سمبل جنبهٔ خصوصی کردن دانشگاها درطرح دوواکه بود ، می فروختنددرون دانشگاهها آنها بترتیب کنسرت ، نمایش فیلم وبحث براه میانداختند . آنهابه‌راه آهن ملی دستور دادندتعداد ۲۱ قطاراضافی برای انتقال مسافرین به پاریس ،بکاربیافتند.تمامی چشمهابه چهارم دسامبرخیره گشته بود.

چهارم دسامبر: چه تظاهرات عظیمی! تقریبادوبرابرتظاهرات پیشین دریک هفتهٔ قبل ؛ قریب به نیم میلیون نفردر پاریس . اصلامهم نیست که تخمین چه کسی صحیح تراست . ارقام پلیس بمیزان چندصدهزارنفردروغ بود.درسایرنقاط ۳۰۰ هزارنفربه خیابانها آمدند. این تظاهرات،فستیوال نمایش قدرت بود — نه مشخصامبارزه جویانه ، ومسلما نه "غیرسیاسی " ،ونه همچنین به گونه ای اتحادسیاسی — مملوازاستهزاء وزرای‌دولت وشیوهٔ خصوصی سیستم آموزشی آمریکائی (ازنوع "کوکاکولائی ") ،مترسکهای کوبیا پلاکاردها، وآواز خوانی ،بهمراه این احساس واطمینان خاطرکه بزرگی تعداد افرادشرکت کننده بخودی خوددولت را مجبوربه عقب نشینی میکند.دانش آموزان دبیرستانی ،اگرچه درپشت سردانشجویان دانشگاهها بودند، امابا تعدادبمراتب بیشترخود، آن روزرادردست گرفتند . این ایده که "پلیس ضدشورش "هرگز به ماحمله نمیکند. . . . .ماحتی هنوز ۱۸ سالمان نشده !"میان همه شایع بود. آنها از پیروزی مطمئن بودند. این توهم بهمراه بسیاری ازدیگرتخلیات ،درشرف خرد شدن بودند.

بعنوان جشن پیروزی ،یك کنسرت موسیقی درانوالید ،درچمنهای مقابل قبر ناپلئون ترتیب یافته بود. قراربودبعداز مراجعت هیئت دانشجویان ازدیدارشان باوزرادرکنگرهٔ ملی که ساختمانی درجنب آن بود،جشن آغازشود. پلیس ضدشورش تمام راههایی راکه به ساختمانهای دولتی منتهی میشدند، بستند. جمعیت هرچه بیشتر عصبانی گشته بود،پلیس راآزارمی دادوبصفوف آنهافشاروواردمیاورد. وقتی که هواتاریکتر شد،سنگ اندازی شروع گشت وافرادی دستگیرشدند. پلیس ضدشورش ازماشینهای آبپاش فشارقوی برای پراکندن تظاهرات کنندگانی که مستقیما روبروی آنها بودند، استفاده کرد. متوهم ازاین ایده که پلیس ضدشورش برای دیکتاتوری های آمریکای لاتین ذخیره شده است ، دانشجویان شعارمی دادند" ما درشیلی نیستیم " .

شب فرارسیدوناآرامی جمعیت در شعارهای آنها که سعی درهمطرازی با تشنج فزاینده داشت ،قابل مشاهده بود، امااین اوضاع باتعجب همگان خیلی زود تراز آنچه انتظارمیرفت،خاتمه یافت . انتظامات تظاهرات شروع به پارس کردن نمودندکه جمعیت بایدازخیابانها به داخل محوطه چمن بروند. یك پیادو کپسول گازاشك آورازسوی پلیس بدرون جمعیت پرتاب شد — که این برای نخستین باربعدازده روزتظاهرات بوده ده روزی که طی آن دانشجویان تقریبا دستشان بازبود.

درمرحلهٔ اول تظاهرکنندگان عقب نشستند ولی بعددستهارادرهم گره کرده و بسوی پلیس حرکت کردندوفریادبرآوردند"پاسکوا،ای حرامزاده ،مخفیگاه ترا خواهیم گرفت " . پلیس ضدشورش،ازطرف تظاهرکنندگان ، اس.اس.های نازی خطاب شدند. باوجودیکه بسیاری‌متوحش ازوخیم شدن اوضاع صحنه راترك کرده بودند،تاساعت ۹ شب که پلیس حملهٔ گستردهٔ خودرابرای متلاشی نمودن تظاهرات شروع کرد،۵۰ هزارنفرجوان هنوز باقی بودندکه باخشم فراوان ازاینکه آنجا رابدون پاسخگوئی ترك گویند خودداری میکردند. درگیری زمانی پیش آمدکه هئیت نمایندگی دانشجویان خود راآماده میکردکه انکاردولت در مورد ابطال طرح دوواکه رابه اطلاع تظاهرکنندگان برساند — واین درحالی است که در محل‌مهیاشده برای برپائی جشن پیروزی ، که مملوازدودگازاشك آورشده بود،دانشجویان رابه آرامش فراخواند.

زدوخوردهابالاگرفت . جوانان با شتاب شروع به سنگربندی کردند. آنها بااستفاده ازهرآنچه که بدستشان میرسید برپاساختن آتش درخیابانهاپرداختند . شعله های آتش ،به خیابانهاتلالؤ سرخ بخشیده بود. پلیس ضدشورش ، نارنجکهای تشنج‌زا رامستقیما بدرون صفوف تظاهرکنندگان پرتاب کرد،که چشم یك دانشجوراازحدقه درآوردوجمجمه اش ترك برداشت ، ویك دانشجوی دیگرراازناحیه سرمجروح کردهمینطوردست یکی دیگر رامجروح نمود.

خشم تظاهرکنندگان ،همچون ابرهای غلیظ،سربه آسمان میکشید. درك واقعیات به برخی شوك وارد کرد — درست پس ازاخبارعصرتلویزیون ،درپشت تحمل فروتنانه ودمکراتیك دولت درمورد بسیج قدرتمندانهٔ آنها ، نقشه ای برای یك حمله بمنظور"تمام کُش " کردن وازبین بردن جنبش دانشجوئی، وجود داشت . وقتیکه این مطلب برای دهها هزارنفرکه ازمحوطه انوالید بوسیلهٔ پلیس بدورنگاه داشته شده بودندهضم گردید، بسیاری از آنان ،خودرابه محلهٔ لاتن که هنوز زد و خوردهای خیابانی ادامه داشت ،رساندند بورژوازی امیدداشت که بانشان دادن نیشهای زهری خودبه همگان ،این جنبش رابه دوبخش تقسیم کندوتمامی کسانی را که بخودجرات دادندتاعلیه خصلت متداول "مسالمت آمیز بودن آن برخیزندوجریان راتداوم بخشند،منفردکنند. درواقع، بورژوازی بااین عمل فقط شکل‌گیری بخش پیشروجنبش راشتاب بخشید، درحالیکه همزمان خشم دانشجویان وافکارعمومی را درکل جامعه برانگیخت .

این قماردولت نه تنها منطقی نبود ، بلکه فی الواقع عواقب خطرناکی رانیز ببارآورد. بسیاری ازدانشجویان درك کردندکه چگونه آلت دست شده بودند — نه بوسیلهٔ "آژیتاتورهای غیردانشجو"بلکه توسط‌خوددولت . دولت درحالیکه نظریه بررسی وصیقل مجددطرح رابابازی گرفته بود،درواقع تصمیم برآن داشت که آنرابه صورت قانون درآوردوباچوب وچماق

ونارنجك‌که منشاء قدرتش اند،آنرا به ثبت برساند.

تلویزیونها راببندید، چشمانتان رابازکنید!

نشریات ،دانشجویانی راکه سریعا" بیدارشده بودند،به عجایب چرج تبلیغاتی بورژوازی طی یك بحران اجتماعی آشنانمودند.یکی ازسردبیران روزنامه دست راستی فیگارو، گفت که جوانان فرانسوی به مرض "ایدزفکری" مبتلا شده اند،وتعدادی ازهنرمندان مترقی بعنوان حاملین این بیماری کشنده متهم شدند دانشجویان باچسباندن دکمه ویارچهٔ"من ایدزفکری" دارم " ،برلباسهای خودبه این موضوع پاسخ دادند..مطبوعات نیزباچاپ داستانهای بی‌محتوای بیشمارحول احتمال وجود تعدادی تحریك کننده درگل آلودکردن حمله پلیس ،قصدداشتنداین واقعیت راکه هزاران دانش آموز موضعی پیشرو درمقابل دشمن گرفته اند،پرده پوشی کنند. درحالیکه دولت درموردارائه "بررسی مجدد"لایحه اش دروغ می گفت ،دانشجویان درسوربون حاضر شدند.بحث های داغی درگرفت.درحالیکه توهمات وسرخوردگی های آنان مبنی براینکه "این جریان داردشکست می‌خورد" و"چراهمیشه هراعتراض توده ای بخشونت میانجامد"، جای خودرابه این حقیقت مهمتروحیاتیتر دادندکه حمله دولت وامتناعش ازتغییر موضع ایجاب میکندکه آنان برتلاشهای خودبیافزایند.

نزدیك به ۲۰هزاردانشجووجوان با راهپیمایی معترضانه به انوالیدبازگشتند. ولی پیش ازآن درخیابانهای پاریس پراکنده گشته ووقایع شب گذشته رابرای مردم توضیح دادند.مینی بوسهای پلیس بسرعت واردعمل شدندتاجلوی حرکت آنان راازروی این یاآن پل ودراین یا آن بلواربگیرند.دانشجویان درحالیکه ازشیکترین مراکزتجاری می گذشتند و جلوی ترافیك رامی گرفتند،شعارمی دادند"خون دوستان مابردستان شمانقش بسته است !" اماآنان مطمئن نبودندکه متحدان بیشتری راکجامیتوانندبیابند.

آنها عهدکردندکه بفشارهای دولت تن درندهند،وجنبش رااستوارنمایندو تازمانی که این قانون ازمیان برداشته نشده ،پابرجابمانند.بسیاری ازآنان حس می کردندکه تابحال خیلی ازخود مایه گذاشته اند :ازجمله جان دوتن از دوستانشان را.شعارجدیدی رایج شد: "تلویزیونهاراببندید،چشمانتان راباز کنید!"برخی ازدانشجویان درجستجوی توضیحات عمیقتروراديكالترى درمورد سیروقایعی بودندکه حدمتوسط درك و "غیرسیاسی "بودن رابه غلط معرفی کرده بودند.

روزجمعه ،دانشجویان اعلامیه های "شورش برحق است!" راازدست هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قاپیده وبه مطالعهٔ آنهاپرداختند.این درحالیست که هزاران اعلامیه قبلا نیزبخش شده‌بود. "این اعلامیه راخوانده ای ؟" " آره ،آنرا دیروزگرفتم ،شورش برحق...."برخی دیگرمیگفتند،"نه ،من آن دیگری رامیخواهم ـ آنکه عکس مائوبرویش است ." (اشاره به جزوه مختصری دربارهٔ انقلاب فرهنگی) مردم وقتیکه ازجلوی عکس بزرگ مائوکه زیرآن گفتهٔ وی (شورش‌برحق است) نقش بسته وازمجسمه دانتون درادئون آویزان شده بودمیگذشتند،یا هورامی کشیدندویاهومی کردند.

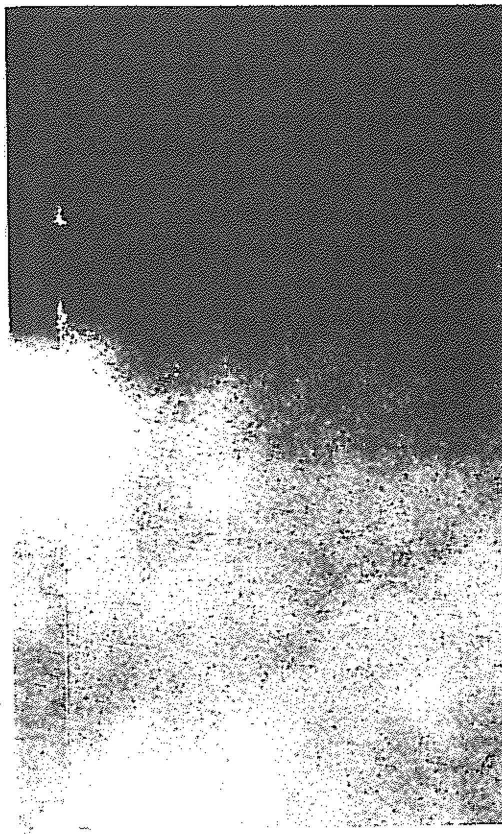
"مائوبه جنبش مادراینجاچه ربطی دارد؟" این سؤال بخشاتوسط دفع وجذب متقابل دربرابرموضع وبرنامهٔ پرولتاریادر ارتباط بابینش انقلابی مائونسبت به اعتراضاتی که جامعه فرانسه رالرزاند پاسخ داده شد.درگوشه ای ازخیابانهای سن‌ژرمن و سن‌میشل ، پوسترهای حروف درشت به روش روزنامه های دیواری‌چینی توسطچندانش آموزنصب گردیده بود ... دیواری مملوازبحثهای طغیان آمیزدربارهٔ اینکه جنبش رابه کجابایدکشاند،متحدین ماکیانند،وقهر.

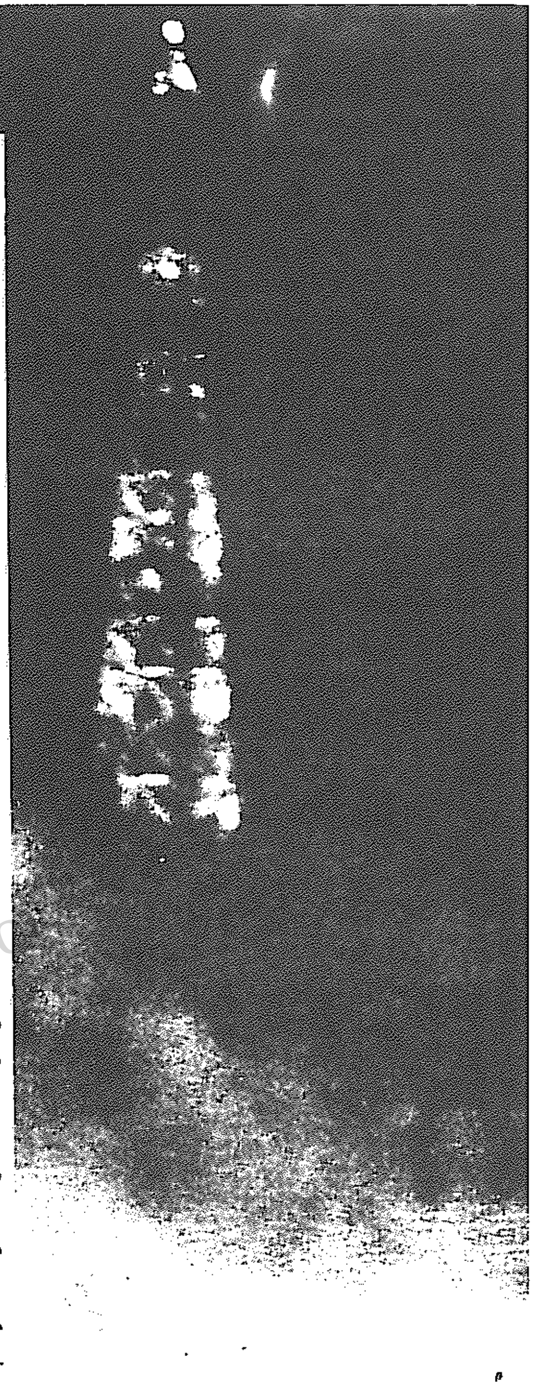
طی سه روزبعد،بورژوازی‌دمی‌نیاسود. شب جمعه پنجم دسامبر،دانشجویان وجوانان پاریسی به آنان که درراهپیمائی‌به‌دانشگاه سوربون رفته وحیاط وساختمانش راتصرف کرده بودند،پیوستند.بحثهای هیجان انگیز درخیابانهای مسدودشده محلهٔ لاتن درسایه حرارت ونورشعلهٔ زباله های مشتعل درمیگرفت ،اماجهتگیریی ازآنهاپدیدارنشد. یك بلندگوی دشتی فریادبرمیآورد که بایددامنهٔ جنبش رابه مابقی اجتماعی گسترش دهیم . دیگری مخالفت میکردکه این بایدیك جنبش دانشجوئی باقی بمانددرغیراین صورت ازهدف خودمنحرف میشود.وقتیکه پلیس ضدشورش برای تخلیه محوطه سوربون سررسید،اوضاع انفجاری شد.ماشینهابرگردانده وبه آتش کشیده شدندوزدوخورد باپلیس درگرفت، سرانجام "آکروبات کاران "واردعمل شدند ـ تیمهای دونفرهٔ پلیس موتورسوار،یکی موتورراهدایت میکردودیگری بایك باتون یك متری به زدن مردم می‌پرداخت.اینها که بعدازماه مه ۶۸ بکارگماشته شده‌بودند حال می آمدندتاسن‌میشل رادرنیمه شب تسخیرکنند.یك دانشجوی ۲۲ سالهٔ به‌بنام مالك اوسکین ،تادرون یك درگاهی‌تعقیب شدودرآنجاآنقدراوراازدندکه کشته شد.

یك جهش جدید

راهپیمائی دربعدازظهرروزبعد احتیاجی به تبلیغ نداشت .خبرقتل‌مالك درهمه جاپخش شده و پیروجوان رابه خیابان کشیده بودمردم ازتمام طبقات اجتماعی وتعدادچشمگیری ازمهاجرین و جوانان بردرآن شرکت داشتند.در حالیکه صف تظاهرکنندگان ازجلوی بیمارستانی که خبرمرگ اوراعلام‌کرده بودردمیشد،بخشهائی ازآن درسکوت فرورفته وبقیه شعاردادند.برخی ازشعارها ، درباره مسائل اجتماعی گوناگون بود . آنروزشنبه بودوبسیاری ازافرادشاغل از اقشارمختلف درآنجابودند.درعین حال، بعضی اوقات اتحادیه رویزیونیست CGT واتحادیه CFDT وابسته به حزب سوسیالیست که طرحهای خاص خودرابرای جنبش داشتندوبدنبال سوءاستفاده از بحران شیراك بمنظوراستفاده ازآن در انتخابات ریاست جمهوری درسال ۱۹۸۸ بودند،برنامه هارافرموله میکردند.شعارهائی که عموما به گوش میرسید،عبارت بودنداز: "شیراك استعفابده ،پاسکوا استعفا بده ،مردم مخفیگاههای‌شما را تسخیرخواهندکرد !" " سرنگون باددولتی که دانشجویان رامیکشدومهاجرین را اخراج میکند". زنی در زیرنگاههای‌هزاران نفر،برروی دیواربیمارستان بازماندگان جنگی ارتش،دربغل گوش نگهبانان نوشت : "پاسکوا،ای قاتل !" تااینجا دیگردوواکه به نامی مرده تبدیل شده بوداوصبح همان روزاستعفاداده بود. ولی راهپیمائی دیگربهرحال برسر رفرم دانشگاهی نبود.

درغروب همانروز،پلیس ضدشورش واردشدوراهپیمائی رابوسیله گازاشك آور

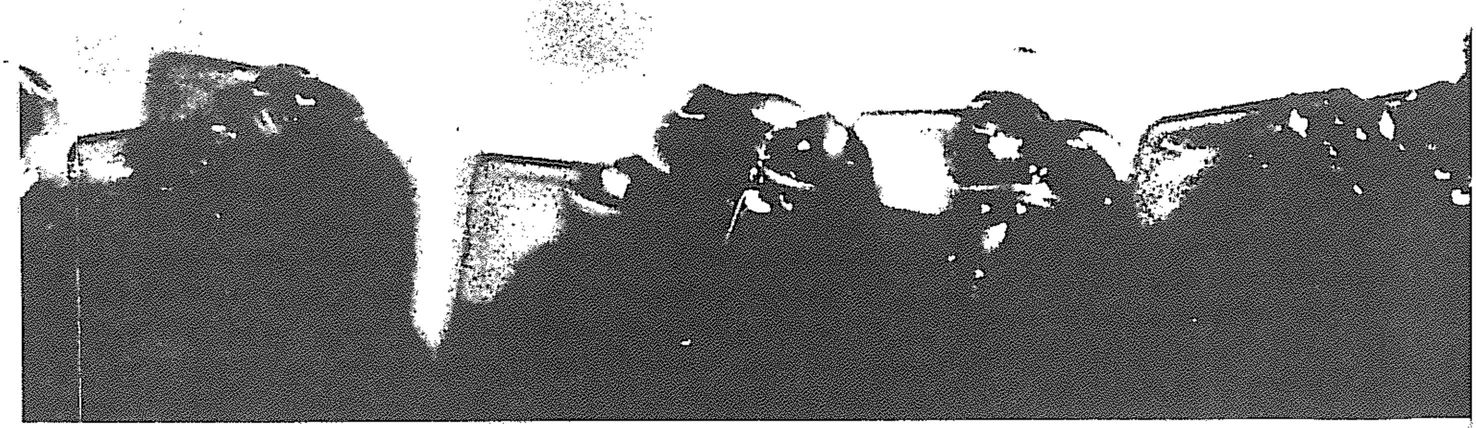




به چندین بخش تقسیم کرد. انتظامات دانشجوئی باحلقه کردن دستها،زنجیرهائی ایجادکردندتاترسوهارااز ادامه نبرد معاف سازد. بنظرمیرسیدکه درپیاده روها تمامی جامعه درحال بحث برسرآینده فرانسه بود ـ آنچه که بایدانجام دهند، مسائل چگونه تغییریابند،دولت چه نواقصی دارد،وآیادرپشت آن یك سیستم کامل وجوددارد. . .؟برخی ازمیانسالان درباره سال ۱۹۶۸واینکه اگرامروزمبارزه نکنند برسربچه هایشان چه خواهدآمد،صحبت می کردند. جوانی گفت : "دست راستی هارابایدازیدبیرون ،مابایدسوسیالیست هارادوباره برسرکارآوریم ." یا"ایکاش میتوانستیم کل سیستم راتغییردهیم ،اما نمی توانیم . بابیعدالتی هافقط میشودبیك به یك مبارزه کرد." هرچه موضوع بحث برانگیزتربود،دایرۀ تشکیل شده بزرگتر بود. زنی که لباس خوبی پوشیده وموهایش آرایش شده بود(که دراین محلۀ اعیان نشین عجیب نیست)، ناگهان تحت تاثیر راهپیمائی وحملۀ پلیس ضدشورش به ستوه آمده ،باحالتی عصبی فریادکشید،"مالك بیچاره پس چه ـ آینده اوچه شد؟ "پلیس ضدشورش وحرکت ارتجاعی دولت در آن روز،معدودی موانع برسرراه داشت.

جهش عظیم دیگری درمسیرماربیچی وقایع روی داد. شرایط برای دولت بمنظور استفاده از زوربرای تحت کنترل مجدد درآوردن اوضاع،مساعدنبود. بخش بزرگی ازراهپیمایان دوباره جمع شدندوبطرف مقرشیراك درشهرداری ،راهپیمائی کردند چندین ردیف مینی بوسهای پلیس درجلوی در مستقرشدند. صفوف کلاه خودبسرهای عصبی ازمیان اشعه نورافکنهای دوراین مقرقدرت ،برق می زدند. جمعیت درحالی که سنگ پرتاب میکردوشعارمیداد،بجلو یورش آورد: "پاسکووا،شیراك ، استعفا دهید!" "پاسکووا،ای تروریست ! " وبرخی اوقات ،"دولت تروریست"ـ که جوضد تروریستی اوائل پائیز رابسوی مسئولین واقعی برمی گرداند .یك لوله کش ازحومه پرولترنشین شهر،که درسال ۶۸ فعال بوده وهرگزنادم نشده ،گفت :"اینکه چیزی نیست .صبرکنیدوببینیدوقتیکه ماکارگرهادوباره به خیابانها بیائیم چه میشود. .. این دولت پوشالی است ."

اوضاع درهرگوشه ای آبستن وقایع بود. پلیس ضدشورش طوری مستقل شدکه مرکزشهرراخالی نگاه دارد. هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وبرخی



چرا همیشه این جوانان مهاجرهستند که اولین آماج حملهٔ پلیس واقع میشوند؟ دولت بعدازاین میخواهدکه "قانون ملیت" راوضع کند.... آیاانقلاب محتمل است؟

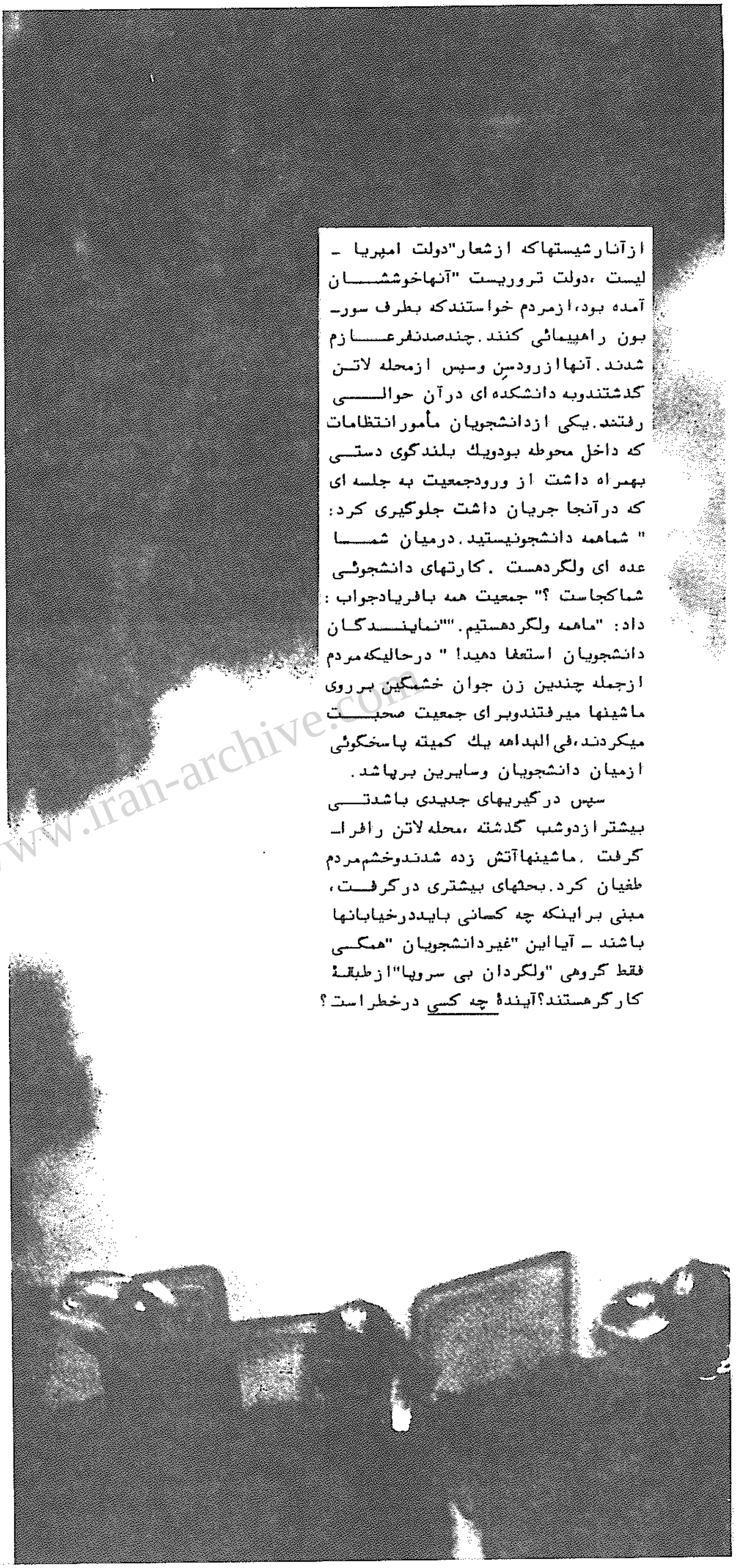
پرواضح است که تاآن زمان هزاران نفرفعالینی که درخیابانها باپلیس درحال زدوخوردبودند، بوسیلهٔ نشریات بورژوائی به "چندصد" نفری که بدست "آشوبگران محروم غیردانشجو" تحریك شده اند، تقلیل یافته بودند ـ دست چپی هاهم باآنان لقب تحریك کنندگان پلیس داده وازنظر دست راستیهاهم آنان جوانان بیکاروعناصر انقلابی بودند. هردو "جناح" نشریات بورژوائی برسراین مسئله توافق داشتند، که این شورش بامشخصهٔ غیرعادی جبهه ـ گیری علیه مسئولین هیچ وجه اشتراکی با اعتراض محقانهٔ دانشجویان ندارد.

ازاعتراض دانشجوئی تا بحران عمده سیاسی

آنچه که ظاهرابصورت یك اعتراض بی ضرردانشجویی برای جلوگیری ازرفرم درسیستم آموزشی شروع گشته بود، به یك بحران سیاسی مهم که تمام جامعه رالرزاند ومسائل بسیاربزرگتری رامطرح کرد، بدل شد. ویژگیهای فرانسهٔ امپریالیستی بخصوص دولت بسیارمتمرکزآن ، به این پروسه شتاب بیشتری بخشیده بود.

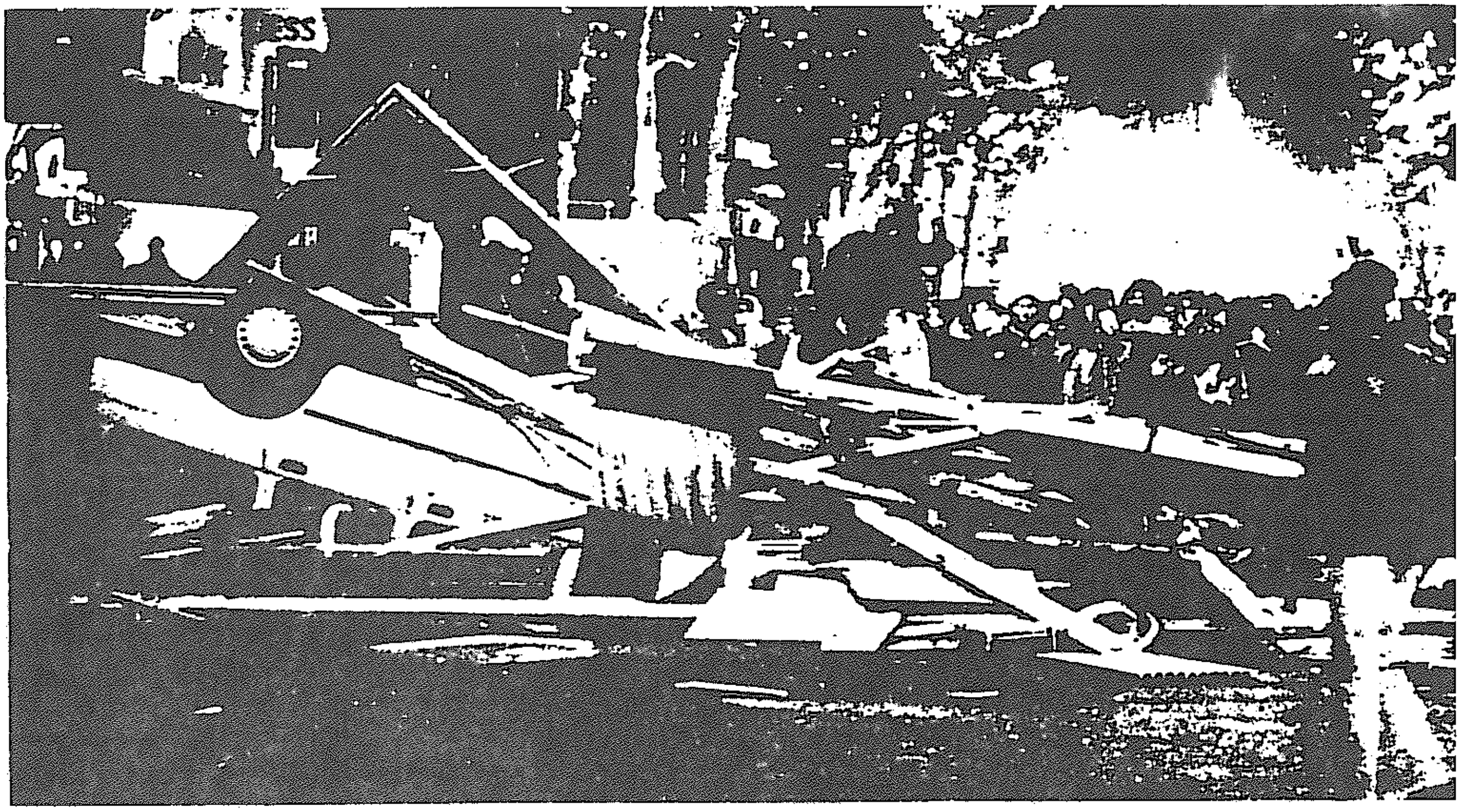
قدرمسلم اینست که این یك بحران انقلابی وتکرارسال ۶۸ هم نبود، ونمی توانست هم باشد. ولی این جریان کمك نمودتابسیاری ازویژگیهایی که درآنگونه بحرانها ظاهرمیشوند، خودرادرمقیاسی کوچکترآشکارسازند. این مسئله همچنین نشان دادکه چراوقتی که اوضاع دراینگونه کشورهاطوفانی میشود ـ یعنی درجائیکه اقتصاد، حمل ونقل، ارتباطات وشیوه های کنترل دولت شدیدادرهم ادغام شده اند ـ امواج آن فورادرسرتاسرجامعه منعکس شده وهمچنین تاثیرآن نیزشدیدامتمرکزخواهد بود ـ هم بطورگسترده (درمقیاس ملی) و هم بطورافقی (درسرتاسرجامعه). این واقعیت، یك ویژگی عمومی جامعه امپریالیستی است.

برای مثال، سیستم دانشگاهی درفرانسه، حول یك ساختارسراسری شده مرکزی سازمانیافته است که یك سوم ازشعباتش درپاریس است. این مسئله واین واقعیت که پاریس مرکزتمامی



ازآنارشیستها که ازشعار "دولت امپریالیست، دولت تروریست" آنهاخوششان آمده بود، ازمردم خواستندکه بطرف سوربون راهپیمائی کنند. چندصدنفرعازم شدند. آنهاازرودسن وسپس ازمحله لاتن گذشتندوبه دانشکده ای درآن حوالی رفتند. یکی ازدانشجویان مأمورانتظامات که داخل محوطه بودویك بلندگوی دستی بهمراه داشت از ورودجمعیت به جلسه ای که درآنجا جریان داشت جلوگیری کرد: " شماهمه دانشجونیستید. درمیان شما عده ای ولگردهست . کارتهای دانشجوئی شماکجاست ؟" جمعیت همه بافریادجواب داد: "ماهمه ولگردهستیم." "نمایندگان دانشجویان استعفا دهید! " درحالیکه مردم ازجمله چندین زن جوان خشمگین برروی ماشینها میرفتندوبرای جمعیت صحبت میکردند، فی البداهه یك کمیته پاسخگوئی ازمیان دانشجویان وسایرین برپاشد.

سپس درگیریهای جدیدی باشدتی بیشترازدوشب گذشته، محله لاتن رافراگرفت. ماشینهاآتش زده شدندوخشم مردم طغیان کرد. بحثهای بیشتری درگرفت، مبنی براینکه چه کسانی بایددرخیابانها باشند ـ آیااین "غیردانشجویان" همگی فقط گروهی "ولگردان بی سروپا" ازطبقهٔ کارگرهستند؟آیندهٔ چه کسی درخطراست؟



سنگربندی دراوج درگیری ها. درمیان اشیائی که به آتش کشیده می شوند پرچم فرانسه نیز به چشم می خورد.

جنبه های حیاتی دولت وتصمیمات طبقهٔ حاکمه است، بیشك مضاف برتصمیم کاملاً آگاهانهٔ داشجویان جهت فراخواندن تظاهرات سراسری وبسیج وسیعترین افکار عمومی درکل، بطورعینی برشدسریع حوادثی که ازتخمینهای کوتاه مدت بورژوازی ودرجهٔ آمادگی سیاسیش جهت مقابله باآن بس فراتر رفت، کمك نمودند.

اگرچه آنهامیدانستند که دیگر شرایط ماه مه ۶۸ نیست (وازطریق اخبارروزانه بخوداطمینان مجددمی دادند)، اماحوادث دسامبر۸۶ درجهانی رخ میدادکه خطرات آن بمراتب تشدیدیافته بود. آنها نمی‌دانستندکه ژانویه برای آنها چه به ارمغان خواهدآورد (اهمیت این مسئله بعداً مشخص شدکه موجی ازاعتصابات درصنعت ملی برق وسیستم راه آهن، درست پس از فروکش جنبش دانشجوئی، طغیان جدیدی ببارآورد.)

تادوشنبه هشتم دسامبر، کرسی قدرت بورژوازی آنقدرداغ شده بودکه آنهادیگر نمی توانستندبرآن بنشینند: یکی از وزرای دون پایهٔ دولت دررفته بود، اصرار بربه اجرادرآوردن طرح رفرم وحمایت ازآن بوسیلهٔ اعمال قهرصرفاً وجگیری مبارزه راباعث شده بود، موقعیت فرانك فرانسه دربازارهای بین المللی متزلزل گشته بود، واصطبل سیاسی شیراك ازطرف رهبران اروپائی بخاطرعدم قاطعیتش زیر حمله قرارگرفته بود. "بگذارید برسرآن صحبت کنیم. مادریك دمکراسی زندگی میکنیم". خوداین التماسهای شیراك یك تجربه بود، زیراکه نیروهای دمکراتیك نظم وقانون اوباسخاوت بیشتری سخن میگفتند. پاسکوادرتلویزیون ظاهرشد و گفت که، پلیس آنچه رابه آنان گفته شده انجام داده است. بخاطراجباردر صحبت ازسازش وآرام نمودن افکارعمومی شیراك نیزمجبورگردیدتاازاین طبیعی‌ترین وجه حکومت سرمایه داری -دیکتاتوری آن بوسیلهٔ نیروی نظامی - دفاع کند، درحالیکه شعاری که خواست استعفای اورامطرح میکرد توده ای ترمیشدونام وزیرکشورش راباقتل وتروریسم مترادف ساخته بود.

طی طول تمامی تعطیلات آخرهفته، نیروهای رقیب درون دولت "ائتلافی" بر سرچگونگی خاموش نمودن بحران جرو بحث داشتند. شیراك حتی رئیس اتحادیه صنفی به رهبری حزب سوسیالیسترا برای یك مشاوره درروزیکشنبه فراخواند درماندگی دولت باافزایش خطرازکنترل خارج شدن جنبش، واقعیترمیگشت. ملغی نمودن طرح دوواکه نیزتائیدعظیمی بر ضعف دولت درمقابل توده هابود.

عقب نشینی بورژوازی

میتران که بگونه ای مرموزانه ساکت بودوحتی درسیرچرخش وقایع غایب بود، ازنشستی درلندن به پاریس پروازکرد و پرهیزکارانه خشونت بیش ازحد دوطرف رامحکوم نمود. روزدوشنبه، بورژوازی عقب نشینی کرد. شیراك الغای طرح دوواکه را اعلام کرد، ورفرمهای "مونوری" رابه بعدموکول نمود. کل طبقهٔ حاکمه میبایست سیاستهای یکجانبه رابکنارمی نهاد. زیرا نگرانی اساسی آنهادراین زمان این بود

که آیا بالاخره کنترل داشجویان رامی‌توانندبدست آورندیاخیر، واینکه آیااین جنبش خیزشهای بعدی رادربین جوانان درپایه ای وسیعتربویژه درمیان مهاجرین جوان وپرولتاریای فرانسه باعث خواهد شدیاخیر. واضح بودکه تکامل اوضاع در اینچنین مسیری، خطردرگیرشدن کل پرولتاریادرزندگی سیاسی وازهم گسستن یوغ رویزیونیسم واکونومیسم که اورامهار کرده بودوقطب بندی هرچه بیشترطبقات میانی رادربرداشت.

بابخره گرفتن جمله مشهورموریس تورزرهبرحزب کمونیست فرانسه (مبنی براینکه "شمابایدبدانیدکه چه وقت یك اعتصاب راپایان بخشید") ژاك توبن رئیس(RPR)دراخبارچنین گفت که، "شما بایدبدانیدکه چگونه جلوی یك جنبش را بگیرید." اماآنهاباقبول شکست مجبور شدند، قیمت گزافی رابپردازند.

قبول نکردن حرافیهای سوسیالیستها، تأییدناگهانی وپرطمطراق آنهاوحمایت مشکوکشان ازجنبش دانشجویی ـ که طبیعتاهرچه بحرانی که شیراك درگیرآن بودنگران کننده ترمیشد،درمحافل غیر دولتی ابعادپرخاشجویانه تری بخودمیگرفت ـ هم اکنون بصورت یك خط تمایز در جنبش درآمده بود. درحالیکه اسنادنشان میدهند که نکات کلیدی طرح دوواکه، ابتدابوسیلهٔ خودسوسیالیستهاپیشنهادشده بودند،واین طرح ازسلسله مراتب پارلمانی بدون ذره ای مخالفت ازسوی‌میتران یااقلیت سوسیالیست ،گذشته بود. اما تجلیات این افشاگریها بخاطروجود راه‌حل ساده تری همچون "وحدت علیه دست راستیها" وبرنامه های آشکاراارتجاعی آنها، بامانع روبروشدند.

طبق معمول ،سوسیالیست هامسدال نیرنگ بازی بورژوازی رابسینه زدند. درتمام مدتی که خشونت رامردودمیشمردند ـ البته درموردهردوطرف ـ و سخنان دانشجویان عقب افتاده ورهبری داشجویان رابازگومی کردند،سخنگویانی همسم چون لیونه ژوسپن ، دبیراول حزب سوسیالیست ،(که آشکارابرای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ تبلیغ میکرد) پیشنهادنمودبامعلوم گشتن عدم لیاقت دولت شیراك وغیره ،انتخابات جلوانداخته شود.. اواین ایده راسرسختانه ترغیب میکردکه فازبعدی جنبش دانشجوئی بایسد حرکت برای تبلیغ ثبت نام درانتخابات باشد.

این مسئله ،د ستهای میتران را برای ورودبه صحنهٔ بحران درآخرین لحظات بعنوان "داورعالی" ،قدری باز گذاشت .برپایهٔ پیوستگی منافع حکومت بورژوازی ،اوهم ازپلیس دفاع کردوهم فراخوانی برای اتحادملی علیه خشونت و بازگشت به نظم صلح آمیز،صادرکرد. او بشیوه ای دوپهلو،که بدان معروف است ، اعلام کرد"مانمی توانیم مبارزه علیه یکدیگر،بامبارزهٔ فرانسویها علیه دولت را اجازه دهیم .دانشجویان دراین شعاربحق هستند: 'دیگرهرگز'. . .من ازآنهاحمایت میکنم ."

" دیگرهرگز"

برخی ازپیشروترینهامی‌خواستند تا بامطرح نمودن این شعارخودمیتران را محکوم کنند. اودرآخرین موج تهوع آور مرهم گذاری برروی زخمهاازخانواده داغدارمالك دیدارکردویکی ازمعاونینش رابرای دیدارازمجروحین پلیس ضدشورش به بیمارستان فرستاد، که متاسفانه از این نظردرچشم توده وسیع دانشجویان لطمهٔ سیاسی زیادی متحمل نشد. "ائتلاف" ثابت نمودکه سپربلای ایده آلی برای میتران است تا"ورای" کثافتکاریهای دولت قراربگیرد.

کمیتهٔ سراسری هماهنگی دانشجویان فراخوانی جهت یك تظاهرات نهائی‌برای دهم دسامبر،صادرکرد ـ راهپیمائی" پیروزی تلخ" سمبل عقب نشینی دولت بودکه با پرداخت قیمت گزافی آنرابدان مجبور نموده بودند. مضمون تظاهرات این بود: "زمانی که جوانان مابرای آینده خود تظاهرات صلح آمیزی برپامیدارندسرکوب ، کشته ومجروح دیگرهرگز". اما این مضمون واقعاً طنزآلودبود،زیراعملکردهای خشونت بارنیروهای انتظامی امپریالیسم مسئول مرگ یك جوان عرب دیگر نیزبود. کشته شدن عبدل بن یحیی‌در حومهٔ شمالی پاریس بدست یك پلیس مست ،درهمان جمعه شبی که مالك کشته شده بود،درتمامی طول آخرهفته بعلت اوضاع حساس سیاسی کشور،بوسیلهٔ پلیس مسکوت گذاشته شده بود. شنبه،وقتیکه مسئله به خارج درزکرد برخی ازدانشجویان رفتندکه باپرولترهای عرب در راهپیمائی روزهای دوشنبه وسه شنبه به خانوادهٔ عبدل بپیوندند.جوانان مهاجر بیشتری بمنظورسنجش جنبش دانشجوئی بمحلهٔ لاتن سرازیرشدند .

درچهارشنبه دهم دسامبرصدهاهزار نفردرسراسرفرانسه بادسته گلهای‌بزرگی ازطرف محصلین دبیرستانهاوبا حمل عکسهای مالك ،راهپیمائی کردندحالت محزونی ازسوگواری بهمراه خشم علیه ستم پلیس وهمچنین خواست استعفای پاسکووا وشیراك برپاریس مستولی بود، اماتلاش برای تحمیل سکوت دوام‌زیادی نیاوردو دسته هایی ازجمعیت فریادبرآوردند : "پاسکووا،قانون درخیابان وضع میشود،نه بوسیلهٔ توا "عده ای ازدانشجویان بلنمایش حرکاتی ،وحشیگریها وجنایات پلیس را بنمایش میگذاشتند.

درمیدان ناسیون ،جائیکه راهپیمائی قراربودرآنجاختم گردد، رهبران دانشجویان خواستارمتفرق شدن تظاهرکنندگان شدند. شعارمخالفت ازسوی کسانیکه خواستارادامهٔ راهپیمائی بودند،برخاست: "متفرق شدن ،خیر. . . . استعفای‌پاسکووا آری ." درمقابل تلاشهای متداول انتظامات دانشجوئی واتحادیه صنفی) جهت برقراری آرامش وخاموش کردن مبارزه وکل‌جنبش بهمراه آن ،برخی ازجوانان عرب بابالابردن تصویربزرگ عبدل جمعیت راهیجان زده کردند ـ سمبل این نکته که کشتارپلیس هنوزپاسخ مرسوم است، واینکه عدالت هنوزبهیچ وجه‌انجام نپذیرفته است . تصویرعبدل سمبلی بود ازاین نیازوامکان که جنبش ، مبارزه جوانان مهاجرراهم دربرگرفته ،وازاین که یك جنبش صرفادانشجوئی باقی بماند ورسماتمام شده اعلام گردد،خودداری‌کند.

هنگامیکه بخشی ازجوانان به تبعیت ازشعار"متفرق شدن ،خیانت است "قصد متشکل شدن وادامهٔ راهپیمائی راداشتند، کشمکشهائی درگرفت .انتظامات وقلدرهای حزب "کمونیست" فرانسه سعی کردند که بازوراه آنها راسدکنند اما درگیری شدیدتر شد،ونهایتاتقریباهزار نفربابلندکردن پرچمهایی (وازجمله‌پرچم هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باشعار "درودبرمالك ـ مبارزه راادامه دهید") ودادن شعارهای گوناگون بسمت میدان باستی وشهرداری حرکت کردند. عده ای شعارسال ۱۹۶۸ راسردادند: "انقلاب تنهاراه حل است " یا"شیراك حدس بزن چه کسی برای شام میآید" . و برخی دیگرشعارهارابروی پاسکوواتمرکز داده بودند. وقتیکه پلیس ضدشورش مسیر شهرداری رامسدودکرد،راهپیمائی بانبرد مسیرخودرابسوی محله لاتن بازنمود.

شرکت دانشجویان "طردشده"

جنبش دانشجوئی دسامبر۸۶،این حسن راداشت که درآرامش اجتماعی فرانسه حفره بزرگی بازنمود.بورژوازی که ناغافل بدام افتاده ومجبوربه عقب نشینی شده بود،وازطرف کسانیکه ازقرار برای به شاگردی درآمدن‌آن دررقابت هستند،تحت حمله وتمسخرشدیدواقع گردید. امابه صحنه آمدن عناصر جدیدی از جوانان هشداردهنده تربود ـ وعمدتادلیلی بودکه بورژوازی رامجبورنمودتابرای

پایان بخشیدن به جنبش ،امتیازات مهمی رابدان واگذارکنند. بخشهای پرولتاریا وبخصوص مهاجرین که بالقوه انفجاری بودندوقبلا بمثابه یک نیروی سیاسی در مراحل اولیه جنبش ظاهرنشده بودند،این باربمثابه کانون جنبش گام پیش گذاشته وهرچه بیشتردولت وبویژه ابزارسرکوبش رامورد هدف قرارمی دادند.

شرکت محصلین هرچه وسیعتر وعمیق تربمثابه عامل کاتالیزور درجامعه عمل کرد،واین سئوال رامطرح نمودکه چه کسی نه تنها ازآموزش ،بلکه ازرده های بالائی ومیانی جامعه ،زودتر طردخواهد شد. امتناع دولت درجلوگیری از کاهش سطح زندگی ،وآینده ای مملواز"دیپلمه های بیکار" ،برانگیزاننده خود"مطرودین"بود تابه جنبش دانشجویی بپیوندند ــ بخصوص دانشجویان مدارس فنی که بهرحال مدرک معمول دانشگاهی اخذ نمیکردند.

اعلامیه ای که ازسوی عده ای ازشاگردان یک مدرسهٔ الکترونیک منتشرشدبه دانشجویان دانشگاهها هشدارداده که :"ما ازشماخرفت ترنیستیم ودرکارخانه کار نخواهیم کرد!" ودرادامه ،دانشجویان را فرامیخواندتامبارزه راصرفا علیه طرح دوواکه محدودنکنند: "اگرمیخواهید همچون مدیران آینده جامعه دررأس ما باشید،اگرمیخواهیدکه شاگردان وفادار دولت باشید...وآموزگار،کارمندبخش خدمات،روزنامه نگارومدیربشوید،تافردا بتوانیدمارا آموزش دهید،به ماخدمت کنید مارابازرسی ومطلع کنید،ازما آمارگیری کنیدومارارهبری نمائید،بروید گورتان را گم کنید! اما اگرمیخواهیدحداقل برای شروع ،به سیستم آموزشی که مارا محروم میکندوخوارمیسازدحمله کنیدوعلیه قطب بندی وفقراجتماعی مبارزه کنیدآنگاه ما باشماخواهیم بود!"

این نقطه نظری بودکه برخی از دانشجویان ازآن استقبال کردند،زیرابه روشن گردیدن رابطه واقعی میان گزینش دانشجووسرمایه داری .....میان فرمان روائی وفرمانبرداری ،کمک میکرد.حضور بخشهائی ازپرولتاریاوجوانان مهاجرعرب وآفریقائی الاصل ،تاثیرات خودرانیز بهمراه داشت .

این نسل ،نسلی ازدانشجویان بودکه شدیداتحت تاثیر"روحیه "ضدیت باسرکوب پلیس وحملات نژادگرایان قرار داشت .آنها حداقل میخواستندبرابری را رشددهند،بجای اینکه شاهدزوال آنهاشند درعین حال ،خصلت خرده بورژوائی دانشجویان باعث گردیدتاآنهادراحتمال ولزوم وحدت باپرولتاریاوجوانان مهاجر تردیدکنند.برای بعضی ها ،تغییرات اجتماعی فقط جلوه ای بودازاینکه آنها (خرده بورژوازی) ،چقدرمیتوانندبمثابه یک گروه اجتماعی قدرتمندباشندوعلیه بی عدالتی های گوناگون به دولت فشار واردآورند.تاحدمعینی (بخصوص اگرسایر جوانان ازخط" متعارف" خیلی تجاوز نمی نمودند)،آنهاازائتلاف همهٔ نیروها استقبال میکردند.

سایردانشجویان ،شرکت جوانان پرولتر رادرجنبش تشویق کرده وخواستار آن بودند.زیراین اشتراک ،رابطهٔ حیاتی باتضادهای طبقاتی وسیعتروتقسیمات اجتماعی راتحکیم بخشیده وجنبش را بوسیلهٔ شرکت دادن تهی دستان واقعی و قربانیان راستین نابرابریها،تعمیق میداد.بعضی ازدانشجویان حس میکنند (اگرچه نه همیشه آگاهانه) که آنهاخود نیروی محرکه هرتغییر اجتماعی عمده، بویژه هرمصاف طلبی انقلابی علیه نظم جاری مولداین بی عدالتیها،میباشند.

بعلاوه آنهائی که درپیشبرداین جنبش ازخودگذشتگی زیادی نشان داده بودند میدانستند احتمال اینکه دانشجویان به خودی خودجریانات رابه پیشترازاین ببرند،وجودندارد. یک دانشجوی سال سوم حسابداری که قراربودازبرنامه آموزشی بیرون انداخته شودوتمام آنچه را که برایش زحمت کشیده ،بدلیل شرکت فعال دراعتصاب ازدست بدهد، گفت : "من ازبودنم درخیابانها بسیارچیز یادگرفتم . ارزش آنراداشت . اماآیا آنها(سایردانشجویان که به کلاسها باز میگردند) مبارزه راادامه خواهندداد؟"

عرصه مساعدسیاسی

درفرانسه،امروزهیچ حزب انقلابی پرولتری وپیشتازمارکسیست ــ لنینیست، وجودندارد.لحظات بحران وخیزش می ــ تواندبه آموزش وتدارک توده های درحال بیدارشدن خدمت کند،ونیروهای انقلابی رانیزتقویت نماید.بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،خاطرنشان میسازدکه "حزب مارکسیست ــ لنینیست باید در ارتباط نزدیک باپیشبردکارانقلابی در میان توده ها،اعمال یک خط انقلابی توده ای وبویژه توجه به حل مسائل عاجل سیاسی که پیشرفت جنبش انقلابی منوط به حل آنهاست ،ساخته شود." برکنارباقی ماندن یاروی گرداندن ازچنین خیزشهائی بدین معناخواهدبودکه حزب کمونیست هرگزبوجود نخواهدآمد.

شرکت درچنین جنبشهائی،کوشش در رهبری آنهابه پیش،وگسترش نگرش و نفوذپرولتاریاتا حدممکن حتی بانیروبی کوچک ،الزامی است . درغیراینصورت، نامکن خواهدبودکه عناصرانقلابی راگرد آورده وسطح تشکیلاتی وسیاسی راارتقاء داد،تابتوان پایه حزب رابنا نهاد.

دراین راستا،ازچاله های "راست" بسیاری میبایست پرهیزکرد: همچون دنباله روی ازجنبشهای خودبخودی وتمرکز دان برایجادچنین جنبشهائی واغماض از هدف نهائی انقلاب .لیکن برای نیروهای پرولتری انقلابی بهمین میزان اهمیت داشت که نقش واقعی دانشجویان رادربه هم زدن کل جامعه وحتی بیش ازاین،دربه حرکت درآوردن "محرومان "وایجادزمینه فعالیت آنان رادست کم نگیرند.

گرچه ساختارطبقاتی جنبش دانشجوئی خرده بورژوائی بود ــ که پایه اجتماعی پیشتازانقلابی نیست ــ اما لازم بودکه تردیددرباره موضعگیری وعقایدمتفاوت و شعارهای مطرح شده ازسوی دانشجویان را بدورانداخته ومارکسیست ــ لنینیستها را صرفابه تبلیغات عمومی انقلابی ، محدود ننمود.

بررسی صحیح ازجنبش دانشجوئی ، نیازبه کنکاش عمیق درجوانب گوناگون آن وتحلیل ازتضادهای عمده اش که باعث بلندشدن موج اعتراضات گشت،دارد.و این بدان معناست که هرمرحله رادقیقا" دنبال کرده وبررسی نمود،درک سیاسی و مسائل جوانان درگیررابهمراه گرایشات سیاسی که جهت حرکت راشکل میدهد ارزیابی کردتاقادرشدکه خطی انقلابی رابوجودآورده وبه قطب بندی جنبش برپایه ای صحیح وگردآوری نیروهای انقلابی وهمچنین پیشبردکارانقلابی درخارج از جنبش ودرمیان طبقات دیگر،کمک نمود. درآن زمان ،این امکان وجود داشت که بمنظورافشاماهیت ومنافع طبقاتی بخشاپنهان پشت شعارهاوراههای

گوناگون، وپیوند دان آگاهی نوین بـه برخی جوانب نظام باتصویرکاملتری از کابوسی که امپریالیسم نام دارد،فعالیت وترویج انقلابی براه انداخت.

درحیطهٔ تشکیلاتی ،این بمعنای کسب آمادگی جهت ارتقاء به سطح عالیتریست دائماشتابی راکه جنبش ممکن است بدان نیازمندباشد،جمعبندی نمود. برای مثال، بایدهربیست وچهارساعت یکبار اعلامیه ـ ای بیرون داد، وحرکات مشابهی راتاحد ممکن بمنظورنشان دادن حضورفیزیکـی خط انقلابی درحیطه های کلیدی ، تضمین نمود.

مسلم است که این پروسه پیچیـده بود. زیراوقایع سریعا اتفاق میافتادند و دائمانیازمندبررسی وتحلیل مجددبودنـد ـ که این،فی الواقع درتطابق باروشـی است که دانشجویان سریعادرحال فراگیری بوده وبه نتیجه گیریهای جدیدمیرسیدند، جمعبندی بیست وچهار ساعت خودرانفی میکردندوسپس مشتاقانه درجستجوی نظر ـ ات متفاوت ومقایسهٔ آنهابایك دیگـر برمیامدند.

مصاف طلبی بمثابه یك جریان سیاسی

ترویج انقلابی بمثابه بخشی ازتکامل جریان انقلابی درمیان دانشجویـان و جوانان پرولتر،درچنین شرایطی مهم وحتی غیرقابل گذشت بود. ازیکطرف درشرایط عینی فرانسه، نیروهای مائوئیست هنـوز ضعیف هستندوکلا شرایط ذهنی دانشجویان موافق مارکسیسم ـ لنینیسم نیست (مثلا"، درتقابل باشرایط سال ۶۸) . این بدیـن معناست که رهبری کردن جنبش یا اعمال هژمونی برآن بسیارغیرمحتمل می نمود . ازطرف دیگر،نشان داده شدکه شرایـط سیاسی دسامبر۸۶ باندازهٔ کافی آماده بود تابشوداقدامات مهمی رادرجهت بوجـود آوردن چنین جریان انقلابی درون وبیرون جنبش دانشجوئی موجودبه پیش بُرد.

لازم بودتاباسنتزانقلابی ترین احسا ـ سات پیشروان ، بکمك علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ، بدیـن احساسات قدرت بیان داده وبراین مبنا برنامه هاوشعارهائی رامطرح نمودکه جنبش رادرجهتی انقلابی تربه پیش بُـــرد. استفاده ازلحظاتی که راهپیمائی هابـدو بخش تقسیم میشدند ـ بخشی که میخواست به پیش رود،درمقابل بخش دیگری کـه بخاطردستورمتفرق شدن ازطرف رهبران شان بدنبال نزدیکترین ایستگاه متـرو میگشتند ـ صرفایك مسئلهٔ تاکتیکی نبود، بلکه بمعنای پیشبردخط مشی ،سیاست و شعارهائی بودکه عملا و قدرتمندانه بتواند پایه های اجتماعی برای پیشرفت ،یعنـی ایستادگی همه جانبه درمقابل سیستم را بخود جلب کند(دانشجویان نماینده این چنین نیروئی نیستند،حتی اگرمکـررا" نیروهای تعیین کننده تری رابدرون مبا ـ رزه بکشانند) . مشخصا،درآنجاامکان ـ پذیربودتاهستهٔ جنینی را[که درست طـی فاز فروکش کردن جنبش "دانشجوئـی" دربین ، دانشجویانی که بـه دخالتهای دولت درآینده شان وکشتـار رفقایشان معترض بودنداز یکسوواز طرف دیگرجوانان پرولتر (وبویژه برها) کـه بدلیل تنفرازوقایع روزمره زندگـی زحمتکشان بطورچشمگیربه صحنه میامدند درحال شکل گیری بود] آنهاجهت رویاروئی بامظالم دولت بورژوائی به دریای شورش پیوسته بودند،چراکه جنبش فرصت گـام پیش نهادن رادراختیارآنان قرار داده بود. یکی ازاعلامیه های هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت عنـوان "بعدازاین چه ؟" لزوم یك جنبش انقلابی رادرمیان کل جوانان خاطرنشان ساخت "این جنبش که ازمبارزه علیه گزینش در آموزش شروع گشت ،بایدباآغوشی بازبه آنهائیکه قبلا ازدبیرستانها ودانشگاههـا کنارگذاشته شده اند،خیرمقدم بگوید" و بوجودآوردن جنبش انقلابی جوانـان در فرانسه ، میتواندفی الواقع درخدمـت بسیج پیشروان جوانان بمنظور ایفـای نقششان وحول دادن کل وقایع درجهتـی که دیگراقشارتعیین کننده ،جوانان را علیه حملاتی که امروزه بجلومیرود...... (ازلایحه قانون ملیت واخراجهاگرفته تا سرکوبهای پلیس وکشتار،ونهایتاتانکات پراهمیت تری همچون تسخیرچادواوج ـ گیری تدارکات برای جنگ جهانی . . . تافراخواندن نه چندان دورجوانان توسط امپریالیستهاجهت رفتن به مسلخ)فعـال نماید. آیاتمامی اینهامعیارهای محکمتری ازسایرمعیارهای موردقبول موفقیت درجا معه ومحدودیتهای بیشتری برای هرفرددر موردکنترل آینده شان واساساآنچه کـه واقعادرسرراه همگی توده های مـردم در کلیت خود،ازجمله توده دانشجویان وجود دارد،نیست ؟ براین اساس همین اعلامیه تصریح میکندکه مخالفت باتمامی بـی عدالتیها وتجاوزات این سیستم ضـروری است امادرواقع اینجاتمامی سیستم ظالم واستثمارگرسرمایه داری است ،که بایـد بدان حمله ورشده وازمیان برداشت .

هدف پیشبردجنبش (یاحداقل بخشی ازآن) به سطح عالی تر سیاسی باید از نقطه نظر تدارك برای انقلاب انجـام گیرد. این واقعیت رودرروی کمونیستهای راستین است . اماخصوصیاتی درایـن خیزشهای ناگهانی وجود دارد که درواقع احتمال کسب دستاوردهای سریع وکیفـی راارتقاء میدهد،بشرطی که نقطهٔ عظیمت دراین تدارك ،دیدگاه لنینی باشد(بـا تبیین اینکه بحرانهای کوچك نمایندهٔ چه چیزی هستند،این گشایشهاراارتقاء داده وازآنها بمثابه یك تمرین تمام عیاربرای کسب آمادگی جهت آینده یعنی زمانیکه شوکهای سنگین واردآمده برسیستم می ـ توانندبه موقعیتهای واقعی کسب قـدرت منتهی شوند)،بدون بهره گیری ازایـن چنین شیوه ای مشکل بتوان بدام برخورد به جنبش بمثابه حرکتی درخود،گرفتارنشد

شناکردن خلاف جریان وافشاءدایناسورها

انجام کارکمونیستی ،مستلزم افشای سایرجریانات سیاسی درون جنبـش،از زوایای متفاوت است ،بخصوص سوسیـال دمکراسی وتاحدکمتری رویزیونیسـم. از آنجاکه دست راستیهابیشترازهمه آماج حمله بودند، بنفع هردوی آنهاتمام شد.

برخی فریب مبارزه طلبیهای سو ـ سیالیستهارا خوردند. برنامه آنان بـا مسیرهمواروبدون درگیری که دانشجویان درابتداخواستارآن بودند،منطبق بـود . برای مثال ،آنهاطی نشستهای عمومی بـا استفاده ازحربهٔ "دمکراسی" مـسـردم را تحمیق می کردند،توگوئی که این جوهـر تکامل جریانات بود . دانشجویان درباره همه چیز رأی گیری میکردند ازجمله درباره خودرأی گیری . برای تعیین دقیقامحدودهٔ مسئولیتهای رهبران وبرای مـدتـی که آنها"درقدرت " باقی می مانندنیز رای گیری میکردند. سوسیالیستها وترو ـ تسکیستها ازازاویه برنامه،نه تنهابـه دنباله روی ازاین پرداختندبلکه از آن

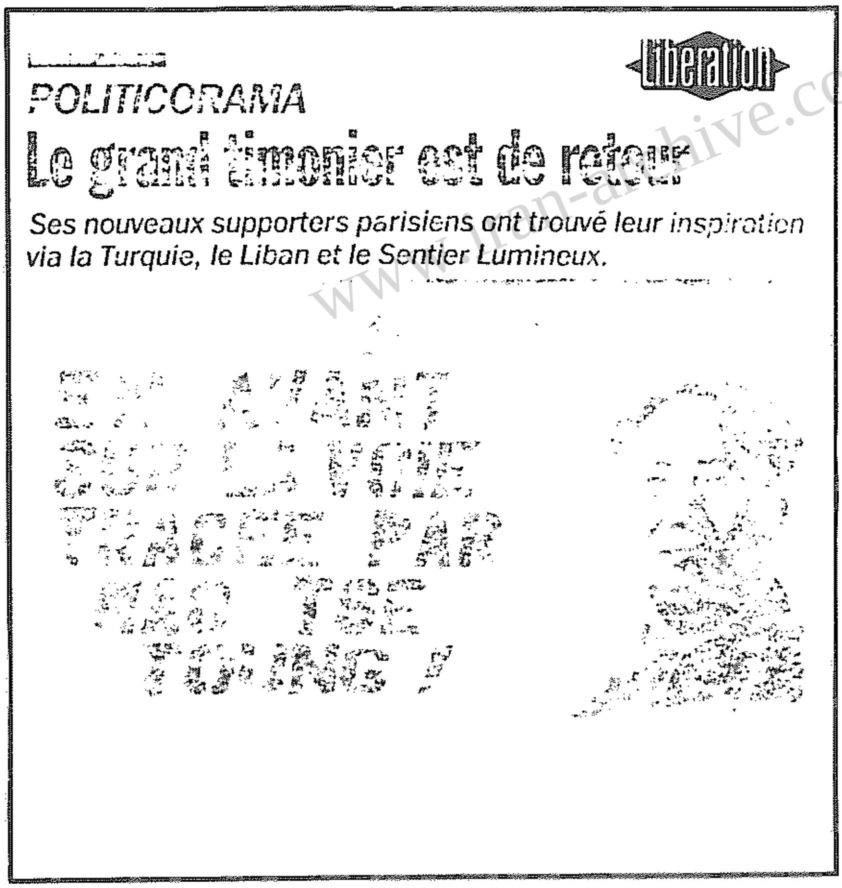
بمثابه تاکتیکی جهت طرد "ولگردان" محله لاتن استفاده کرده ومیگفتند که خشونت " دانشجویان " ، که بمثابه یك تشکل دمکراتیك که دربارهٔ همه تصمیماتش رای گیری میکند، شایسته آنان نیست .

ترتسکیستها ، بجهت نفوذنسبیشان در کمیتهٔ سراسری هماهنگی دانشجویان واز طریق آن، وبخاطر رفرمیسم راستشان ، به انحاء مختلف وبه مقدار زیادخود را افشاساختندحزب "کمونیست " فرانسه که تمرکزخودرا برافزایش حق التدریس مدرسین نهاده وبدنباله روی از "استقلال" واجب الحرمت جنبش دانشجوئی پرداخته بود، بی مناسبت بودن خودرااثابت کرد . امااین حزب پس ازفروکش کردن جنبش سریعاً کاربین جوانان راآغازکرد .

بردن خطی کمونیستی بدرون این جنبش نه تنهاسرخوردگان وعقب مانده ها رابحرکت درآورد، بلکه آنهائی راکه آگاهانه یاناآگاهانه تحت تاثیرتلاشهای بورژوازی برای ازبین بردن میراث مارکسیسم ـ لنینیسم قرارگرفته بودند، نیزبرانگیخت . مائوئیستهادراین سرزمین مارکسیستهای بیروح ، "دایناسور" خطاب شدند، درجائیکه یك جریان عظیم ایدئولوژیك (ازجمله بسیاری ازروشنفکران سابقامائوئیست) مارکسیسم رامتعلق به گذشته خوانده اند . موقعیتهای خوبی برای افشای این نکته وجودداشتندکه این واقعاسوسیال دمکراسی است که به گذشته تعلق دارد، واینکه این سیستم امپریالیستی است که دیگرچیزجدیدی برای ارائه به توده ها ندارد، مگر "طرد" بیشتر، سرکوب وفلاکت بیشترمیبایست درجهت افشای عدم تردیددولت دیکتاتوری امپریالیستی در کشتار شورشگران وعناصربالقوه خطرناك برای سیستم ، ازموقعیت استفاده میشد .

زمانی بودکه همین خصوصیات جوانان ـ جوانی ، جسارت وتماس کمتربا رویزیونیستها، باجمعبندی کاملا غلط از راه انقلابی ـ نیزبطرز عجیبی بنظرساده ـ لوحی و "غیرسیاسی" میآمد . مردودشمردن "سیاست " ، آنطورکه آنهاازآن بدلایل فرهنگی وغیره درك داشتند، نشان دادکه ازتضادطبقاتی درك درستی ندارد . آنچه که در روزنامه هامکررابدان بعنوان تمایلات "ضدایدئولوژیك " اشاره میشد، بدو وجه تقسیم میگردید: هرچه که بورژوازی بیشتربراین امرپافشاری میکرد، بیش ازپیش ازواقعی بودنش کاسته میشد زیرابخشی ازخواسته های جوانان عبارت بودازفرارازجمعبندهای بورژوازی . "ضدیت " درواقع تعمیق نیافته بود . زمانیکه جنبش ارتقاءیافت ، جوانان دیگردرحالتی نبودندکه باتمام چیزهائی که تمایلاتشان راازقبل شکل میداد، همراهی نشان دهند . اقلیتی ازمیان آنان شکل گرفت که فعالانه بدنبال درك وسیعتری ازمسائل برآمدندو ازمحدودیتهای نگرش "دانشجوئی" گسست کردند، وحتی دربرخی ازاوقات بدنبال نظرات انقلابی رفتند . تمام اینهااثبات کردندکه زمینه ازآنچه (که دراابتدا) احساس " میشدمساعدتراست وضرورت نشان دادن تازگی وسودمندی تحلیلهای مارکسیستی که برای مدت زمانی دراین کشوربچشم نمی آمدند) را بسیارحدت بخشید . این امرکمك کسرد تاثیروهای نوین به این علم دست یابندو آنرابرای خودشان بکارببندندوبنوبهٔ خود ازآن استفاده کنندتابخش پیشروتری را بوجودآورند، که بتوانندپابپای فرورفتن سیستم دربحرانهای ژرفتر، خیزشهای آینده رابنحو بهتری رهبری کند .

دسامبر۸۶ ، تصادفاباکارزاربین ـ المللی " به پیش درمسیرترسیم شده توسط مائوتسه دون " که ازسوی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فراخوانده شده بود ، همزمان شد . این امر شرایط مساعدی را برای پیشبردکارانقلابی درجنبش دانشجوئی ، بوجودآورد. یکی ازاین وجوه عمده ارتباط ، نقش شورشگرانه وآتش افروزانه جوانان درجلب کارگران ودهقانان به صحنه مبارزات سهمگین انقلاب فرهنگی بود . امااین واقعیت اساسی تربود که این جنبش محتاج بود تابوسیلهٔ بینش انقلابی مائودرارتباط باجامعه بی طبقه بمبارزه فراخوانده شود، بینشی که



این عکسی است که روزنامه لیبراسیون چاپ پاریس ازیکی از دیوارهای پاریس گرفته و همراه مقاله ای به چاپ رسانده . تیتراصلی ونوشته های زیر تیترچنین است : سکان داربزرگ بازگشته است . هواداران جدید پاریسی ازترکیه، لبنان ، وراه درخشان (منظور حزب کمونیست پرواست ـ ج.ب.ف.) الهام می گیرند، شعارفرانسوی برروی دیوارچنین است : به پیش درمسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون .

بصورتی رادیکال مخالف ومتفاوت با رویزیونیسم وسوسیال دمکراسی غالب در فرانسه که این جهش سیاسی نوین جوانان راپوشیده نگه می داشت ،بود.

علیرغم تمام افسونهای دائمی بورژوازی (مبنی براینکه سال ۱۹۶۸تمام شده و ذوق کردنهایشان دال براینکه مائوراهمراه مارکسیسم یك دهۀ پیش پیروزمندانه دفن کرده اند) مائوتسه دون هنوز زنده است وبرای برخی کابوس وحشتناکی است . زیراکه اودربسیاری ازنبردهای افکارعمومی نقطۀ رجوعی است برسراینکه چگونه خیزش جاری وبخصوص تقابل سال ۱۹۸۶ با"خشونتهای "خیالپردازان انقلابی سال ۱۹۶۸ ،رابایدجمع‌بندی نمود. لیبراسیون (روزنامه‌بورژوایی طرفدارمیتران که سردبیرش ،یك شبه – مائوئیست سابق که امروزه طرفدار سر سخت امپریالیسم فرانسه است)خود مجبوردانست تابه شعارنویسان مخفی که هنوزتلاش میکنندراه مائورازنده نگه دارندوبااخراج مهاجرین به مالی مخالفت می ورزندوازجریانی مثل جنگ خلق در پرو حمایت میکنند،حمله کند. تکرار تجارب خودنشان داده که بسیاری‌از کسانی که کاملا شستشوی مغزی نشده اند به این"فردخطرناك " [مائو] وارتباطهای بسیارخطی اوباامرانقلاب فرانسه ویاهر جای دیگری کاملا علاقمندند.

پیوندبااریستوکراسی کار یابحرکت درآوردن پرولتاریا

یك درك اشتباه ازرابطۀ بین دانشجویان وکارگران-وکلا رابطۀ طبقاتی – توسط برخوردرهبران دانشجویان در آخرین راهپیمائی دهم دسامبر،که حداقل ۲۵ هزارکارگرعضواتحادیه رادرپشت سر داشت،نشان داده شد . کارگران رابا اتحادیه های کارگری قاطی کرده بودندو تاکیدبراتحادیه های صنفی راکلیدبست جنبش درنظرمیگرفتند .واین مسئله بوسیلۀ ترتسکیستهاودرك غیرانقلابیشان از"اعتصاب عمومی " تبلیغ میشد.درواقع این بینش ،هدفش گسترش روحیه شورش‌گرانه دربین بخشهای جدیدجامعه نبود ، بلکه هدفش خفه کردن دانشجویان و التماس به بوروکراسی اتحادیه های‌صنفی بودبرای اینکه "سمپاتی" خودرابه امر مبارزۀ دانشجویان صدقه دهند.

جای بسی تأکیداست که این فراخوان برای بسطجنبش به "طبقه کارگر" بوسیلۀ برخی ازهمان نیروهائی انجام گرفت که هرچه قاطعانه تر باشرکت "لخت ویتی ها" و"ولگردان بیکاره" از میان جوانان طبقه کارگردرتظاهرات و مبارزات خیابانی ،مخالفت میکردند.

رابطۀ واقعی میان بخشهائی ازکارگران وخیزش دانشجویان ،باشیوه ای‌که خودوقایع به پیش رفتند ،هرچه دقیقتر آشکارشد. اعتصابات داغ درسیستم راه آهن ملی ،حمل ونقل عمومی پاریس ،صنایع گازوبرق ،دراواسط دسامبرشروع شدند – که بوضوح تحت تاثیرغلیان دانشجویان بودند. درمقابل "تظاهراتی"که هرساله برای یکروزیاچندساعت طی مذاکرات برسردستمزد اتفاق میافتندوغالباچیزی بجزیك تاکتیك مذاکراتی مابین اشرافیت کارگری درقالب اتحادیه های قدرتمندودولت نیستند،ناگهان صدای توده – های کارگرخشمگین دراین اعتصابات شنیده شد.

توده های مبارزه جو،که نسبتا از بوروکراسی اتحادیه صنفی مستقل بودند ، خودرابه‌پیش‌راندند مصرانه برای‌خواسته‌های خود(که عمدتاشرایط بهترکاربود) مبارزه کردند. آنهامانندانشجویان جلسات روزانه ترتیب دادندودرحالیکه حمل ونقل وتولید عادی رادربرخی مناطق برای مدت سه هفته ونیم فلج کرده بودند، دولت رابه ورطۀیك بحران دیگرکشاندند.

بخاطردلایل چندی (ازجمله نفوذ اتحادیه ها) دولت قادرگشت که این اعتصابات را خنثی کندوجنبش اعتصابی رامتلاشی سازد،امانگرانی آنان ازچرخش وقایع ومرض ظاهرأ مسری اعتراض ،عیان گشت .

آتش بس ناآرام اجتماعی

باوجوداینکه ،دولت شیراك طرح لایحه ارتجاعی خودرااموقتاًمعوق نمود(در حال حاضر) لایحه قانون ملیت رابکناری گذاشته است ،امپریالیستهای فرانسوی به حملۀ سیاسی واقتصادی خودبالاجبار (اگرچه اکنون برپایه سیاسی متفاوت از چندماه گذشته) ادامه خواهندداد.مبارزه شدیدافکارعمومی برسرچگونگی جمعبندی ازجنبش دانشجوئی و تأثیرات آن ، از دسامبردرجریان بوده است علیرغم اینکه شیراك درحالیکه تلاش میکندجوانان را "سرد"کند،رفرمهای آتش بپاکن خودرابه تعویق انداخته است . آنهاوبسیاری دیگر درجامعه به اوضاع بگونه ای تنگ نظرانه ویاسیو،همچون گذشته ،نگاه نمی کنند. شرکت وسیع وفعال زنان جوان درجنبش اظهارنظرات راازتمامی جوانب برانگیخت واین برای تکامل اوضاع در آینده بسیارمطلوب است .این واقعیت که این جوانان ، بورژوازی رابگونه ای مجبوربه عقب نشینی کردندکه‌موردتمسخر واقع شدوجنبه هائی ازسیستم آن افشاء گشت ،بسختی قابل تحریف است و در واقع ،افرادسرشناس طبقه حاکمه اروپا بشدت دولت فرانسه رابدین‌خاطر استیضاح میکنند("مابرسرمسئله پرشینگها قاطعانه ایستاده ایم .... ") فضای دانشگاهها بافعالیت سیاسی حول مسائل متفاوتی مثل آفریقای جنوبی ،همچنسان فعال است.اسم شیراك برروی تمامی دیوارهاهمردیف باچماق " نوشته شده است .پاسکووا وزیرکشور،درهمه جا بعنوان یك دروغگو وقاتل معرفی میشود. درشهرلیل ،این جوانان "سیاسی ازهمه جابی‌خبر"شعار میدادند،" پاسکووا، مجبورت میکنیم تاقصاص خونهای بزمین ریخته شده راپس بدهی ". واین درست دوهفته پس ازاین بودکه دانشجویان خواستارمتقاعدساختن پلیس ضد شورش شده بودند.

تعدادقربانیان "ایدزفکری "که به خصلتهای زشت‌ووحشیانه یك سیستم منسوخ آگاه شده ومزه مبارزۀ طبقاتی علیه دشمن راچشیده اند،رشدمیکند.آنها رابسادگی نمیتوان آرام نمود.امامسئلۀ حیاتی دراین میان وجوددارد. آیاخیزش‌های ناگهانی آتی ولحظات بحرانی فقط تکان دیگری ،هرآنقدرژرف ،به این سنگرامپریالیسم خواهد داد؟ یااینکه ظهور یك پیشاهنگ سازمان یافته انقلابی پرولتاریاوتکامل یك جنبش انقلابی‌نتیجه کیفیتا متفاوتی رابباربخواهدآورد؟ یکی از روزنامه های بورژوائی فرانسه بنام لوموند ، طی یکی ازمصاحبه های مندرجش روندانجتماعی امروزه رابمثابه "قیام بدون انقلابیون " ، جمعبندی کرد –چشم‌اندازهای این امرهمانقدرنامحتمل است، که آرامش یافتن مجددفرانسه.

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نامهٔ سرگشاده به

این نامه سرگشاده ازسوی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به جهانی برای فتح ارائه شده است. ماآنرا بطور کامل دراینجادرج میکنیم. تیترهای فرعی ازطرف جهانی برای فتح، اضافه شده اند.

به کمیته مرکزی حزب کمونیست فیلیپین (ح.ك.ف.) :

رفقا،

کمیته جنبش انقلابی‌انترناسیونالیستی بااحساساتی آکنده ازشادی ونگرانی، سیر وقایع سال گذشته در فیلیپین را دنبال نموده است. از یك سو، یکی ازرسواترین مستبدین جهان ودست نشاندگان امپریالیسم، فردیناند مارکوس، مجبوربه ترك مسند قدرت وپناه بردن به دامان اربابش گردید، درحالی که خشم وانزجارمیلیونها تودهٔ بپا خواسته بدرقه راهش بود؛ وحقیقتا" این صحنه دلپذیری بود که نه تنها انقلابیون وتوده های تحت ستم فیلیپین، بلکه پرولتاریا وخلقهای تحت ستم جهان رانیز شادمان نمود.

لیکن، ازهمان زمانی که رژیم حاکم برفیلیپین به جهت بحران و بی ثباتی روی به ازهم پاشیدگی نهاد و میلیونها نفر به خیابانها ریخته و امپریالیستها بادستپاچگی برای وصله پینه کردن اوضاع درحال انفجار به مانور دادن پرداختند، گرهگاهی بحرانی پدیدار گشت که خطرات و نیز فرصتهایی را درآن واحد دربرابر مبارزهٔ انقلابی قرارداد. دراین اثنیٰ، حزب شما- حزبی که همانندبسیاری‌از احزاب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ج.ا.ا.) ازدل همان تاریخ مبارزهٔ انقلابی سربلندکرده وهزاران زن ومردمسلح راتحت فرماندهی داشته وآتش جنگ خلق رادرسراسر فیلیپین براه انداخته است درمواجهه بااین وقایع فلج گشته وبدترازآن به دنباله روی ازاین حوادث پرداخت. در واقع، عدم توانائی حزب کمونیست فیلیپین (ح.ك.ف.) دراستفاده از بحران سیاسی وسقوط رژیم مارکوس، جهت پیشبردجنگ انقلابی، اکنون به بحران سیاسی خودح.ك.ف. منجرشده وحتی باعث بروزگرایشات تسلیم طلبانه روزافزون، گردیده است.

این اوضاع متعاقب دورانی برشما حاکم گشته که طی آن، مارکسیست- لنینیست های جهان با نگرانی‌بسیار سکوتتان را دررابطه بامسائل حاد جنبش بین المللی کمونیستی نظاره میکرده اند. شما ازمائو وانقلاب فرهنگی حمایت میکردید، اما پس از مرگ وی بسوی هواکوئوفنگ روی آورده وبه حمایت از کودتای ارتجاعی برخاستید. ازآن زمان به بعد، شما حملات زهرآگین رویزیونیستها و ارتجاعیون سراسر جهان، منجمله چین، نسبت به اندیشه مائوتسه دون وانقلاب فرهنگی، رانادیده گرفتید. واکنون نیز بنظر میرسد که ازدرصلح با سوسیال امپریالیسم شوروی درآمدید. در این رابطه ونیز باتوجه به زیانهائی که ازاین بابت برشما وارد میشوند، جنبش بین المللی کمونیستی اگر سکوت اختیار کند، ازانجام وظایف خود شانه خالی کرده است. بدین جهت ما ازشما (رهبری وبدنه ح.ك.ف.) میخواهیم که به مسائل خط سیاسی که کاراکتر انقلابی حزبتان وجنگ خلق تحت رهبریتان را مورد تهدید قرار داده، بطور جدی برخورد کنید.

این امر، نه تنها برای سرنوشت انقلاب فیلیپین بلکه برای جنبش انقلابی پرولتاریائی درسراسر جهان حائز اهمیت جدی است. حزب کمونیست فیلیپین هنگام تأسیس اعلام داشت که انقلاب فیلیپین جزء لایتجزاء انقلاب جهانی پرولتاریائی است. درحقیقت نیز چنین است. نطفهٔ ح.ك.ف.، طی نبرد بین المللی بزرگ علیه رویزیونیسم به رهبری مائو تسه دون وبویژه دردوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، بسته شد. درآن زمان، انقلابیون جوان فیلیپین علیه رفرمیست عمیق حزب رویزیونیست (PKP) بپا خاستند ودر۲۶ سپتامبر ۱۹۶۸ (بمناسبت هفتادوپنجمین سالگرد

حزب کمونیست فیلیپین

تولد مائو) تأسیس یك حزب کمونیست نوین را برپایه اندیشه مائو تسه دون (که خود ، آنرا " قله رفیع مارکسیسم ـ لنینیسم " میخواندند) ، اعلام داشتند . بلافاصله پس از آن ،ح.ك.ف جنگ خلق رادرجهت انجام انقلابدمکرا- تیك ملی درفیلیپین بمثابه اولین قدم درراه رسیدن به سوسیالیسم وکمونیسم براه انداخت ،و حصول نهائی به سوسیالیسم وکمونیسم رامستلزم تحقق " انقلابات فرهنگی متعدد"دانست .

ازآن زمان تاکنون ، ح.ك.ف. ـ علیرغم مواجه بودن باحکومت نظامی ویك جنگ ضد چریکی خونین ،خود را ازتعداد نسبتا قلیلی افراد مسلح به چند تپانچه وتفنگ زهوار دررفته قدیمی به یك حزب دربر گیرنده هزاران نفر افراد مسلح تبدیل کرده است و " ارتش نوین خلق" (N P A) "جبهه دمکراتیك ملی " (N D F) را رهبری میکند . امروز حتی امپریالیسم آمریکا هم تأئید میکند که این حزب به یك خطر جدی درمقابل تداوم سلطه اش برفیلیپین تبدیل شده است . این تحولات ، تأئیدی چشمگیربر اصول اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون هستند،که ح.ك.ف برآن پایه بنا شده بود.

درعین حال ، اوضاع بحرانیجاری درحزب وخطر تسلیم طلبی که آنرا تهدید میکند ، بازتاب گرایشاتی هستند که طی سالهای عدول حزب ازاین اصول ، بوجود آمده ورشد کرده اند. دراینجا، وفاداری به دگمهای مجرد نیست که درمخاطره قرار دارد. این یك حقیقت مسلم است که"بدون مسلح بودن به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون وکار برپایه آن ،شکست دادن امپریالیسم ، رویزیونیسم وارتجاع بطور کل ، امکان پذیر نیست"(بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی). مخاطره واقعی ، همانا پیروزی یا شکست انقلاب فیلیپین وتأثیرات برجسته ایست ـ چه مثبت ، چه منفی ـ که این تحولات بر انقلاب پرولتاریائی درسراسر جهان بر جای خواهند نهاد. جمعبندی ازریشه های این اشتباهات ویافتن شیوه هاوابزارتصحیح آنها، وظیفه مبرمی است که امروزه دربرابر انقلابیون فیلیپین قرار دارد.

آکینو ـ متحدی متزلزل یا دشمن قسم خورده؟

تأسف بارترین نشانه چرخش در خط مشی سیاسی ح.ك.ف. ، همانا نحوه برخورد به دولت آکینو است. سخنگویان بسیاری ازسوی امپریالیستها ونیز ازسوی دولت جدید ، این مسئله را بکرات روشن ساخته اند که یکی از علل اصلی شکست مارکوس ، عبارت بود از عدم توانائی رژیم وی درشکست دادن جنبش آزادیبخش . همانگونه که " اکونومیست" ، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۶ ، درسرمقاله خود بنام " حالا ، برو! " ـ نوشت : " پرزیدنت مارکوس هرچه بیشتر برمسند قدرت باقی بماند، احتمال بروز طوفان بیشتر میشود. . . . این امر میتواند بسقوط کاخ ریاست جمهوری ، مالاکانان ، بسته شدن دو پایگاه نظامی که بزرگترین پایگاه آمریکائی در آسیا هستند وبقدرت رسیدن کمونیستها در این ناو هواپیمابر عظیم، منجر گردد". یکی ازاعضاء رهبری دستگاه اکینو نیز با همین صراحت گفت : " آنچه که میتواند چپ را شکست دهد ، رژیم مارکوس نیست. بلکه رژیم جدیدی است که برپایه اپوزیسیون میانه رو بناشده باشد." خود آکینو مکررا گفته است ، حال که مارکوس رفته ، چریکها باید اسلحه خود رازمین بگذارند . وی اخیرا نیز این حرف خودرا باتهدید همراه ساخته است که اگر چریکها اسلحه خود را زمین نگذارند ، ارتش جنگ علیه آنها را تاسرحد پیروزی ، تحت‌حمایت وی ، دنبال خواهد کرد ، وخود او " شمشیر برخواهد گرفت " . آکینو، علنا چریکها رابه سه دسته مشخص‌تقسیم کرده است : " آنهائی که علت پیوستنشان به شورشیان فرار از بی عدالتیهای رژیم مارکوس بود ـ این دسته آماده اند که دست بردارند و به مردم بپیوندند. آنهائی که کوتاه نمی آیند ، مگر آنکه پیشنهادات ما را ببینند . وآنهائی که سرسختان هستند ـ این دسته هرگز دست بر نمی

دارند ما شایدنتوانیم بر انها غلبـــــه کنیم، ولی میتوانیم آنها را ایزوله کنیم سیاستهای اقتصادی واجتماعی ما اینکار را انجام خواهد داد."

آیا این چیزی کمتر از اعلام جنگ است ؟ آیا علت اصلی تلاش آکینـــو ، منفعل کردن ، ایزوله کردن وشکاف ـ انداختن میان جنگجویان انقلابی نیست بنحوی که ارتش بتواندتیرخلاص رابر آنهاشلیك کند؟

علیرغم این ، ح.ك.ف. سیاســـت دنباله روی از دولت آکینو را درپیـش گرفته است . در جوابیه مورخ ۱۸مارس ۱۹۸۶ ، به فراخوان آتش بس از سوی دولت آکینو ، کمیسیون نظامی ح.ك.ف. ورهبری ارتش نوین خلق ، " صادقـــانه حمایت توده ای دولت کورازون را ـ تصدیق میکنند" و " تلاشهای مثبت" او را می ستایند و اضافه میکنند کـــــه " امیدوارند این اقدامات ترقیخواهانه درمور د حل بیش ازپیش مشکلات اساسی پیش پای خلق تسریع یابند ."

بعلاوه شمارۀ مارس ۱۹۸٦ "آن باـ یان "(ارگان سیاسی کمیته ح.ك.ف.) اظهارمیدارد،"خانم آکینوبرای پیشبرد مقاصدش می بایدازحمایت نیروهـــای لیبرال ومترقی داخل وخارج ازحکومت برخوردارشود." ارگان حزب به این بسنده نکرده ،ادامه میدهد،"پرزیدنت آکینوومتحدین مترقیش درحرکات خـــود برای ازکارانداختن دستگاه حاکمیت فاشیستی برکشورو پیشبرد سایر رفرم ـ های دمکراتیك ،ازحمایت توده ای برـ خوردارند."

ح.ك.ف. راجع به چه رفرمهائـــــی سخن میگوید ؟ آیا دعای خیر شمابدرقه راه " سیاست های اقتصادی واجتماعی " آکینو میباشد ، که خود او مدعی است برای ایزوله کردن "ارتش نوین خلق " وانشعاب انداختن درآن طراحی شده ـ اند؟ آیااینهایند آن "اقدامات ترقیـ خواهانه "که شماخواهان تسریع آن هستید؟ آیاازاین واضح ترمیتواندباشد که ساختارهای عمده نظامی که آکینـو خواهان برچیدن آنهاست ،همانپایگاه های خودشماهستند؟! و امـا آیــــــا سخن گفتن آنها از"حرفه ای کـــردن ارتش " ، " حفظ یك پارچگی آن" و غیره ، بمعنای " برچیدن دستگـــــــاه حاکمیت فاشیستی است " ؟ نه ، هرگز

دراین رابطه نیز امپریالیستها وعوا ـــ ملشان بکرات گفته اند که ایـــــــن اقدامات دقیقا بخاطر بالابردن کارآئی ارتش در تعقیب انـقـلابیـون ،هستنــــد.

مضافا ، باید روشن نمود که یــــك نکته عامتر ، نهفته در رفرمیسم آکینـو عبارتست از بخواب فروبردن مجـــدد توده های تازه بیدار شده . لنین درمورد انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ـ که درمـــــــورد فیلیپین نیز صادق است ـ چنین گفـت : " شرایط تاریخی هنگامی بوجود می آید که اصلاحات ، وبویژه وعده اصلاحات ، صرفا یك هدف رادنبال کنند:خوابانـ ـدن شورش مردم ، آرام کردن طبقـــه انقلابی ، یا حداقل تضعیف مبارزه آن ." (سخنرانی درباره انقلاب ۱۹۰۵). آیا این دقیقا عملکرد دولت آکینوراتوصیف نمیکند؛ یعنی اصلاحات کوچك یاوعـــــده اصلاحات ـ مثلا باصطلاح رفرم ارضی که مرتبا بتعویق افتاده است ، که به جهت مطمئن ساختن توده ها به اینکه همه چیز به کفالت ازسوی آنها بخوبی پیـــــش میرود ، طرحریزی شده اند.بنحویکـــه " پارلمان تپه ها وخیابانها"بتوانـــــد تشکیل شود وپارلمان عروسکهای(نویـــن) خیمه شب بازی قدرت رادردســــــت گیرند ؟

"انتقادازخود"دفتر سیاسی

جمعبندی دفتـــرسیاسی ح.ك.ف. از این جریانات ، منجمله در" انتقـــاداز خود" مندرج در"آن بایان" مورخ ماه مه ۱۹۸۶، دررابطه با بایکوت انتخابـــات " فرمایشی توسط ح.ك.ف. ، این حـــزب را بیش ازپیش درمسیر انحرافی سوق میدهد . " انتقاد ازخود" ، چنین بیان میدارد که تحلیل سیاسی که سیاســـت بایکوت براساس آن اتخاذ شد،" بـــه توانایی آمریکا در اعمال ذهنیت خویش برسیاست داخلی پربهاء داد" و" بـــــه توانایی وخواست بورژواـ رفرمیستهادر درگیر ساختن رژیم مارکوس دریـــــك مبارزه سخت برای قدرت سیاسی، کـم بهاء داد." وسپس چنین متذکر میشودکه ح.ك.ف. بخاطر این ارزیابی غلـط از اوضاع ، " فرصتها راازدست داد"، و نتوانست درجهت نزدیکی بیشتر بـــا نیروهای آکینو ازموقعیت استفاده کند، باموج ضد مارکوس همراهی کنـــد ، و واضحتر آنکه ازنفوذ قدرتمند در دولت جدید برخوردار گردد(یکی از"اعضای رده بالای حزب " علنا ازاین شکایـت میکند که " چپ بخشی ازدستگاه فعال درکارزارانتخاباتی ضد مارکـــــوس، نبود") ، بدین ترتیب ، ح.ك.ف.با کم بهادادن به ماهیت ارتجاعی نیروهای آکینو ومبالغه گری درمورد استقلال آنها ازامپریالیسم آمریکا ، وارائه ایـــــن نتیجه گیری که به آنها بسیار"سکتارـ یستی " برخورد شده ، براشتباهـــــات خویش افزوده است . شما بجای اینکـه برضرورت تداوم جنگ خلق ووارد آوردن ضربه بر رژیم تضعیف شده حاکم تأکید بورزید . بالعکس براساس حمایتتـان ازآکینو ، به مخالفت باتشدید مبـارزه مسلحانه برخاستید !

طبقه حاکمه فیلیپین بطور جدی به جناحهای رقیب منشعب شده است ، اما آکینو ونیروهای گرد او شدیدا بــــا امپریالیسم آمریکا دررابطه بوده و در جهت منافع آن عمل کرده ، وباعناصـر فئودالی ونیمه فئودالی جامعه پیونـــــد دارند . شولتز ، وزیر امور خارجـــه آمریکا ، به ستایش ازاو برمی خیزد ـ واینبرگر ، وزیر دفاع آمریکا ، بـرای " حمایت ازدمکراسی جدید" در آنجا، کمك نظامی به ارزش صد میلیون دلار به او ارائه میدهد. وریگان ،درحالیکه مارکوس رادرهاوایی درآغوش دارد ، برای استقبال ازآکینو فرش قرمــــز میگسترانند ."مجله تایم"اورابعنـوان " زن سال " انتخاب میکند.بانکدا ـ ران ، ازمجمع پاریس گرفته تـــــا واشنگتن وتوکیو، علیرغم بحران کلی مالی درجهان وامهای خود راباشرایطی بسیار سخاوتمندانه تراززمان مارکوس، تحت شعار " گرد خانم آکینو جمـــع شوید " تمدید میکنند. علیرغم وضوح این مسائل ، شما تحلیلی ارائه میدهید مبنی براینکه به مداخله آمریکـــا در

اوضاع "پربهاء" داده وبه"توانایی و قابلیت بورژوا ـ رفرمیستها کم بهاء" دادید . وچنین ادامه میدهید که این " بلوك نظامی " است که " مورد حمایت امریکا"است ،نه"بلوك غیر ـ نظامی" !

حمایت سیاسی شما ازآکینووترغیب توهمات بورژوا ـ دمکراتیك که سنگ بنای این سیاست است ، خلاف مواضع صحیحی است که حزب خود شما سالها پیش بدانها دست یافته بود . در"وظایف عاجل " ، مصوبه کمیته مرکزی در سال ۱۹۷۶ ، هشدار دادید که " ائتلاف گروههای ماکاپاگال ، آکینو ، لوپز ، و مانگلاپوس ، بدون جهت نیست ." (تاکید ازماست) واشاره کردید که " امپریالیسم آمریکا ، این ائتلاف را پیشاپیش مطمئن ساخته است که باید بعنوان آلتر ناتیو حکومتی دربرابر رشد نارضایتی مردم اززژیم مارکوس هرآنچه راکه درقدرت دارد،انجام دهد ."

چه برسراین موضع صحیح آمد؟آیا ماهیت طبقاتی خانم آکینو ازماهیت طبقاتی شوهرش متفاوت است ؟ آیا فرمانده دانته دراشتباه بود که میگفت آقای آکینو ازآن سیاستمدارانی است که برپشت توده ها سوار میشوند . (آن بایان ، مورخ ۱۵ مارس ۱۹۷۸) درحقیقت ازسال ۱۹۷۶ ، که مخالفت آکینو علیه مارکوس بمثابه" شکاف در میان مرتجعین " ارزیابی میشد،آنچه که تغییر کرده ماهیت طبقاتی آکینوها نیست ، بلکه خط مشی سیاسی شما است . آیا این امر گواه براین نیست که شما میبایست هشدارخودتان رادر"وظایف عاجل "، دررابطه باضرورت " پیوند معین وعامدانه میان جنبش ضدفاشیستی وجنبشهای ضد فئودالی‌وضدامپریالیستی"، رعایت میکردید . شماچنین هشدار دادید که ، " درغیر اینصورت ،ماصرفا خواستار احیای حقوق دمکراتیك رسمی واحکام کهنه شده نظام حاکمه خواهیم بود . وما، نه مثل انقلابیون پرولتری، بلکه همانند بورژوا ـ دمکراتهابدنبال شکل روان شده ومحتوی انقلاب دمکراتیك خلق را از دیده فروخواهیم نهاد ."

درهم شکستن دستگاه ارتجاعی دولت ـ یا "بازسازی" آن

این نظرات انحرافی درمورددولت آکینو،بادیدگاه رفرمیستی شمادرمورد دولت ،مرتبط است درآن بایان مورخ ماه مه ۱۹۸۶ ،کمیته مرکزی شماحاکمیت دولتی کنونی رابه"بلوك غیرنظامی"و"بلوك نظامی تقسیم میکند،که بنابه ادعای شمااولی ترکیبی از"ائتلاف میان شخصیت های لیبرال ومترقی"است ودومی "نیروهای محافظه کاروارتجاعی مسلح بزرگتری هستند که سازمانیافته‌ترند ." بنابه ادعای شما،"لیبرالهاوترقیخواهان ابتکار عمل رادردست دارند"و"میتوان آنهارابه حمایت ازخواستهای خلق جلب نمودویا آنهارااخنثی کرد"،درحالیکه دومی "از حمایت آمریکا برخورداراست "وباید علیه آن مبارزه نمود.

بهترآنست که این نکته را بطور مفصلتر نقل کنیم :

"ازنظرمحافظه کاران ،بخصوص آنانکه ازسابقه قدرت دولتی فاشیستی برخوردار هستند،سرکوب عریان هنوزبهترین واکنش علیه جنبش انقلابی است . ازدید آنان ،محبوبیت دولت آکینووفراخوان آن درجهت سازش فقط برای فریب و تضعیف جنبش انقلابی میتواند مورد استفاده قرار گیرند،یعنی آنکه بتوان ساده تر آنرادرهم کوبید .

"ازسوی دیگر ،لیبرالهاوترقیخواهان مشروعیت نبردعلیه یك نظام اجتماعی غیر عادلا نه رابرسمیت میشناسند . آنهاصادقانه خواهان حصول صلح واقعی ازطریق مذاکرات اصولی هستندتادولت آکینوبتواند ریشه های اجتماعی مبارزه خلق را بخشکاند . . . . .

"محافظه کاران خواهان حفظ چار ـ چوب کهن نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره هستند،ودراین راستابمثابه ابزاراصلی سرمایه انحصاری آمریکایی عمل میکنند ."

"آن بایان" ادامه میدهد،که نیروهای آکینودرموردوامهای بانکهای امپریالیستی "علیه "محافظه کاران هستندو"شروع به درك اثرات تباه کننده امپریالیسم کرده اند ."وسپس چنین استدلال میکند که ازنظرامپریالیستهای آمریکایی ،"خانم آکینویك فاکتورسیاسی ناشناخته است".

این نظرات بهمان اندازه که انحرافی اند،خطرناك نیزهستند . آیا نیروهای آکینو"مخالف "نفوذ امپریالیستها هستند؟خیر ،بهیچ وجه . مطمئنا آکینودرپی شرایط بهتری برای وامهابوده است ،اما فقط همین آنچه که اوخواستارآن است شرایط بهتراست ،نه پایان یافتن وابستگی به امپریالیستهاویاحتی یلگام به پیش دراین جهت ،مسئله پایگاههای نظامی نیزازهمین قراراست : اودرپی اخذشرایط بهتر برای این قراردادهااست نه برچیدن آنها . آیااکنون که اودرقدرت است ،قول خودرادراین موردپس نگرفته است ؟ونظرتان درموردفراخوانهایش دال برتقویت "آسه آن " A C E A N ،یعنی اتحادنظامی امپریالیستهای آمریکایی در منطقه ،چیست ؟درموردمهمترین مسائل امپریالیستها،اوهمیشه به کمك آنها میشتابد .

آیامسئلة بدین شکل است که نیرو ـ های آکینومخالف تاکتیکهای سرکوبگرانه ارتش بوده ودرعوض سیاست سازش را درپیش میگیرندتابلکه بتوانندواقعا "ریشه های‌اجتماعی مبارزه خلق‌رابخشکا ـ نند"؟ این چنین دیدگاهی رانمیتوان به حساب ساده لوحی نهاد . طبقات حاکمه همواره‌تاکتیکهای ضدانقلابی دوگانه ای را مورداستفاده قرارمیدهند. بقول لنین ، آنها همیشه به جلادوکشیش (یابقول معروف،به "چماق وشیرینی ")احتیاج دارند . اینها تاکتیکهای دوگانه سیستم وکل طبقات حاکمه هستند .حتی جنایتکارترین رژیم ـ های فاشیستی نیزازرفرم ونیرنگ‌استفاده میکنند،درست همانندلیبرال ترین دمکرا ـ سیهای بورژوایی که ازشکنجه وقتل عام نیزاستفاده میکنند . اینکه نقش هرکس‌در این تقسیم کارارتجاعی چگونه است تنها میتواندکسانیراغفال کندکه نمیدانند حاکمیت طبقاتی یعنی چه . درحقیقت غالبااتفاق می افتدکه کسی دریك زمان مشخص دونقش ایفاءکند . مثلا"پرزیدنت کندی،جوان وخوش سیما،درحالیکه ازیك سوبرنامه های دمکراتیك ،عادلانه ومدرنیزه کردن را به جهان سوم صادرمیکرد، از سوی دیگر،درعین حال جهان رابه پای تهدید هسته ای بُرد(مثل بحران موشکی کوبا)ویاجنگهای خونین وضدانقلابی را رهبری میکرد(مثل ویتنام) .

بحث شما اینست که"اگرامپریالیسم آمریکامیتوانست بمیل خودعمل کند ، آکینورااوادارمیکردتاترقیخواهان ولیبرا ـ لهاراازدولت بیرون بیاندازد،ویاحتی

بمجرداینکه خانم آکینوبطورقطعی راهی ملی درپیش بگیرد،اورانیزازسرراه برمیدارد."(آن بابان ماه مه ۱۹۸۶)این همان مضمون همیشگی شماست ،درحالیکه به این امکان کم بهاءداده ویافراموش میکنیدکه خودخانم آکینو میتواندجنگ ارتجاعی علیه انقلاب راازسوی امپریالیسم آمریکا به پیش ببرد... گذشته از اینکه خوداوبارهاقول داده است که درصورت لزوم "شمشیربرخواهدگرفت" ! درارتباط بیشترباین موضوع بایدگفت اوپیش ازاینهاشمشیربرگرفته است ـ او رئیس دولت ،سمبل مشروعیت آن وتضمین کننده ثبات ونظم وقانون آنست ،ازحمایت ارتجاع جهانی برخورداربوده وکشتارهایی راکه توسط دولتش صورت میگیرند هدایت میکند ـ مثل کشتاردهقانان غیرمسلح در مقابل کاخ مالاکانان ،که سپس بابحضورپذیرفتنشان ،درسوگشان اشک تمساح ریخت . امااین تحلیل شمامسئولیت این کشتاررابگردن "بلوك نظامی" میاندازد ،وبدین ترتیب آکینوودولتش را تطهیرمیکندکه قدرتشان براسلحه نیروهای مسلح فیلیپین ،پلیس وـمضافا امپریالیستهای آمریکایی ،متکی است . ارتش آتش سلاح میگشاید،آکینوشکوه میکند. آنها بازهم آتش میگشایند،آکینو زاری میکند. آنهاهنوزهم کشتارمیکنند، و او کمیسیون تحقیق تعیین میکند. این نمونه مارابیادپروآلن کارسیامیاندازدکه او پس ازاعدام جنایتکارانه ۳۵۰زندانی ، کمیسیون تحقیق تعیین کرد. این تاکتیکها زمانی کارگرمیافتندکه نیروی پیشاهنگ ازمسئولیتش درافشاءاین تاکتیکهای دوگانه ضدانقلابی برای توده هاورهبری آنهادرمبارزه علیه طبقات حاکمه و دولتشان ،قصورکنند.

شماهم بایدبامسئولیت خوددراین زمینه روبروشوید. آیاشمابه دهقانان نیاموختیدکه بخشی ازقدرت دولتی به آنها تعلق داردومنافعشان راحفاظت میکند ؛ واینکه "لیبرالهاوترقیخواهان" "ابتکارعمل رادردست دارندومیخواهند "ریشه های اجتماعی مبارزه خلق را بخشکانند"؟دراینصورت ،وقتیکه آنهابا دستان خالی روی بسوی تفنگ وسرنیزه دستگاه سرکوبگردولتی میروند،آیامسئولیتی گریبانگیرشمانیست ؟

ح ك ف باخط مشی هواداری ازاصلاحات ترقیخواهانه "بلوك غیرنظامی" در برابر "بلوك نظامی"،خودرادرموقعیتی قرارمیدهدکه مجبوراست باشلاق مبارزه میان طبقات حاکمه فیلیپین به چپ وراست حرکت کند. این باصطلاح "بلوك غیرنظامی" بامطرح کردن مسئله اصلاحات دمکراتیك ،درپی ترغیب جنگجویان "ارتش نوین خلق "به تسلیم است (همان گونه که آکینوبوضوح بیان کرد)وتهدید ارتش فاشیست رابمثابه مانعی برسرراه توانائیشان دراجرای اصلاحات نشان میدهندتاانقلابیون برای تقویت "بلوك غیرنظامی "دربرابر"بلوك نظامی "درجهت



حزب کمونیست فیلیپین برای سالها ازسیاست اتکاءبه نیروی خود پیروی میکرد. این تصویر جنگنده ای رادرحال تمرین باتفنگ چوبی دست ساز نشان میدهد.

تحقق بخشیدن به وعده های رژیم جدید بسوی آنهابشتابند. شمادرآن بایان چنین مطرح کردید : "مابایددربرابرکلیه حرکات نیروهای مرتجع هشیاربوده وبا آنهامقابله کنیم ؛ بویژه آن نیروهایی که باتوسل به حربه کودتا،باحتمال زیاددرپی ارعاب خانم آکینوهستند"هرتهدید به کودتامستمسك جدیدی میشودبرای دفاع از"دمکراسی شکننده "(و بدین‌ترتیب ، موقعیت جدیدی بوجودمیایدتاماهیت طبقاتی کلی رژیم وجنگ خلق علیه آن ، بدست فراموشی‌سپرده شود)."خوزه ماریا سیسون "،صدرکمیته مرکزی موءسس ح.ك. ف. ،اخیرا"طی مصاحبه‌ای بایك مجله غربی تابدینجاپیش رفته‌است که‌بگوید" در صورت وقوع کودتای‌نظامی،"ارتش نوین خلق" دراختیارقدرت مردمی‌خانم آکینو قرارمیگیرد" اگرچه‌مناسبات کنونی "سیسون "باح.ك. ف. برماروشن‌نیست ، امارهبری این حزب خود رااز‌فعالیت سیاسی "سیسون" مجزانکرده است واین گفته اوازهمان منطق‌خط‌عمومی‌ح.ك.ف. نشأت میگیردا گروظیفهٔ ارتش خلق‌تا بسطح‌دفاع ازآکینوو"بورژوازی رفرمیست"تنزل‌می‌یابد ،دراین‌صورت آیاخلق‌بازهم ارتش دارد!؟

درون حزب شماکسانی هستندکه ، بخاطردامن زدن به انتقادازخوددرمورد شکست ح.ك. ف.در"سوارشدن برجنبش آکینو"،مقایسه هایی باانقلاب فوریه ۱۹۱۷ درروسیه انجام داده ومیگویندکه آنچه حاصل شده (یاحداقل میتوانست حاصل شودویاحاصل خواهدشد)نوعی"حاکمیت دوگانه "همانندروسیه درآنزمان است یعنی "حاکمیت خلق "تاحدودزیادی این امررانمایندگی میکندواین آنچیزیست که درواقع ازآن دفاع میشود،شبیه دفاع بلشویکهاازحاکمیت دوگانه وتحکیم آن درآنجا. اولا،این تحلیل اشتباه محض‌است شوراهادرروسیه ارگانهای خودمردم بودند، که جداازدولت موقت ،حاکمیت سیاسی مشخص خودرااعمال میکردند. اگرمیخواهید"حاکمیت دوگانه "درفیلیپین رامطرح کنیدبایدبجای جنبش "حاکمیت مردم" توسط آکینو،ازآن حاکمیت سیاسی که بردهقانان مسلح انقلابی درروستاهامتکی است ،سخن برانید. ثانیا ، لنین درماه‌های پس ازانقلاب فوریه ،بیش ازهمه تلاش داشت تاتوهم‌درموردِدولت موقت را بزداید،ماهیت بورژوایی آنراعریان سازدونشان دهدکه یکی ازاهداف اصلی دولت موقت آن بودکه بابرافراشتن پرچم انقلاب ،سرجنبش واقعی انقلابی راازتن جداکند. لنین از"خصلت مترقی "دولت موقت تازه تاءسیس شده سخن نگفت ، بلکه این منشویکهای مخالف اوبودندکه چنین کردند.

اظهارنظردرباره"حاکمیت خلق "و "بلوك غیرنظامی"درمقابل "بلوك نظامی" چندان تفاوتی باتئوریهای رویزیونیستی روسی درموردِدولت ندارد.منتج ازتئوری "دولت تمام خلقی "آنها-که بارهاتوده های خلق رابمسلخ فرستاده اند. بویژه ،این مارابیاد"تئوری قدرت دولتی دوگانه " حزب کمونیست اندونزی میاندازد. در "انتقادازخود"دفترسیاسی کمیته مرکزی ، آنهاچنین توضیح دادندکه طبق آن تئوری قبلامعتقدبودندکه‌حاکمیت دولتی‌جمهوری اندونزی دوگانه بود. از یکسو ، 'وجه ضدخلقی 'که شامل طبقات سرمایه داری بوروکرات ـ کمپرادوروفئودال بود وازسوی دیگر،'وجه خلقی 'که اساسا دربرگیرنده بورژوازی ملی وپرولتاریا بود". آنهابرمبنای این تحلیل چنین نتیجه گیری کرده بودندکه "معجزه ای میتواند دراندونزی بوقوع بپیوندد،یعنی اینکه دیگردولت ابزارسرکوب طبقات ستمکش توسططبقات ستمگرنباشدوبه ابزارمورد استفاده مشترك طبقات ستمگروستمکش تبدیل شود. وتحول اساسی درحاکمیت دولتی ،یعنی تولدحاکمیت خلق ،میتواند بطورمسالمت آمیزازطریق رشد"وجه خلقی واضمحلال تدریجی "وجه ضدخلقی "،انجام پذیرد." مردم اندونزی وانقلابیون این کشورتحت تأثیرچنین تخیلاتی،خلع سلاح شده وفاقدآمادگی جهت مقابله باحملات وحشیانه دولت سوهارتوبوده ونتیجتاً صدها هزارتن ازآنان قتل عام شدند.

خودحزب شمانیزازنزدیك بااین تراژدی آشناست، اماشمابازهم ،بدنبال این تحلیل ازحاکمیت دولتی درفیلیپین که دولت به "بلوك غیرنظامی لیبرالها و ترقیخواهان "و"بلوك نظامی "تقسیم شده است ،میگویید "این مسائل بازتابی از مبارزه اساسی وحادمیان امپریالیستها ، بورژوازی بزرگ کمپرادور،فئودالها، و سرمایه داران بوروکرات ازیکسو،و بخشهای میانی وتحتانی جامعه ازسوی دیگر،میباشند"تا پیش ازاین هیچگاه سابقه نداشته که تضادی باین حدت ،در میان خوددولت نیزانعکاس یابد."(آن بایان ماه مه ۱۹۸۶ ،تاءکیدازماست)

اینهم نمونهٔ فیلیپینی " معجزهٔ "نوع اندونزی ـ یعنی یك واقعه بیسابقه ؛ دولتی که اساسابدوبخش تقسیم شده و دیگرارگان سرکوب در دست طبقات حاکمه نبوده بلکه اکنون "ابزار مورداستفاده مشترك طبقات ستمگرو ستمکش است "(همانگونه که حزب کمونیست اندونزی مدعی بود). تفاوت بحث شمادرچیست ؟

فی الواقع ،براساس این تحلیل مبنی براینکه "حاکمیت خلق " بربخشی ازدولت مسلط است ،شماپروسه ای را آغازکرده ایدکه کمتروکمتردرموردِدرهم کوبیدن نیروهای مسلح سرکوبگرفیلیپین سخن میگویید،ودرعوض وظایف عمده ح. ك. ف. راچنین مشخص میکنید:"مبارزه جهت درهم کوبیدن ساختارهای سلطه فاشیستی .بخشی ازاین وظیفه‌عبارتست از باز سازی ،سمت دهی وپاکسازی کل نیروهای مسلح فیلیپین ." (آن بایان مورخ آوریل ۱۹۸۶ ، تأکیدازماست) .

آیااین همان نظرحزب کمونیست‌اندونزی مبنی بر" اضمحلال تدریجی وجه ضدخلقی درون حاکمیت دولتی"نیست ؟ آیاسخن گفتن از"سمت دهی وپاکسازی "نیروهای مسلح فیلیپین ،بیش ازپیش دورشدن از وظیفهٔ انقلابی "درهم کوبیدن دستگاه حاکمه دولتی " نیست ، که بقول لنین بدون این کار" آزادی طبقه ستمکش غیر ممکن است "؟ آیا این همان خطی نیست که درفراخوان کمیتهٔ مرکزی ح.ك.ف. دال برتقلیل مبارزهٔ مسلحانه "ارتش نوین خلق "،ابتداتاحد"دفاع فعال"و وسپس آتش بس ،خودرامنعکس میکند؟ خوب ،آخروقتیکه "حاکمیت خلق"بخش کلیدی دستگاه دولتی رادراختیاردارد، چراباید‌جنگ راشدت بخشید ؟!

بغیرازحرکت جهت کسب قدرت دولتی، هرچیزدیگرتوهمی بیش نیست!

دیدگاه انحرافی ح.ك.ف. درمورد حاکمیت دولتی ،بخشا مرتبط است بایك تلاش نابجا درجهت حمایت از"حاکمیت

توده های خلق." همانگونـه کـه "آزادی" ارکان جبهه دمکراتیک ملی ، چنین‌بیان میکند :"بایدبخاطربیاوریم که این مبارزه خلق درحمایت ازکورازون آکینو،ایـن بیوه شجاع" بنینوآکینو"رهبرمقتول آپوزیسیون ،بودکه مارکوس راسرنگون‌ساخت - نه امپریالیسم آمریکا ."این استدلال بـه ظاهرضدآمریکایی ،برای اثبات ایـن مدعامورداستفاده قرارمیگیردکه ازقـرار "حاکمیت خلق" بخشی از"قدرت دولتی"را دراختیاردارد.

مطمئنا،این توده هابودندکه جان‌خود راعلیه مارکوس وامپریالیسم آمریکافدا ساختند،ویقینا همانهابودند که درآخرین ساعات به خیابانهاریختند .بعلاوه ،امپریالیستهاکاملا مشخص ساختندکه یکی از دلایل عمده دست کشیدن ازحمایتشـان ازمارکوس بخاطرترسشان ازاین بودکه درصورت ادامه حکومت وی ،جنگ خلـق میتوانست رشدکند.

امااز‌کی تابحال این امری غریـب بنظرمیرسدکه توده هابجنگند وجان خود رافدا سازندوبورژوازی شدیدااز‌قدرت دولتی حمایت کند؟ باردیگر، دقیقا ایـن مسئله قدرت دولتی ، بویژه دستگاه سرکوبگر ،ارتش وپلیس آن است که مـورد اغماض ح.ك.ف .قرارمیگیرد.خلاصـه کنیم ،"بغیرازحرکت جهت کسب قدرت دولتی ،هرچیزدیگرتوهمی بیش نیست ."

اگرچه "آزادی" این موضع راعلیـه امپریالیسم آمریکااتخاذمیکندولی درواقع خودامپریالیستهای آمریکانیز همین مضمون راترغیب کردند.نیویورك تایمزمسورخ سوم مارس ۱۹۸۶ ،خاطرنشان میسازدکـه نکتهٔ اصلی که هنگام بقدرت رسیـدن اکینوتحت پوشش رسانه های گروهی غرب قرارگرفته عبارت بودازترسیم امریکـا بمثابه محترم شمارندهٔ اجباری " اراده مردم فیلیپین "که بیانی دمکراتیك یافته بود. ازنظرامپریالیستها،معرفی آکینـو بمثابه بیان "ارادهٔ مردم" توجیهی است برای صحیح جلوه دادن کمك های نظامـی واقتصادی به "دمکراسی جدید" ،که بیـش ازهمه علیه خودنبردرهائی بخش مـورد استفاده قرارگیرند. امپریالیستهای آمریکائی درحالیکه یقینا ازسقوط مارکـوس درجهت پیراستن چهرهٔ خودکه بعنـوان حامی دیکتاتوریهای فاسدمعروف خاص و عام است ،استفاده‌کرده اند،اما ازضرورت حفظ فاصله ای معین میان خودوآکینو حداقل برای این زمان ، غافل نیستند.همان گونه‌کهسرمقالهٔ اکونومیست مینویسد:"خانم آکینوراکه آمریکابقدرت رسانده باشـد آن وجه قانونی راکه رای دهندگان به او منتقل کرده اندازدست میدهد."

مابایدتجربه تلخ اندونزی رابخاطـر داشته باشیم که درآنجاپراکندن توهمات درمورد تقسیم بندی بنیادین درقـــدرت دولتی ،برقراربودن "حاکمیت راستین خلق ویانمایندگی آن توسط بخشی ازدولـــت توده ها رابه مسلخ کشاند. مضافااینکه ، این خط به ناگزیرازتنهاراه بسوی آزادی واقعی ستمکشان دورمیشود:نابودی کامـل حاکمیت دولتی ارتجاعی کهن .

تقلیل دشمنان به باندی کوچك

این گرایشات بورژوا- دمکراتیك در ارتباط بااشتباهات مشخصی است که طی سالهائی بروزکردندکه ح.ك.ف . وارد ائتلافات بانیروهای طبقاتی گسترده علیه، مارکوس، گردید. اگرچه بعضی ازایـن تلاشهامیتوانستندصحیح باشند،اما ضروری است که توجه داشت (همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیـان میکند) که "این امرصرفادرصورتی موفـق میشودکه حزب رهبری خودرااعمال دارد ، واینچنین ائتلافاتی رادرچارچوب وظیفـهٔ اصلی وکلی پیشبردانقلاب تابه آخر مـورد استفاده قراردهد،<u>بدون اینکه مبارزه‌علیه دیکتاتوری رابه یك مرحلهٔ استراتژیـك تبدیل کند</u>، زیراکه مضمون مبارزه ضـد فاشیستی چیزی بجزهمان مضمون انقـلاب دمکراتیك نوین نیست ." (تاکیدازماست دراواخردههٔهفتاد، روندی آغازشدکه طی‌آن ح.ك.ف .مبارزه ضدفاشیستی رابرمبارزه ضدامپریالیستی وضدفئودالی ، اولویت می- داد. آماج حمله انقلاب به یك باند فا- شیستی - مارکوس وقلیلی‌اطرافیانش-تقلیل یافتند، وماهیت طبقاتی دولت ونظام امپریالیستی وفئودالی که مارکوس وباندش‌بخشی ازآن بودند،درحاشیه قرارگرفتند.

درسال ۱۹۷۶ ،"وظایف عاجل "چنین بیان کردکه حزب کمونیست فیلیپین "بایدبه جنبش ضدفاشیستی اولویت دهد ." آن‌بایان دراوایل دههٔ ۸۰ ، مرتباازرژیـم مارکوس بعنوان دیکتاتوری " نام میبـردو جنبش علیه آنرا "جبهه‌ضددیکتاتوری "می- نامید.(دسامبر۱۹۸۰) ضمینهٔ تئوریك تقلیل آماج تهاجم انقلاب به مارکوس ودارودسته اش، پرداخته‌شد.دراکتبر ۱۹۸۳ ،"پیام‌عاجل ازسوی کمیته مرکزی ح.ك.ف.انتشاریافت ،که این دیدگاه رامطرح میکردکـه "تحت حکومت نظامی ،تضاداساسی بیـن امپریالیسم امریکاوطبقات حاکمه محلی‌از یکسووخلق فیلیپین ازسوی دیگر،شکل حادتری یافته است .برخوردعمده اکنون میان خلق ازیکسووامپریالیسم امریکاوباندمار- کوس ،متشکل ازسرمایه‌داران بزرگ کمپرادور ، ملاکین بزرگ وبوروکراتهای بـزرگ ازسوی دیگر، میباشد." "پیام عاجل ،سایر تحولات ناشی ازحکومت نظامی راچنیـن برمیشمارد :" قدرت دولتی اکنـسون در انحصارداردودستهٔ امریکائی مارکوس است این باند،حاکمیت خودراتحکیم بخشیده ، نیروهای مسلح فیلیپین رابه ارتش خصوصی خودتبدیل کرده وبوروکراسی ، منجملـه مؤسسات مالی دولتی رابه "ملك طلق"خـود تبدیل کرده است ."

پس ،ازآنجاکه دولت ملك طلق"دارو دسته امریکائی مارکوس شده بود،بخشهای بورژوافئودال دراپوزیسیون ،دیگربخشی‌از طبقات حاکمه محسوب نمیشدند همانگونـه که "پیام عاجل بیان کرد: "آپوزیسیـون بورژوا- لیبرال ونیزتجار(که تعدادشـان روبه افزایش است) ،<u>خودراباخلق همراه کرده اند</u> . تعدادروبه افزایشی ازبورژوا- لیبرالهای درون آپوزیسیون که ازنظرسیا- سی پیشروهستند،اکنون طرفدارمبـارزهٔ مسلحانه شده اند. اکنون حتی بورژواکمپرادورهاوملاکین ضدمارکوس علناعلیه رژیـم اعتراض میکنند." (تاکیدازماست) ونیز ادامه میدهد: "تحت شرایط کنونی جامعه فیلیپین ،جبهه متحدملی نیزبخش هـای بورژوا- لیبرال ازبورژوازی کمپرادور و طبقهٔ ملاکین رادرجهت هرچه بیشترایزوله کردن یکتاتوری ووارداوردن سنگین‌ترین ضربات برآن ،بخودجلب میکند ." و در روستاها: " شمارقابل توجهی ازملاکیـن، بخاطرموضع ضددیکتاتوریشان ،میتواننـد به برنامهٔ ارضی انقلابی کردن گذار- ند." علیرغم پایان یافتن رسمی حکومـت نظامی ، ازآن زمان تاکنون هیچگونـه



۲۲ژانویه ۱۹۸۷ـ قوای نظامی رژیم آکینو برروی تظاهرات اعتراضی دهقانان که خواست رفرم ارضی راداشتند آتش گشود. درجریان این واقعه حداقل ۱۸ تن کشته وبیش از ۱۰۰ نفر زخمی شدند.

تغییراساسی دراین تحلیل ،انجام نپذیرفته است .

بدین ترتیب ،نقش دولت بمثابه ارکان حاکمیت طبقاتی مخدوش گردید ـ یعنی که دولت ،نه حافظ حاکمیت طبقاتی ملاکین ،کمپرادورهاوامپریالیستها ،بلکه "ملك طلق "مارکوس ودارودسته اش بود ـ وائتلافات طبقاتی بشیوه‌ای دائمی وگسترده توسعه می‌یافتند. همچنین ،نبردعلیه مارکوس وباندش بیش ازپیش بمثابه مرحلهٔ کاملا متفاوتی ازمبارزه وبدون هیچگونه ارتباطی باانقلاب دمکراتیك نوین ،درك میشد.

انتخابات اخیر ،نقطه عطف روند محدودکردن آماج انقلاب وگسترش دادن ائتلافات طبقاتی ،بود. درآژیتاسیون انتخاباتی ح.ك.ف ،"اپوزیسیون میانه‌رو" صرفابدین خاطرآماج حمله قرارگرفته بودکه شرکت درانتخابات بازی میان سرانگشتان مارکوس محسوب میشد، زیرا که ازقرارمارکوس برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خویش ، این انتخابات رابرگزارمیکرد. ح ك.ف مکرراظهار داشت که انتخابات فرمایشی ،ابتکارعمل خودمارکوس بود(آن بایان ،مورخ دسامبر ۱۹۸۵)به همین ترتیب چنین استدلال میشد که امپریالیستهای امریکائی ازهمراهی با مانور انتخاباتی مارکوس ،قصد مشروعیت بخشیدن به اورادنبال میکردند.

بیشك ،آمریکاازسرعت وقوع جریانات درفیلیپین وبیش ازهمه ازانفجار خودتوده ها،شگفتزده شده بود. اماآنها از مدتهاپیش دست اندرکارمانور برای تقویت اپوزیسیون طبقه حاکمه وآماده ساختنش جهت جانشینی مارکوس بودند. چراکه کسالت جسمی وسیاسیش عیان شده بود این انتخابات بطورخاص میبایست نقش مهمی دراین راستا ایفاء کند. در حقیقت ،شواهدفراوانی موجودند،دال بر اینکه انتخابات نه ابتکارخودمارکوس بلکه ایده امپریالیسم آمریکا،بوده است. بعلاوه ،نشانه های متعددی موجودند که مقاصدی راکه آمریکادرفیلیپین دنبال میکرد،عیان میسازند: افزایش تلاشهای آمریکادر"فاصله گرفتن ازمارکوس، از شکوه های رسمی ،مثلا دربرخورد به مسئله ژنرال وِردافشای بهره‌برداری دروغپردازانه مارکوس ازجنگ جهانی دوم گرفته تاتلاشهای فزاینده بویژه‌از سوی سیاستمداران حزب دمکرات آمریکا،مثل تِدی کندی امپریالیست لیبرال ،جهت متحدساختن اپوزیسیون بورژوائی وغالب کردن آنهابعنوان نماینده خلق وامیداحیای دمکراسی" درهرلحظه ای که ضرورتش به اثبات رسد

امادردستگاه تحلیلی ح ك ف ،این دُم است که سگ رامیجنباند،نه بالعکس: مارکوس کاملابراوضاع مسلط است ،مارکوس قدرت واقعیست ،امپریالیسم آمریکا (وسایربخشهای طبقه حاکمه فیلیپین)نظاره گرند ودربهترین حالت صرفامیتوانند نسبت به مانورهای مارکوس واکنش نشان دهند.

بعلاوه ،بعدازارتدادانریله(وزیر دفاع کهنه کارمارکوس)متعاقب انتخابات ونیزحرکت یکی دیگرازژنرالهای مارکوس

بقیه درصفحه ۶۸

اسناد اخیر حزب کمونیست فیلیپین

ارزیابی حزب این است که سیاست بایکوت انتخابات اشتباه بود

ما در شادی خلق فیلیپین در سرنگونی پیروزمندانه رژیم فاشیستی و دست نشانده مارکوس، خود را سهیم میدانیم. همچنین صمیمانه به پشتیبانی توده ای پرزیدنت آکینو و تلاشهای مثبت وی و نیروهای دمکرات درون دولت جدید در آزادسازی بی قید و شرط زندانیان سیاسی رژیم فاشیستی، احیای آزادیهای مدنی و اجرای اقداماتی جهت تلاشی ساختار فاشیستی، اذعان داریم. ما صادقانه امیدواریم که این اقدامات ترقیخواهانه از نیروی محرکه ای در جهت حل مشکلات بنیادیتر پیشاروی خلقمان، برخوردار گردند.

ما به رئیس جمهور و خلق اطمینان میدهیم که فراخوان وی برای آتش بس با گوشهای ناشنوا درصفوف نیروهای انقلابی و"ارتش نوین خلق"روبرونگشته است. با عملکرد صحیح،صادقانه و محتاطانه احزاب دخیل،آتش بس از طریق مذاکره درمقیاس سراسر کشور، امکان پذیر است.

بعلاوه،ما معتقدیم که سپس پابپای انجام‌تحولات اساسی‌تر در جهت تأمین منافع توده‌های وسیع‌خلق‌فیلیپین درعرصه‌های اقتصادی،سیاسی و نظامی،میتوان به چیزی بیش از آتش بس نائل آمد.

اما علیرغم اذعان به این مسائل،ما بایدخاطرنشان سازیم که ساختارهای فاشیستی کماکان پابرجایند. وحتی اکنون، مرتجعین درون و برون دولت در حال طرح‌ریزی برنامه هائی هستند که نه تنها رفرم‌های دمکراتیک رئیس جمهور را مانع شوند، بلکه آنها را به عکس خود بدل سازند. ما آگاهیم که امپریالیسم و مرتجعین درون نیروهای مسلح فیلیپین، رئیس جمهور را ترغیب میکنند که به عملیات "ضدشورش" وحشیانه بهمانگونه رژیم بی اعتبار وسرنگون شده، دست بزنند. نیروهای نظامی و نیمه‌نظامی درون نیروی هوائی فیلیپین، منجمله عناصر فناتیک و جانی"نیروهای دفاع غیر‌نظامی داخلی"،همچنان باعث بوجودآمدن درگیریهای خشونت بار فاشیستی در نقاط مختلف مملکت میشوند. ارتشهای شدیدا مسلح خصوصی جنگسالاران وفادار به رژیم مارکوس نیزهنوز،توده ها را در شهرها و روستاها ترور میکنند.

این اوضاع و شرایطی از این قبیل، سد راه یک صلح و آتش بس هدفمندهستند.

با این وجود ما به فراخوان رئیس جمهور گوش فرامیدهیم.

ما خواستار وضعیتی هستیم که کلیه نیروهای وطنپرست که علیه رژیم فاشیستی مارکوس جنگیده اند،بتوانند درشرایطی مسالمت آمیز دوشادوش یکدیگر مملکت را بسوی نیل به صنعتی شدن ملی و اصلاحات ارضی واقعی،ونهایتا" بسوی استقلال ملی راستین و دمکراسی پیش برند.

بخاطر استثمار و ستم شدیدی که‌رژیم آمریکائی مارکوس بر خلق،بخصوص بر توده‌های کارگر و دهقان روا داشت،"ارتش نوین خلق"به مبارزه مسلحانه ۱۷ساله خویش ادامه داده است. دهقانان بی زمین که اکثریت خلق ما را تشکیل میدهند،درفقر و گرسنگی بسر میبرند،چراکه هنوز تحت شدیدترین استثمار فئودالی و نیمه فئودالی قرار دارند. ارتش خلق که وسیعا یك ارتش دهقانیست،نمیتوانست بدون حمایت گسترده و عمیق توده ها و بدون حمایت از منافع توده های وسیع خلق فیلیپین رشد کند.

باصطلاح"مسئله"شورش در شهرها و مناطق روستائی از طریق اقدامات نظامی قابل حل نیست. همچنین حل این معضل از توان طرحهای نظامی"ضدشورش"تحت هدایت و حمایت امپریالیسم آمریکا،نیزخارج است. بالعکس این برنامه ها سوختی را تامین میکنند که در برافروختن شعله خشم توده‌های تحت ستم جهت درگیر شدن درمبارزه مسلحانه بمثابه ابزاری صحیح برای دفاع از منافع خویش و نبرد برای آزادی ملی و دمکراسی، بکار میرود. تاریخ خلق فیلیپین گواه این مدعاست. این باصطلاح"مسئله" را صرفا میتوان با انجام تحولات ریشه ای اقتصادی و سیاسی حل کرد.

هموطنان لحظه ای تاریخی در سرنوشت خلق فیلیپین در برابر چشمان ما پدیدار گشته است،و این فرصت را نصیب ماساخته که برای تغییر جامعه نیمه فئودالی ـ نیمه مستعمره خویش به یك جامعه قانونی،انسانی و آباد با یکدیگر،متحد شویم. بگذارید در جهت نیل به این هدف تلاش کنیم.

کمیسیون نظامی
حزب کمونیست فیلیپین
ستاد عمومی
ارتش نوین خلق
ماه مه ۱۹۸۶

طی بیش از ۱۷سال از۲۰سالی که رژیم دست نشانده و فاشیستی مارکوس برسر قدرت بود،حزب کمونیست فیلیپین(تاسیس مجدد در دسامبر۱۹۶۸)نقشی پیشاهنگ در مبارزات ضدفاشیستی،ضدامپریالیستی و ضدفئودالی خلقمان ایفا نموده است.

در تمام این ۱۷ سال، حزب و نیروهای انقلابی تحت رهبریش در جهت افشا، ، ایزوله کردن و تضعیف رژیم شدیدا فعالیت نمود، که به سقوط نهائی آن منتهی گردید.

هنگامیکه درك توده ها این بود که انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری مورخ هفتم فوریه،فرصتی در اختیار آنان قرار داده است که ضربه‌ای ناقص بر رژیم مارکوس وارد آورند،قطعنامه کمیته اجرائی مرکزی حزب آنرا صرفا"نبرد سیاسی پرسروصدا،اماتوخالی"میان جناح ـ های مختلف هیئت حاکمه ارزیابی کرد:

و زمانیکه مبارزین و شور شگران بطور خودجوش اما با عزمی جزم در ۲۵ ـ ۲۲فوریه برای سرنگونی رژیم منفور برخاستند، حزب و نیروهایش در پیشاپیش آنها قرار نداشت. حزب و نیروهایش به مقیاس گسترده در حاشیه حوادث قرار گرفته و قادر نبودند که صدها هزار توده‌ای را که با سرعتی شگرف و قاطعانه در جهت سر ـ نگونی رژیم برخاسته بودند،رهبری کرده و یا تحت تأثیر قراردهند.

دلیل این عدم موفقیت،همانا سیاست رسمی حزب، تصریح شده توسط کمیته اجرائی کمیته مرکزی مبنی بر اجرای یك کارزار بایکوت فعال و نیرومند علیه انتخابات بود. همانگونه که اتفاقات بعدی نشان دادند،این سیاست بر اساس یك تحلیل غلط از اوضاع سیاسی، اتخاذشده بود.

ارزیابی اخیری که توسط دفترسیاسی کمیته مرکزی انجام گرفته،سیاست بایکوت انتخابات را یك اشتباه سیاسی‌عمده‌مشخص کرده است.

ریشه های اشتباه

همانگونه که ارزیابی دفتر سیاسی نشان میدهد،سیاست بایکوت در تحلیل کلی خویش از اوضاع سیاسی زمان انتخا ـ بات فرمایشی،در درك و اعمال تاکتیکهای حزب علیه دیکتاتوری فاشیستی آمریکائی مارکوس ، و در درك إعمال اصل تشکیلاتی مارکسیست ـ لنینیستی سانترالیسم‌دمکرا ـ تیك بخطا رفت.

"بررسی"سیاسی‌ایکه سیاست بایکوت انتخابات بطور مکانیکی بر اساس آن اتخاذ گشته بود،عمدتا نیروهای سیاسی

گوناگون را با توجه به موضع طبقاتی اساسی و تمایلات ذهنی آنها،مورد تحلیل قرار داده بود. این "بررسی"به موقعیت عینی هریک از این نیروهای سیاسی به تنهائی و یا در ارتباط با سایر نیروها،کم بهاء داده و یا اصلا بهاء نداد.

و بدین ترتیب،از فهم واقعیت کل اوضاع که در آنزمان در غلیان بود،عاجز ماند.

این"بررسی"قبلا آندوره را بمثابه عرصه‌ای مساعدجهت نبردسیاسی مهمی که دارای تاثیرات فوق العاده برخلق و بر نیروهای سیاسی اصلیست،مشخص کرده‌بود. اما هنگامیکه انتخابات فرمایشی فرارسید، سند"بررسی"که سیاست بایکوت را ارائه میدادآنراچیزی بجز یک رقابت پرسروصدا و بی معنی میان جناحهای مختلف طبقات حاکمه،نمیدید.

بطور اخص:

۱) این"بررسی"،از درک صحیح‌ماهیت و عملکردسیاست آمریکا در موردرژیم مارکوس عاجزماند،و به توانائی آمریکا در مورد اعمال اراده ذهنیش بر سیاست داخلی فیلیپین پربهاء داده،و از بحرانی که‌آمریکا در موردضروریات متضادی که می‌بایست پابپای هم پیش میبرد،تعبیرغلط نمود. این "بررسی"تأثیراتی را که تحولات سیاسی داخلی فیلیپین بر سیاست آمریکا وارد میآورد و آمریکا بر آنها کنترل کامل نداشت،نتوانست درک کند.

۲) این"بررسی"به توانائی و اراده بورژوا- رفرمیستها در درگیر ساختن رژیم مارکوس در رقابتی تعیین کننده برسر قدرت سیاسی،کم بهاء داد.

۳) "بررسی"

۳) "بررسی"،این حقیقت را که دار و دسته مارکوس شدیدا ایزوله شده،و قدرت حاکمیتشان بسرعت رو به اضمحلال نهاده بود،نادیده گرفت. و نتوانست تضادهائی را که درون نیروهای مسلح فیلیپین‌درحال حاد شدن بودند،بطور عمیقتربررسی کند.

۴) علاوه بر همه اینها، این"بررسی" احساسات عمیق ضدفاشیستی توده ها‌وآمادگی آنها در حرکت به فراسوی مرزهای روند انتخاباتی طی پروسه اعمال اراده درپایان دادن به سلطه دیکتاتوری فاشیستی را، به درستی درک ننمود.

همانگونه که نهایتا پراتیک نشان داد، انتخابات صرفا"یک نبرد سیاسی پرسروصدا اما توخالی"نبود. انتخابات و حوادث عمده ناشی از آن ، اوج مبارزه درازمدت مردم علیه رژیم مارکوس بودند. طی دورهٔ این انتخابات فرمایشی و پس از آن،مبارزه سیاسی مرکزی تاریخا مشخص شده،نبرد نهائی بر سر وجود و تداوم حاکمیت فاشیستی بود. این انتخابات فرمایشی به اصلیترین مجرای بسیج گسترده توده ها و به حرکت درآوردن آنها جهت نبردی‌تعیین کننده برای سرنگون ساختن دیکتاتوری تبدیل گردید.

زمانیکه اوضاع بدینگونه سیرمیکرد ، از نظر تاکتیکی ضروری بود که نیروهای انقلابی بصورت معترضانه در انتخابات شرکت کنند تا بتوانند بطور مؤثر کلیه اشکال مبارزاتی را ممزوج کرده و ازآنها استفاده کنند،در پیشاپیش توده های فعال سیاسی حرکت کرده،و انعطاف پذیری به دست آورند و موقعیت فعال خود را در رویاروئی با اوضاع سریعا در حال تحول، حفظ نمایند. تنها بدین طریق است که نیروهای انقلابی میتوانند توانائی سیاسی و نظامی خود را بحداکثر رسانده و حداعلیٰ اهداف انقلاب را تحت شرایط موجود ، کسب کنند.

اما سیاست بایکوت،تمامی این شرایط مساعد را بهدر داد.

در رابطه با درک تاکتیکهای حزب علیه دیکتاتوری آمریکائی مارکوس وکاربست آنها،سیاست بایکوت نتوانست ارزشی درخور اهمیت سیاسی مبارزهٔ ضدفاشیستی که طی دورهٔ انتخابات و پس از آن اولویت یافته بود،بدان مبذول دارند. مبارزه ضد- فاشیستی،سطوح گوناگون احساسات انقلابی، دمکراتیک و ضدمارکوس را طی دوره‌انتخابات پس از آن ، متحد ساخته و نیروئی توده ای را بوجود آورد که از توانائی سرنگون ساختن رژیم برخوردار بود.

سیاست بایکوت،نه تنها ارزشی درخور به مسئلهٔ نزدیک شدن به اکثریت توده ها و بسیج آنها مبذول نداشت،بلکه بطور مستقیم و آشکار علیه خواست اقشاروسیع توده ها که خواهان پیشبرد مبارزه ضد- فاشیستی از طریق شرکت معترضانه در انتخابات بودند،حرکت نمود.

بطور خاصتر آنکه، هنگامیکه خلق آماده درگیر شدن در نبردی تعیین کننده با رژیم فاشیستی بود،سیاست بایکوت انتخابات توجه خود را به فشرده ساختن صفوف بخش پیشرو و با نیروهای انقلابی معطوف داشت.

این مسئله نشاندهندهٔ درک ناقص "بررسی"از وظایف رهبری سیاسی در این دوره،علاوه بر قصور در بذل بهای کافی به سطح جاری شرکت توده ها در مبارزات انقلابی،وگیجی در مورد ضروریات واقعی مبارزه مسلحانهٔ انقلابی ما بود.

رهبری حزب اکنون از ارگانهای هدایت کنندهٔ حزب میخواهد که از تجربیات خویش در مورد سیاست بایکوت انتخابات جمعبندی کنند - کاری که تاکنون انجام نداده اند. نتایج‌تحقیقات وجمعبندی های گوناگون ، جهت ارتقاء،درک مشترک‌از تجارب کارزار بایکوت انتخابات،انتشار درون حزبی خواهد یافت.

بهمین ترتیب،یک جمعبندی عمومی از تجارب حزب درمبارزه علیه دیکتاتوری آمریکائی مارکوس،نیز انجام خواهد شد. در عین حال، گامهائی در جهت تقویت بنیان ایدئولوژیک حزب بطور کل‌برداشته خواهد شد.

اکنون،اقداماتی در جهت تقویت و رشد روحیهٔ دمکراسی و پیشبرد مسائل بطرق دمکراتیک درحزب،انجام میشود.

جلسات و کنفرانسهائی بخاطر نیل به این اهداف و برای بیان کامل عقاید و دیدگاههای گوناگون جهت حصول به یک درک‌وموضع مشترک در مورد مسائل مهم درون حزب، برگزار خواهند شد.

آینده درخشان است

علیرغم اینکه ما فرصتهای سیاسی و نظامی را از کف دادیم و سیاست اشتباه بایکوت انتخابات توسط ما باعث تأثیرات منفی گردید،اما این حقیقت همچنان پابرجا میماند که حوادث فوریه گذشته نمایانگر پیروزی بزرگ خلق ما و مبارزات آنها جهت نیل به آزادی ملی‌ودمکراسی‌واقعی بودند.

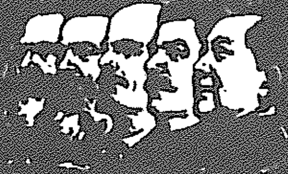
حزب و نیروهای تحت فرماندهیش یکپارچه است،و برای انجام وظایف نوین در دوره سیاسی پس از مارکوس که جهت سیاسی کردن توده ها در سطحی گسترده تر و برتر مساعد است،صفوف خود را تقویت میکنند.

در حالیکه حزب در ارتقاء ایدئولوژیک ، سیاسی و تشکیلاتی خود مصر است و در حالیکه گاه بگاه بخود برخورد کرده و از تجارب مثبت و منفی خویش میآموزد، همچنان از حمایت صمیمانهٔ خلق برخوردار است.

آیندهٔ حزب،کل جنبش ملی - دمکراتیک،انقلاب،و همهٔ خلق فیلیپین درخشان است.

ماه مه ۱۹۸۶

مأخذ: آن بایان ماه‌مه۱۹۸۶،ارگان کمیتهٔ مرکزی‌حزب کمونیست فیلیپین.



بیانیه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیتهٔ مرکزی بازسازی ، حزب کمونیست هند(مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست سیلان • کلکتیو کمونیستی آژیت / پروپ (ایتالیا) • کمیتهٔ کمونیستی ترنتو(ایتالیا) • حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست ـ لنینیست) • حزب کمونیست کلمبیا(مارکسیست ـ لنینیست) ، کمیتهٔ منطقه ای مائو تسه دون • حزب کمونیست پرو • حزب کمونیست ترکیه / مارکسیست ـ لنینیست • گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی • حزب کمونیست نپال (ماشال) • گروه پرچم سرخ نیوزلاند • دستهٔ انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) • سازمان کمونیستی پرولتاریائی ، مارکسیست ـ لنینیست (ایتالیا) • حزب پرولتری پوربابنگلا (بنگلادش) • گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا • کمیتهٔ رهبری ، حزب کمونیست انقلابی ، هند • حزب کمونیست انقلابی ، آمریکا • اتحادیه کمونیستی انقلابی (جمهوری دمینیکن) • اتحادیهٔ کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبهٔ مارس ۱۹۸۴ ازسوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده دردومین کنفرانس بین المللی احزاب وسازمانهای م.لامی می باشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راتشکیل دادند. اسامی زیر احزاب وسازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا. هستند. بیانیه به زبانهای زیر موجوداست : عربی ، بنگالی ، چینی ، کرول ، دانمارکی ، انگلیسی ، فارسی ، فرانسوی ، آلمانی ، گجاراتی ، هندی ، ایتالیائی ، کاناداتی ، کردی،مالایائی نپالی ، پنجابی ، اسپانیائی ، تمیلی ، ترکی .

قیمت هرنسخه معادل ۱ پوند انگلیس و هزینهٔ پست معادل نیم پوند می‌باشد.

برای اطلاعات بیشتر بادفترجنبش انقلابی انترناسیونالیستی باآدرس زیرمکاتبه کنید:

BCM RIM

London,WC1N 3XX

U.K.

سند جدید از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دربارهٔ ماهیت طبقاتی ارتجاعی خمینی

آنچه که درذیل نقل میشود،بخشی از جزوه ای است بنام"باسلاح نقد"ـ جمعبندی ازگذشته (ا.ك.ا) ، منتشره توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران). مقدمه وتوضیحات توسط خود اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)به متن اصلی ، اضافه شده اند ـ ج.ب.ف.

سرسخن مینویسد : "نوشته حاضر ، عمده بحثهای انتقادی درونی اتحادیه کمونیستهای ایران (ا.ك.ا) دردوران بازسازی بعدازضربه تابستان ۱۳۶۱ را دربرمیگیرد. این نوشته تجربه ا.ك.ا. دردوران قیام ۵۷ ومتعاقب آنرا جمعبندی وسنتزمیکند. این بررسی بمانشان میدهد که چگونه یك نیروی کمونیستی، نه بواسطه اتکاء ویافشاری براصول جهانشمول مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون ، بلکه بالعکس بواسطه دست شستن ازآن،ازانجام وظایف اساسی خود باز می ماند وفرصتهای مساعد تاریخی راتاحد تعیین کننده ای ازدست میدهد.

"آنچه براهمیت وارزش این جمعبندی نقادانه میافزاید،همکوشی مؤثر وصمیمانه جنبش بین المللی کمونیستی در تهیه آن میباشد. کمونیستهای اصیل انقلابی درهرگوشه جهان به تجربه شکست کمونیستها درایران بدرستی بعنوان تجربهٔ شکست خویش نگاه میکنند. فرصتی که ازدست رفت ونیز فرصتهای مساعدی که درافق نمایان گشته اند، همگی فرصتهایی برای دامن زدن وپیشبرد انقلاب جهانی پرولتری بوده وهستند.از اینرو ، پرولتاریای انقلابی ، بدون در نظر داشت مرزهای " ملیتی " ، دراین پروسه شرکت جست وبرای پاسخگویی به وظیفه انترناسیونالیستی پرولتری حرکت نمود.

بخشهای اصلی این نوشته، حول برخورد به دیدگاهها وسیاستهای ا.ك.ا. طی دورهٔ انقلاب ۱۳۵۷ وسالهای توفانی متعاقب آن تا ۱۳۶۱ ، تهیه شده اند. مسائل عمده ای که مورد مباحثه قرار گرفته اند عبارتند از: حاکمیت دولتی، انترناسیونالیسم پرولتری، مسئلهٔ حزب ، خط مشی ا.ك.ا. درپیشبرد انقلاب ، مسئله ارضی ـ دهقانی ، کردستان ،جنگ ایران ـ عراق ، ودادگاه گروهی از رهبران ، کادرهاواعضای ا.ك.ا. درسال ۱۳۶۱. بخش آخرمسئله گسست کمونیست‌ـ

های انقلابی ا.ك.ا ازخط مشی اپورتونیسم راست ، جمعبندی نقادانه ازخط مشی نظامی وکمبودهای سربداران، بازسازی ا.ك.ا.وشورای چهارم(۱۳۶۲)، ونتیجه گیری ، راشامل میگردد.

دربخش شورش علیه خط مشی اپورتونیسم راست ، گفته شده است که این چیزی تصادفی نبود ، بلکه ریشه در تاریخچه ا.ك.ا، داشت : "...اتحادیه محصول وزادهٔ قیام کمونیستها علیه رویزیونیستهای روسی وبرپایی انقلاب فرهنگی بود . م ـ ل ـ اندیشهٔ مائو تا زمانی نه چندان دور، تعیین کنندهٔ راستای خط وعملکردسازمان مابود..."

بخشی که دررابطه باخط مشی سربداران است ، مرکزی بودن خط مشی جنگ پرولتری ـ بویژه جنگ خلق ـ رادر ترسیم وپیشبرد استراتژی صحیح برای پیروزی انقلاب درایران ، مورد تأکید مجدد قرارمیدهد. این بخش،خط مشی سربداران رادراین رابطه‌جمعبندی میکند:" آنچه درخط نظامی سربداران برجسته مینمود، التقاط وعدم وضوح آن بود.... طبعا" خودروئی یك جنبه بسیار قوی ازآن گشته بود. یك خط عمومی نظامی تدوین نگشته وبنابراین معلوم نبود که حرکتهای نظامی مختلف وبالاخره قیام آمل چه بخشی ازیك طرح عمومی راتشکیل میدهند وچگونه‌به‌پیشبرد آن خدمت میکنند.

" ازهمان ابتدا، پایه های طرح سربداران برجنگی درازمدت گذارده نشد ودرك روشنی ازطبیعت دراز مدت مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریا درکشورهای تحت سلطه وجود نداشت." گفته شده است که بیشك این نقیصه ای بود که ا.ك.ا.براثر دست شستن از اندیشه مائوتسه دون بدان دچار شده بود ، اماهمچنین انعکاسی ازاین‌واقعیت بودکه گسست تازه شروع شده بودوهمه‌ـ جانبه به پیش نمیرفت وهنوز به عرصه نظامی انتقال نیافته بود ، که تا حد معینی قابل قبول است . انتقال مبارزه میان خط مشهای سیاسی نیازمند مبارزه ای خاص بود.

نتیجه گیری ، برکلیه کمونیستهای اصیلی که کماکان به انقلاب وآموزشهای رهبران کبیر پرولتاریا وفادارند فراخوان میدهد که درجهت وظیفه‌عاجل تشکیل " حزب کمونیست انقلابی‌ایران برپایهٔ مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون" بپاخیزند." برای آنها باید این مسئله روشن باشد ـ واینك تاحد زیادی روشن شده است ـ که‌دفاع ازمائوتسه دون واندیشه راهگشای او درمقابله بارویزیونیستهای رنگارنگ ، مسئله مرکزی برای پیشرفت جنبش کمونیستی دردهساله گذشته بوده وکماکان نیز هست ."

بخشی که دراینجا نقل شده است، حول ارزیابی سابق ا.ك.ا.در مورد ماهیت طبقاتی خمینی ، تمرکزداده‌است. ا.ك.ا ، او و نیروهای اطرافش را " خرده بورژوازی سنتی " میخواند. این مسئله در " حقیقت " ، ارگان مرکزی ا.ك.ا ، چنین توضیح داده شده بود:

"......خرده بورژوازی سنتی عمدتا تشکیل شده است ازمغازه داران کوچك ، پیشه وران وصنعتگران، که بنابر این ازجهانبینی محدودبرخوردارـ ند . این قشر، پایه توده ای آیت الله خمینی بوده وشدیداتحت تاثیراحساسات مذهبی وتعصبات عقب افتاده است . همچنین ، بازمینداران کوچك وبهمین جهت بانظام فئودالی پیوند داردومیتواند بافئودالیزم همزیستی داشته باشد . از یکسو ضد امپریالیست است ، امابعلت پیوندهای فئودالیش بسرعت میتواند به ابزاری دردست ارتجاع داخلی علیه دهقانان وهمچنین کارگران شهری بدل شود." (حقیقت ، انقلاب ایران و تحولات سیاسی آن ، فروردین ۱۳۵۹).

بعلاوه، ا.ك.ا. چنین نوشت که،

" حکومتی که پس ازسرنگونی دربار بقدرت رسید ، به لحاظ موقعیت طبقاتی ویژه وسهیم بودن نیروهای مختلف طبقاتی درآن ، حکومت باب طبع امپریالیسم آمریکا نیست . این حکومت توان وخواست پاسخگویی به مسائل اساسی انقلاب ماراندارد.باتوجه به ترکیب طبقاتی پیش گفته ، نماینده منافع امپریالیسم وبخصوص امپریالیسم آمریکا نیز نمی باشد." (گزارشی از شورای سوم ا.ك.ا ، بهار ۵۹)

"لیکن ازآنچه گفته شدنمیتوان چنین نتیجه گرفت که تضادهای جامعه ماویانمایندگان این تضادهاتغییر کرده وادامه انقلاب بشکل همان مبارزات گذشته ، ولی علیه نمایندگان جدید همان نظام گذشته خواهد بود یاهست . زیراازلحاظ عینی بخشهایی ازنیروهای هیئت حاکمه بازمینه هائی ازاین مبارزات همراهی مشروط نشان‌میدهند و دربرابر امپریالیسم وارتجاع باتوده مردم دریك صف قرارگرفته ویامیتوانند بگیرند. ازاینرو این وظیفه‌کمونیستهاـ ست که درحین پشتیبانی ودامن زدن به کلیه مبارزات بحق مردم ایران،رابطه صحیحی میان این مبارزات وبرخوردهای ناهمگونی که باید به بخشهای مختلف هیئت حاکمه صورت گیرد برقرار نمایند." (همانجا)

جزوه کنونی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، درقسمت منتج به بخشی که مانقل کرده ایم، خاطرنشان میسازد:

" این نیروها که بودند؟ چه چیز باعث میشد که این رژیم نماینده منافع امپریالیستی وبویژه منافع آمریکاناباشد؟ ا.ك.ا.سه نیروی اساسی رادرحاکمیت مورد تحلیل قرارداد: ۱ـ نمایندگان طبقات استثمارگر کهن،شامل کمپرادور- هاوزمینداران بزرگ ،۲ـ بورژوازی‌ملی، ۳ ـ خرده بورژوازی سنتی. کمپرادورها وزمینداران بزرگ ـ نمایندگان صف بندی نیروهای رژیم سابق ـ هدف عمده انقلاب درنظرگرفته شدند .در همان زمان خط ا.ك.ا.درمورد بورژواـ زی ملی نسبتا " محکم" بود، وبر روی خصلت سازشکارانه این طبقه واینکه " جناح راست " آن باطبقات کمپرادور وبزرگ مالکان وحدتی محکم برقرار کرده تاکید میشد. نیروی سوم دروجود خمینی مجسم شده بود: جانوری باخصلت متفاوت که بعنوان نمایندهٔ " خرده ـ بورژوازی سنتی" تحلیل میشد."

" اینگونه ارزیابی درمورد خمینی ازاساس نادرست بوده وبیان یك اپورتونیسم راست درمورد مسئله دولت وجبهه واحد میباشد.وجود"خرده‌بورژواـ زی سنتی " درحکومت بهیچوجه بمعنای وجود جنبه مردمی اصیل یاضدامپریالیستی درحکومتی که خمینی رهبریش میکرد، نبود . درمفهوم استراتژیك یاحتی

کوتاه مدت ، اتکای توده ها برچنین حکومتی مجاز نبود. بهیچوجه نمیشد بر این محبوبیت که عنصر بغایت مهمی درعرصه سیاسی ایران بعدازانقلاب ۵۷ محسوب میشد، بعنوان تاکتیکی جهت پیشبرد انقلاب یاحتی دفع تهاجم ارتجاع اتکاء کرد. درواقع بایددروهله اول آنرا بعنوان مُعضلی‌درراه‌پرولتاریای انقلابی درك میکردیم . اتحاد به درمواجهه باوظایف ضد امپریالیستی انقلاب مذبوحانه بدنبال خمینی افتاد. سازمان مادردنباله روی ازجنبش توده ای ضد امپریالیستی که عمدتاً عنانش دراختیار خمینی ومتحدینش بود، دید خود رانه تنها ازمنافع درازمدت پرولتاریا (نکریستن به مرحله دمکراتیك ـ ضد امپریالیستی انقلاب بعنوان جزئی ازمبارزه تاریخی پرولتاریای بین المللی برای کمونیسم) ازدست داد، بلکه به جداکردن‌متافیزیکی وظایف کلیدی دمکراتیك انقلاب ازوظایف ضد امپریالیستی آن، پرداخت .

" تحلیل ماازپایه طبقاتی خمینی قبل ازصعود به قدرت وخصوصا هنگام استقرار حاکمیتش ازاساس غلط بود . البته این تحلیل غلط رانمیتوان بخودی خود محور انحرافات اتحادیه درراه انقلاب ایران قرار داد. یعنی حتی اگر خمینی نمایندۀخرده‌بورژوازی سنتی هم بود ـ که نبود ـ انتقادات فوق کماکان درمورد خط ایدئولوژیك ـ سیاسی اتحادیه صدق میکرد. اما برخورد مشخص بمسئله تحلیل ازخمینی، برای ارزیابی ازپیچیدگیهای عرصه سیاسی ایران بهنگام آشکارشدن بحران انقلابی ، وروشن کردن برخی مسائل مهم اقتصاد سیاسی ومتدولوژی‌کلی ضروری مینماید. برخورد به خطائی که مادرتحلیل ازپایه طبقاتی خمینی مرتکب شدیم ، میتواند درسهای مهمی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی جهت برخورد به پدیده های مشابه دربرداشته باشد.

تحلیل ماازخمینی بعنوان نماینده خرده بورژوازی سنتی برسه فاکتور مبتنی بود: ۱ـ پایگاه وسیع ووفاداری که درمیان این قشر داشت،۲ـ بعنوان یك روحانی اورا مرتبط باروحانیت فرودست وصاحب املاك خردتعریف می ـ کردیم (ملاهائی باموضع اقتصادی" خرده بورژوائی ") وازاینرومابین خمینی و آخوندهائی که قطعات بزرگ زمین‌رادر مالکیت یاتحت کنترل خویش داشتند ویا از مقربین درباریهلوی بودند تفاوت می گذاشتیم ،۳ ـ ومهمترین فاکتورآنکه ،به خمینی عنوان خرده بورژوازی سنتی می دادیم تاتوضیحی برای مبارزه جوئی و"آنتاگونیسمش " باآمریکا ورژیم پهلوی داشته باشیم. ازسوئی دیگر صفات مشخصه عقب مانده خرده بورژوازی‌سنتی نیز می توانست درخدمت توضیح جنبه ارتجاعی غیر قابل انکار خمینی قرار بگیرد.

درارزیابی ازاین سه معیار ـ بخصوص سومی ـ اساسا می بایست بگونه ای متفاوت پیش می رفتیم . اول آنکه خمینی نماینده" روحانیت سنتی " ونه خرده بورژوازی سنتی بود که در ارتباط باصف آرائی های گوناگون طبقات اجتماعی دخیل درانقلاب قرار داشت . اوحتی به هنگام پخته شدن بحران ودرآستانه فروپاشی رژیم شاه منافع آن فئودالهای بزرگ وکمپرادور ـ هائی رامتبلور می کرد که به تقابل حادی باآمریکا وخصوصا موجودیت‌وابقای سلطنت رسیده بودند. معنای این حرف آن نیست که انقلاب ایران یك فریب یاصرفا مبارزه قدرتی میان دستجات ارتجاعی همسان بوده است . خیر! انقلاب ۵۷ بحران وخیزش انقلابی اصیلی بودکه رژیم دست نشانده شاه را سرنگون ساخته، ضربه سنگینی خصوصا به امپریالیسم آمریکا واردآورد. سرنگونی سلطنت بطور مشخص درجهت منافع پرولتاریا وتوده های خلق دراین مرحله ازانقلاب قرارداشت . اما از این واقعیت ا.ك.ا.نتیجه ای دیگر بیرون کشید . سازمان مادرعین حال که متذکر می شد وظایف اساسی انقلاب دمکراتیك ـ ضد امپریالیستی با سرنگونی شاه تحقق نیافته ، اما گرایشش این بودکه این مسئله رابه افشاء،منفرد ساختن ونابودی تعداد نسبتا قلیلی ازارتجاعیون کهن ـ تحت ـ الحمایه آمریکا ـ تنزل دهد. بعبارت دیگر ، ا.ك.ا. گرایش داشت که پیشرفت یاتکامل این مرحله رادردرجه اول بعنوان مسئله ای کمی وتقریبا پروسه ای مستقیم الخط مورد نظر قرار دهد.

درانطباق بااین گرایش،ا.ك.ا. بدرستی رژیم پهلوی رابعنوان نماینده وتبلور منافع امپریالیسم وارتجاع دید ولی بطور نادرست بگونه ای به آن برخورد کرد که گویا یك رژیم ستمگر انگلی بوده ونسبت به تضاد اساسی جامعه ایران ، خارجی می باشد.

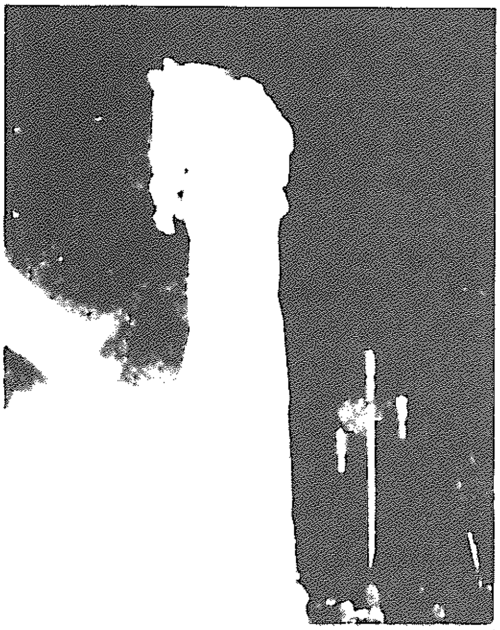
گرایشی قوی درسازمان موجود بود که پایه اقتصادی بحران جاری را در درجه اول به " تضادمابین اقتصاد سرمایه داری عقب نگاه داشته شدۀ بومی ایران باروابط تولیدی عقب مانده وغالب نیمه فئودالی حمایت شده ازطرف امپریالیسم " (که تمامادروجود شاه تجسم می یافت) تقلیل می داد ـ"تضادی که باغارت امپریالیستی وبحران امپریـ الیستی دراواسط دهه ۱۹۷۰ ترکیب شده وتشدید یافته بود ." درمقاله"انقلاب ایران وتکامل سیاسی آن" می‌خوانیم‌که: " طی سالهای ۵۶ ـ ۱۳۵۵ مقدمات بحران انقلابی وآغاز نبردهای بزرگ ازسال ۱۳۵۶ فراهم گشت .

لیکن درآخرین تحلیل،این بحران تظاهر برخورد شدید ودرهم کوبنده‌رشد سریع سرمایه داری ایران باروابط پوسیده ، ورشکسته وبه تباهی کشیده وعلاج طلب مناسبات نیمه فئودالی وحالت برزخی جامعه مابود که درچار ـ چوب وابستگی اقتصادمابه امپریالیسم که دراین رشد ممانعت وخرابکاری می کند،به حدت فوق العاده و زودرس رسید.

بدین سان بحران اقتصادی درون سرمایه داری ایران که‌باهجوم‌سرمایه ها وکالاهای امپریالیستی به بازار ایران ودست اندازی مؤسسات بزرگ وابسته برمؤسسات متوسط وکوچك درزمینه تولید وتوزیع پیونداشت،به تناقض اساسی جامعه ایران به شدت دامن زدو زمینه انفجار عظیمی رافراهم ساخت. " (حقیقت ۲۷ ـ صفحه ۱)

درچنین تحلیلی ، صفت مشخصه بحران اقتصادی که ایران رابلرزه درآورد ، نهایتاتظاهر تضاد بین سرمایهٔ بومی نوخاسته(وعقب نگاه داشته شده) باروابط نیمه فئودالی درون شبکه‌وابسته به امپریالیسم تعریف می شود.[۱]

حال آنکه پایه اقتصادی بحرانی که ایران رالرزاند، حدت یابی کیفی

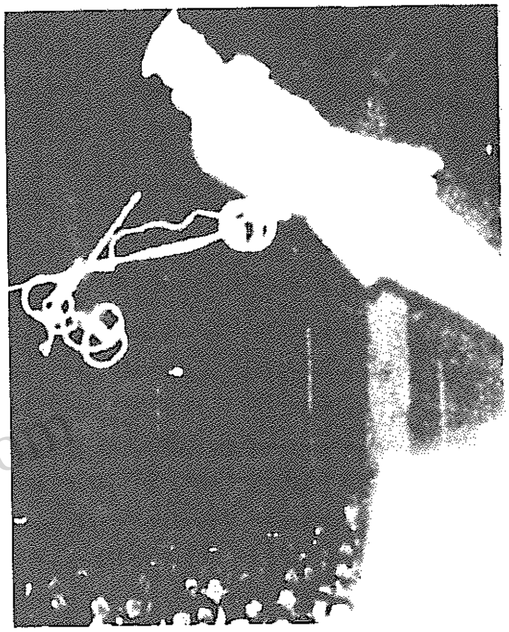




درجریان قیام انقلابی که به سرنگونی شاه انجامید، جوانان ایرانی رامی بینیم که درسنگرها کوکتل مولوتف درست می کنند.



تضاد های پروسه انباشت سرمایه امپریالیستی بود که بصورت تشدیدکیفی تضاد میان امپریالیسم وملل تحت ستم در شرایط معین اقتصادی ـ اجتماعی ایران بروز کرد . اتحادیه عملا درجه ادغام اقتصادیات ملل تحت سلطه درون دینامیسم انباشت جهانی امپریالیستی رادست کم گرفت وعمق ووسعت رابطه ساختاری وابستگی مابین امپریالیسم و



کشورهای تحت سلطه ـ که عملا کلید شکل گیری روابط درونی این جوامع است ـ رانادیده انگاشت . ما این مسئله را نمی دیدیم که وقتی امپریالیسم روابط عقب مانده نیمه فئودالی را در پروسه انباشت حفظ کرده ومورداستفاده قرارمی دهد، درعین حال میتواند ومی ـ باید نیروهای مولده رانیز دراین کشورهاتکامل دهد(کاری که غالبا به شیوه های " خطرناك " و" بی پروای " تحمیل جابجائی های عظیم جمعیت روستائی صورت می گیرد) . این اقدامات برپایه نیازهای انباشت سرمایه امپریالیستی است که انجام می پذیرد ودرتضاد بامنافع توده های عظیم این کشورها وتکامل اقتصادهای ملی جداگانه می باشد[۲]. ضروریات سلطه سرمایه امپریالیستی ، اقتصاداین کشورها راکلا معوج ووسیعا ناموزون میسازد (چنانکه رشد سرمایه گذاریهای عظیم متمرکز مدرن رامیتوان درکنار شیوه های بسیار عقب افتاده ـ که هردوی اینهاتحت سلطه سرمایه مالی بوده ومنابع کسب مافوق سود برای امپریالیستها محسوب می شوند ـ یافت) وعمیقا کشورهای تحت سلطه راازهرراهی که به تکامل مستقل کاپیتالیستی شبیه باشد، دور نگاه می دارد. همه اینها، فقط تضادهای بنیادین انباشت امپریالیستی (وبطور کلی تضادهای سیاسی ـ اقتصادی درسطح جهان) راتشدید کرده وآتشی بپا میکند که بقول معروف دودش بچشم خودشان می رود .

چنین وضعی بوجود آورندۀ شرایط مادی بسیار مساعد جهت پیشبرد منافع پرولتاریا وتوده های تحت ستم است ولی ازطرف دیگر درچنین شرایطی است که ملغمه ای ازنیروها وطبقات گوناگون بطور اجتناب ناپذیر پا به صحنه درگیریهای عظیم می گذارند. این پدیده ای جدید نیست که واپسگرایان ضد تمدن وآن نیروهائی که اساسا باید ارتجاعی بشمارشان آورد به مخالفت با امپریالیسم بر می خیزند[۳]. بطور مثال درسال ۱۹۲۰ لنین درپیش نویس تزهائی درباره مسائل ملی ومستعمراتی از"... لزوم مبارزه باپان اسلامیسم وگرایشات مشابهی که می کوشند جنبش آزادیبخش علیه امپریالیسم آمریکا واروپا راباتلاش درجهت تقویت موقعیت خوانین ، زمینداران ، آخوندها وغیره درهم آمیزند " صحبت می کند.

ولی آنچه درانقلاب ۵۷ کاملا"جدید" می نمود چگونگی قرار گرفتن این قبیل نیروهادرراس یك خیزش انقلابی توده ای سراسری (البته درائتلاف با سایر نیروهای بورژوائی) بود که عملا به سرنگونی حکومت مرکزی وصف بندی موجود نیروهای طرفدار امپریالیسم انجامید وموضع غالب دردولت جدیدرا ازآن آنان ساخت . این نیروها حکومتی درشکل مذهبی تشکیل دادند. حکومتی که برپایه اقتصادی کمپرادوری قرارداشته وبرمبنای نیاز حکام نوین اشکال وجوانب " شرعی " رانیز باخود بهمراه داشت . حکومت خمینی دریك دوره محدود کوشید به غرب وخصوصا آمریکا حالی کند که ازاین پس روابط با" سلطنت اسلامی " چگونه قراراست باشد وچگونه قرارنیست باشد. این سیاست خمینی درقبال امپریالیسم بهیچوجه ارتباطی به " نماینده خرده بورژوازی سنتی " بودن وی نداشت وکاملا به الزامات گوناگونی مربوط می شد که بحران انقلابی ایران ـ یا ضربات وارده برامپریالیسم ـ وهمچنین حاد شدن تقابل دوبلوك امپریالیستی رقیب به آنها تحمیل میکرد.

اینکه نیروهائی نظیر خمینی در راس جنبش انقلابی قرارگرفتند خود محصول شماری ازفاکتورهای سیاسی مهمی بودکه پایه مادی برعمق بحران شکننده ونتایج گسترده اقتصاد ناموزون وتحریف شده ایران داشت . آنهمه تغییر وتبدیلات درصنعت وکشاورزی که با پدیده مطلقه گری سیاسی واقتصادی باند دربار همراه شده وتوسط دستگاه بوروکراتیك عظیم ومتمرکز دولتی اعمال می گردید، نه تنها اکثریت عظیم توده های زحمتکش بلکه اقشار بسیاری که ازلحاظ موقعیت اقتصادی صاحب آتوریته بوده وازاقشار" ممتاز" به حساب می آمدند (اززمینداران بزرگ وکمپرادورها) رانیز درضدیت باباند پهلوی قرارداد. این الزامات انباشت امپریالیستی بودکه اقشار فوق الذکر را بخشا" کنارزده یاقدرتشان رابه میزان زیادی محدود ساخته بود. بحران عظیمی که دامنگیر سیستم جهانی امپریالیستی شد وبروز حاد آن درعرصه ایران سریعا چنین نیروهائی رابه عرصه کشمکش های سیاسی برای کسب قدرت پرتاب کرد. بنابراین درصفوف گسترده مخالفین رژیم شاه نیروهائی جای گرفتند که بدون شك خود هدف حمله یا مانع عمده ای درراه توده ها برای به انجام رساندن انقلاب دمکراتیك ضدامپریالیستی بودند، اگرچه برای آن دورۀ محدود ، هدف فوری حمله محسوب نمی شدند. درتاریخ ، این پدیده ای نادر نیست . دردوره جنگ ضد ژاپنی چین نیز چنین بود. مثال دیگری که ازبعضی جهات به مورد ایران شبیه تراست، واقعه سرنگونی رژیم سوموزادرنیکاراگوآ می باشد. درآنجا نیروهای مختلف طبقاتی ازجمله برخی نمایندگان کمپرادورها باسوموزا به مخالفت برخاستند.

امروز بسیاری ازآنها عوامل "کنترا" هستند. ودرمقابل، نیروهای نوع"فدائی" ساندینیست که توسط روسها پشتیبانی میشوند نیزبه کمپرادورهای نوین‌دررهبری رژیم بدل گشته اند. البته خمینی حتی درحادترین روزهای انقلاب هم نماینده نیروهای خرده بورژوا‌ـ نظیرآنان که امروزدرنیکاراگوا به حکام نوین کمپرادور بدل شده اند ـ نبود وبیشتر می توان وی راهمتراز باعناصرکمپرادوری که جریان " کنترا" راشکل دادند، قرارداد.

ازاین تقابلات ارتجاعیون نباید شگفت زده شد. چنین تقابلاتی همیشه رخ میدهد. این انعکاسی ازقانون آنارشی امپریالیسم است واین کشمکشهارانباید باتضاد میان امپریالیسم وطبقات خلقی یکی دانست.

این حقیقتی است که‌پایگاه‌توده ای خمینی ازمیان خرده بورژوازی سنتی و همچنین بخشهای دیگری ازمردم بود. ولی ازاین امر نباید نتیجه گرفت که او نقش خرده بورژوازی سنتی راباز ی میکرد یانماینده آن درقدرت سیاسی بحساب می آمد. مساوی پنداشتن پایگاه توده ای باخصلت طبقاتی به معنای آنست که هرشخصیت سیاسی‌راکه درمیان بخشهائی ازتوده هواخواه‌داشته باشد نماینده سیاسی آنان بحساب آوریم. حتی بافرض اینکه پایگاه محکم ومحبوبیت خمینی درمیان"خرده بورژوازی سنتی" قرارداشت، معرفی وی بعنوان نمایندهٔ بخش‌مهمی از روحانیت سنتی کاملا باعنوان" خرده بورژوازی سنتی " متفاوت است.

ازلحاظ تاریخی، روحانیت به پایه وروبنای فئودالی متصل بوده ودرخدمت آن قرارداشته است. دردوران‌حکومت پهلوی نیز روحانیت بعنوان یك نهاد (ونه بعنوان افرادی جداگانه ومنفرد) نمایندهٔ روابط طبقاتی حاکم ودرخدمت عنصرمهمی ازروابط نیمه‌فئودالی‌وهمچنین جنبه هائی ازروابط بورژوائی وبورژوا‌ـ کمپرادوری بود. امتیازات ویژهٔ سنتی ومهم آخوندها ازطرف امپریالیسم‌محدود شد واین کارخصوصا ازطریق " غربی کردن" چشمگیرایران‌دردوران‌حاکمیت خاندان پهلوی صورت گرفت. ولی بطور کلی تااوائل دههٔ ۱۳۴۰ روحانیت گروهی عاقبت بخیر ومؤثر باقی ماند. چرخ تشکیلات مذهبی ـ ازمساجد و زیارتگاه ها گرفته تامدارس مذهبی وصندوق های قرض الحسنهٔ اسلامی ـ بوسیله مالیات های " شرعی " مذهبی از مؤمنین پردرآمد(بخصوص تجار ثروتمند، سوداگران بازار، بزرگ مالکان و.....) وازطریق موقوفات مذهبی می چرخید. قبل ازدههٔ ۱۳۴۰ رژیم روی دست آتوریتهٔ سنتی بلند شدواین آتوریته راکاهش داد. اینجا بودکه رودرروئی های حادی بوجود آمد، ولی این نهاد(نه فقط بخش هائی که بطور مستقیم بادربار ارتباط داشتند، یا فقط آن آخوندهائی که توسط دولت در پست های محلی گماشته شده بودندو.....) بلکه بمثابه یك کل درخدمت ارتجاع حفظ گردید وبمیزان زیادی برآن تکیه شد تاازقابلیتش جهت حفظ وضعیت کمپرادوری موجود درمقابله باستمکشان استفاده شود. مسلما بخش هائی از روحانیت سنتی بندهای محکمی با اقشاری ازخرده بورژوازی سنتی داشتند، ودریك مفهوم حتی " درخدمت" منافع این اقشار بودند. ولی چیزی که ا.ك.ا.گرایش به چشم پوشی ازآن داشت، این بود که "خدمت" فوق‌الذکر نیز بطور کلی درچارچوب روابط طبقاتی موجود درجامعه انجام می پذیرفت ونهایتا درخدمت آن قرارداشت واگر بخش هائی ازاین روحانیت رادرارتباط با موقعیت طبقاتیشان (موقعیت اقتصادی،خاستگاه طبقاتی....) می شد درتعریفی کوته بینانه ،" خرده بورژوازی " معرفی‌کرد، امااین موقعیت به نقش اجتماعیشان و آن روابط طبقاتی که بعنوان یك نهاد نمایندگیش کرده ودرخدمتش بودند، ربطی نداشت. بحث اتحادیه باتاکید بر موقعیت اقتصادی ملای " فقیرتری " که خمینی باشد، درغلتیدن به تحلیل اقتصادی عامیانه ای بودکه گرایش به نادیده گرفتن روبنا وسیاست بطورکلی داشت.

درآغازدههٔ ۱۳۴۰، رژیم وارد تقابل حادی بابخش های مهمی ازروحانیت ودر عین حال بابخش های مهمی ازجامعه شد. این مسئله کاملا باالزامات " انقلاب سفید" وسایرتغییرات تحمیلی‌امپریالیستی درایران مربوط می گشت. این‌تحولات ـ وتدابیر سیاسی اتخاذ شده برای اجرای آنها(انحلال مجلس ،"اعطای"حق رأی به زنان و...)ـوقوع آشوب بزرگ وقیام سیاسی راتسریع کرد. بسیاری از اقشار خلق دراین دوره گامهائی مشخصا سیاسی درمخالفت بارژیم برداشتند. اما بخشی ازمخالفتهادرآن دوره بیان آشوب وتضاد میان طبقات ارتجاعی درروبا ـ روئی بااین تدابیر بود. اگرچه عمده مالکان بزرگ ارضی که درابتدا با رفرم های امپریالیستی مخالف بودند، بالاخره " جلب" یاخنثی شدند ـ عمدتا ازطریق تبدیلشان به بخشی ازطبقهٔ بورژوازی کمپرادور‌ـ ولی بسیاری از فئودالها بواسطهٔ قدرت سیاسی واقتصادی کمترشان ، عمدتاکنار زده شدند ودر بخش وسیعی ازدهات ، آتوریته های‌نوین روستائی که بشکلی مستقیمتر ازجانب رژیم حمایت می شدند،جایگزین آتوریته سنتی گردیدند. نتیجه آنکه، بسیاری از کسانیکه باروابط نیمه فئودالی بند داشتند،ازمواضع قدرت وموقعیت ممتاز برکنار شدند.

مضاف براین ، تدابیر فراوانی ازجانب شاه باهدف مستقیم استحالهٔ آتوریته مذهبی سنتی اتخاذ شد واقدامات نظیر" اعطای حق رأی به زنان" نیز بطور غیرمستقیم قدرت این آتوریته را تقلیل می داد. شاه عملا بعد ازقیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تازمان برسرکاربودنش ، به این حملات مستقیم وغیرمستقیم خود علیه ساختار آتوریتهٔ مذهبی ادامه داد. ظهور خمینی بعنوان یك شخصیت بسیار مهم درصحنه سیاسی ایران ، محصول این تغییروتبدیلات امپریالیستی،وعکس‌ـ العملی به تدابیر سیاسی اتخاذ شدهٔ منتج ازآن بود.

ارزیابی‌ازخمینی بعنوان نماینده ملایانی که درخدمت وحافظ نظام کمپرادوری هستند، اساسانه برپایه این واقعیت که او یك آخوند عالیرتبه است، بلکه برمبنای محتوای واقعی برنامه اش ـ حکومت اسلامی‌ـ وفراخوان تأسیس یك تئوکراسی درجهت تقویت وتحکیم سنگر روحانیت دردولت وجامعه،

وهمچنین باتوجه به نیروهائی که حول این برنامه گرد آمدند، می باشد.

خمینی عملا بخاطر پیشقدم شدنش درارائه یك برنامه جهت حکومت‌مذهبی درمیان آخوندها برجسته گشت،وبرنامه وی چیزی نبود جز ترجمان آخوندی سرمایه بوروکرات.(۴)

بحث ماابن نیست که تضاد و مخالفت خمینی باآمریکا وبطور مشخص رژیم پهلوی عوامفریبی بود. واقعیت تاریخی این است که امپریالیستهاعملا موقعیت ونفوذ بخشهای مهم ووسیعی از نیروهای ارتجاعی رابه تحلیل بردندو سیر وقایع آنچنان بودکه بخشهای‌وسیعی ازارتجاعیون ـ برای محافظت ازنظام واحیای مواضع ازکف رفته خود ـ تحت لوای جمهوری اسلامی وقانون ونظم‌اسلامی وبرای " نجات ایران " به موج اپوزیسیون شاه پیوستند.

مضاف برمسائلی که در مورد پایهٔ مادی ظهور امثال خمینی[و همینطور"ضد ـ امپریالیسم"وپایهٔ گستردهٔ توده ایش]مطرح کردیم،سه فاکتور سیاسی بسیار مهم نیزدر مهم شدن خمینی در جریان انقلاب نقش ایفاء نمودند:

۱ـ آخوندهانه تنها سازمان یافته بودند ـ وباپخته شدن بحران انقلابی سریعا متشکل ترنیز شدند ـ بلکه ازآغاز دهه ۱۳۴۰ وخصوصا باظهور بحرانی که به قیام ۵۷ منجرشد، برنامه خودراترویج کردند، که این امر بیان تشکیلاتی نیز یافت . وسعت پایه توده ای خمینی بابرخی اقدامات روبنائی رژیم (حملات شاه علیه فرهنگ اسلامی سنتی واستحاله آتوریته مذهبی) نیز ارتباط داشت . کششی خودبخودی نیز میان بسیاری ازاقشار خلقی به حمایت از اسلام بوجود آمد زیرا اسلام ازطرف حکومت " زیر ضربه"بود. برای این اقشار تشکیل ائتلاف حتی بابرخی از عقب مانده ترین عناصر سنت گراعلیه رژیم شاه مطرح گشت . این چنین بود که نمایندگان گرایشات بورژوادمکرا ـ تیك درمیان مردم باخمینی همراه‌شدند واین امر خود به گسترش پایه توده ای و افزایش محبوبیت وی درمیان توده ها کمکی شایان نمود.

۲ـ پرولتاریای بین المللی بنابه دلائلی که پیشتر ازاین گفتیم بغایت ضعیف بوده ونمی توانست بمثابه یك نیروی قدرتمند مادی تأثیرات سیاسی ـ ایدئولوژیك خودرابر روند انقلاب ایران بجای گذارد .

۳ـ امپریالیسم آمریکا به نوعی‌از شل کردن دهنه نیروهای وفادار خود درارتش ـ به‌آن شکلی‌که‌انتظارش‌می ـ رفت ـ علیه انقلاب " خودداری " کردتا ازریسك مواجهه باوضعیتی نهایتا غیر قابل کنترل (بدین مفهوم که دست شوروی هابیش ازحددراوضاع بازشود یا گسستی تعمیق یابنده بوقوع بپیوندد) بپرهیزد. این امرخودناشی ازعمق بحران ودامنه تاثیرات آن بود.(۵)

رفیق باب آواکیان صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی‌ـ آمریکا ـ درمقالهٔ " درسهائی ازانقلاب ایران" این مسئله رابدرستی چنین تحلیل می کند :

" امپریالیستها خودکامهائی بر ـ داشتند تااین امر(انقلاب ایران) در نقطه ای مشخص ، وبنوعی درکوتاه مدت " حل گشته " وهمچنین نیروهائی راکه می توانستند باآنها کارکرده وراحت‌تر مستحیلشان سازند، تحت فشار قرار داده وجدبشان کنند ـ یابخشاجدبشان کنند ـ تااین نیروها درپیشاپیش حرکت قرارگرفته وبقدرت دست یابند."

سازمان ما درتحلیل خود ازرابطه خمینی باکل انقلاب دمکراتیك وضد ـ امپریالیستی دچار لغزش شد. اگر چه حمایت وهمبستگی باجنبش توده ای ضد شاه که بطور عینی تحت رهبری خمینی قرارگرفته بود، درآندوره لازم‌می نمود واگرچه مطرح نکردن خمینی بعنوان هدف فوری حمله درآن شرایط صحیح می بود، اما ا.ك.ا.عملا منکر ارتجاعی بودن خط وبرنامه کلی خمینی شد. برداشت های نادرست ازواقعیاتی چون محبوبیت وسیع خمینی دربین توده،و دسایس امپریالیستی وتضادهای میان حکومت وی وقدرتهای غربی تاثیرات عمیقی برخط وسیاست ا.ك.ا.برجای گذاشت تابدانجا که وظیفه مرکزی پرولتاریا مبنی برکسب قدرت سیاسی ازطریق قهرراازدستورکارخویش عملا بکناری نهاد. نتیجتا سازمان ماقادربه ترسیم خط فاصل عمیق وروشن میان برنامه ونظرگاه خود بابینش طبقات دیگرـ وخصوصا آنان که قدرت راغصب کرده بودند ـ نشد وبواسطه عدم تدوین موضع مستقل پرولتری امکان بسیج توده ها تحت رهبری خویش راازدست داد.. این انحرافی عمیق دربرخورد به رسالت تاریخی کمونیستها بودکه ارتباطی به تحلیل نادرست ازجایگاه طبقاتی خمینی نداشت ، زیرا حتی اگر وی واقعا نماینده همان" خرده‌بورژوازی سنتی " ـ یاحتی بخشهائی رادیکالتر ـ نیز می بود، این امر نمی بایست در وظیفه مرکزی ماتغییری ایجاد کند.

تجربه انقلاب ایران وظهور پدیده ای همانند خمینی تنهاشاهدی بر پیچیدگی پروسه انقلاب درعصرامپرـ یالیسم بوده وتأکیدی براین امر است که پرولتاریای آگاه درهیچ دوره ای از پروسه انقلاب نباید استقلال طبقاتی خودراازدست داده وبدرون جریان خودبخودی کشیده شود.دنباله‌روی ازسیر جریانات خودبخودی وازرهبری طبقات غیر پرولتری خودرادرشکل تز ا.ك.ا.ـ مبنی بر" فشارسیاسی برحاکمیت" بمنظور " بیرون انداختن جناحهای ارتجاعی ، منفرد نمودن سازشکاران‌و رادیکالیزه کردن جناح ضد امپریالیسم"(۶) ظاهر ساخت وعنوان" پوست انداختن هیئت حاکمه " بخودگرفت . برمبنای‌این تز بود که سازمان مانصیحت وانتقاد از " ناپیگیری خرده بورژوازی ضد امپر ـ یالیست درقدرت " برسراین یا آن موضع واقدام راپیشه کرد وبطور نمونه حقیقت ارگان سازمان دربرخورد به " خطرکودتای امپریالیستی ونقش ارتش درانجام آن " چنین نوشت :

"کمونیستها هرگز براین عقیده نیستند که افراد ، گروهها وطبقات اجتماعی ازابتدا تجربه همه کارها رادارند، وهرگز مخالف این نیستندکه آنها ازتجربیات خویش درس بگیرند بلکه بالعکس . ولی تاریخ همین یك تجربه را درپیش روی مامی گذارد ؟ و ویژگی کمونیستها وطبقه کارگراینست که ازتجربیات خود ودیگران بدرستی درس می گیرند. نیروهای انقلابی با توجه به تجربیات متعدد چه درکشور خودمان وچه درکشورهای دیگر،ازتجربه

مصدق ، تجربه آلنده درشیلی ، سوکارنو در اندونزی و . . . . . بودکه فریاد بر ـ می آوردند وهنوز هم بر می آورند کــه اینگونه ارتشها کودتا کرند ـ حال فرق نمی کند که اسمشان اسلامی باشد یــا ملی ویاهرچیز دیگر . . . ولی کجابودآن گوش شنوا! درآن موقع گوشها مشغــول شنیدن یاوه های سازشکارانه بورژوا ـ لیبرالها بود وزبانهامشغول تکفیــــــر انقلابیون ، آیااینطور نبود آیت اللــه خمینی ؟"

(حقیقت ۸۲" آیت الله خمینی، روحانیت ، وتجربه قدرت"ـ صفحــه ۵)

نقل قول فوق ازمقاله ای اورده شده که مضمون اصلیش راافشاکری وانتقاداز خمینی (چیزی که عملا درادبیــــــات سازمان درآندوران نادر بود) تشکیــل می داد . ا . ك . ا . دراینجا تجربه مصدق، شیلی واندونزی راعلم کردتا" نرمــش غیر عاقلانه " خمینی درقبال نهادهــای ارتجاعی دست نخورده ازدوره شــاه را مورد نقد قراردهد وخطرک.دتای ارتـش رابه خمینی گوشزدنماید . ا . ك . ا . اگـر چه به یکسری وقایع تاریخی بدرستــی اشاره میکرد،ولی عملا ازپرداختن بــــه دروس اساسی ومرکزی این تجــــارب اجتناب می ورزید . ونتیجتا راهــی را ترویج می کرد که اساسا تفاوتی بـــــا اشتباهات بغایت راست واپورتونیستی رهبری حزب کمونیست اندونــــــز ی نداشت . اگر چه سازمان ماگــــــذار مــالمت آمیز یاپارلمانتاریسم راتبلیــغ نمی کرد ولی این سیاست اپورتونیستــی شکل مشخص خودرادرنوع پوشیده تــری ازبرخورد ساز شکارانه به حاکمیــــت نمودار می ساخت . ا . ك . ا . توده هــــا را به مبارزه کردن وهشیاری انقلابــــی داشتن فرا می خواند ، تاازاین طریــق حکومت (یا"بخشی " ازحکومت)تشوین یاوادار به عمل درجهت منافع خلق یـــا ملت گردد! ازاین نسخه اگر چه بـــوی تعفن راه پارلمانی به مشام نمی رسید ـ که این امربحد زیادی باعدم همخوانــــی خمینی با" اموریارلمانی " مربوط میشد!ـ امادرواقع توهم بورژوادمکراتیکــــی را نسبت به ماهیت دولت رواج مــی داد : این توهم که دولت بنوعی می تواند (در کوتاه مدت) هم توده ها وهم ارتجاع را نمایندگی کند . این یعنی نفی نمایند ـ گی مناسبات اجتماعی خاص ازســــوی دولت ونقش مشخص آن بعنوان ابــزار دیکتاتوری طبقاتی . خط سازمان مادر دوره[۱] مورد بحث مانند حزب کمونیست اندونزی درمورد مسئله سرنکونــــــــی مسلحانه ماشین دولتی ولزوم استقـــرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ودهقانــان جهت سرکوب تمامی طبقات ارتجاعــی دچار التقاط بود . ا . ك . ا .همواره از ـــ اینکه پیشبرد انقلاب نهایتا " محتــاج" رهبری وحاکمیت پرولتاریاست صحبـت می کرد، اماهمزمان به ترویج این توهم می پرداخت که درپروسه انقلاب میتواند فازی بوجود آید که تحت آن تعییـــــن خصلت طبقاتی دولت امکان پذیرنباشد[۴] سازمان ماپایبند این اصل که یاباید انقلاب راعلیه روابط مالکیت ومناسبات اجتماعی موجود دامن زد ویابــه وارث و حامی آن مناسبات تبدیل شد ، نماند . درعوض به توجیهاتی نظیر دمکراتیـــك بودن مرحله انقلاب ولزوم " شراکـــت پرولتاریا با سایر طبقات " درقـــدرت سیاسی روی آورد . ا . ك . ا این واقعیت راکه درمرحله دمکراتیك ـ ضد امپر ـ یالیستی انقلاب ، پرولتاریا بمفهومی با سایر طبقات ـ حتی درپاره ای مواردبا نیروهای بورژوازی ـ می تواند"درقدرت شریك شود" رامداوما تکرار میکردولی یك نکته اساسی دراین " شراکـــت " یعنی رهبری پرولتری رانادیده انکاشت سازمان مبارزه برسراین مسئله که،چــه کسی دیگری رارهبری خواهدکـــــرد ـ مبارزه ای کاملا حیاتی، خشن وحتــــی خونین ـ رابه پاره ای انتقادات نهایتا مسالمت آمیزتقلیل داد .

ازنظر ا . ك . ا دیکتاتوری دمکرا ـ تیك نوین شکلی ازدیکتاتوری پرولتاریا معنا نمی داد ومعلوم نبود اگرایــــــن واقعیت ، مضمون دولت انقلابی دمکرا ـ تیك ـ ضد امپریالیستی نباشد،چکونــه کذار به مرحله سوسیالیستی امکان پذیر خواهدبود . درمقابل ، اتحادیه ازبیــان این نکته که حاکمیت بورژوازی (یـــا حتی " خرد بورژوازی ") معنائی جــــز دیکتاتوری بورژوازی ندارد طفـــــره می رفت واین مسئله که هردیکتاتـــوری بورژوائی تحت شرایط امروزی جهـان ، ناگزیر درخدمت امپریالیسم وارتجــاع قرارمی گیرد را عملا نفی می کــــرد . واقعیتی که سازمان مامی بایست می دید ـ که ندید ـ ایـــن بـــود که خمینی به محض استقرار وتحکیم حکومتش بطـور عینی نماینده سیاسی روابط اجتماعــی موجود (مناسبات کمپرادوری حاکم کـه صفت مشخصه جامعه ایران بود)کردید .

خلاصه کنیم، ا . ك . ا .نیز همانند بسیاری ازجریانات کمونیستی درتاریخ ج ب . ك . به نمونه تراژیك نیروئـــی تبدیل شده بود که بهنگام ظهــــــور فرصتهای انقلابی،تسلیم مقوله ای بنــام " اراده خلق " گشته ، درمقابل جهـــل بخشهائی ازتوده وتأثیر طبقات بیگانه برآنها سرتعظیم فرودآورده وازرسالت تاریخی خود مبنی بر رهبــــری انقلاب چشم پوشید . ا . ك . ا . گرفتــار منطقی شده بود که پایه دردرکی تحریف شده ازآموزش های مائو درباره جبهه متحـد داشت . اتحادیه ازسیاست جبهه متحد مائوتسه دون تنها عبارت " پرولتاریــا تمام کسانی راکه می توانند درمرحلـه دمکراتیك ـ ضدامپریالیستی انقــلاب متحد شوند ازجمله بورژوازی میهــن ـ پرست (وکاهی حتی عناصر ارتجاعــی) رامتحد میکند " رابرداشت می کـرد (آنهم بصورت تجریدی) . حال آنکـه کنه خط وسیاست مائوتسه دون وخدمات تئوریك وعلمی وی درمورد چکونکـــی برخورد پرولتری به مسئلهٔ ملــــــی و مستعمراتی براین نکته استوار بودکـه پرولتاریا چگونه میتواند انقلابــــی را که نیروهای کوناکون ازجمله نیروهــای بورژوازی مجبورند درآن شرکت کنند رهبــــری کرده وآنرادرجهت منافـع طبقاتی خویش سمت وسو دهد . تــلاش آکاهانه نکردن برای اعمال رهبــــری پرولتری معنائی جز دنباله روی عملی ـ و به میزان فراوانی سیاسی ـ ازطبقات غیر پرولتری نمی توانست داشته باشدو برای سازمان مانیز نتیجه ای جز ایــن نداشت .

پاورقیها

ا ـ این درك بمیزان زیادی به تئوری بحران عمومی کمینترن ، خصوصا " تئوری رکــود" متکی است (" امپریالیسم نه میخواهدونـه

میتواند سرمایه داری را رشد دهد و استخراج حداکثر مافوق سود امپریالیستی در گرو ممانعت از رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه اش میباشد") جدا از اینکه این تحلیل اتحادیه بسیار مکانیکی وغیر علمی بوده وبر شناخت درست از کارکرد سیستم امپریالیستی ومناسباتش با کشورهای تحت سلطه تکیه نداشت ، درعین حال بیان گرایشی بورژوا- دمکراتیک و ناسیونالیستی درمیان صفوف یك نیروی م - لامی دریك کشور تحت سلطه نیز بود - گرایشی که درجنبشهای مختلف ودرمیان نیروهای مختلف م . ل.پایه داشته است .

۲ - این تحلیل ، بابرداشتهای نادرستی که تحت عنوان " تئوری وابستگی " درمورد رابطه میان ملل ستمگر وتحت ستم درعصر امپریالیسم مطرح میشود ، متفاوت است . درتئوری رایج وابستگی ، اساسا" رابطهٔ ساختاری میان امپریالیسم وکشور تحت سلطه بعنوان یك رابطهٔ تولیدی واقعی نفی میشود وبه مقولهٔ غارت درمحدودهٔ گردش، تقلیل می یابد .

۳ - [اگرچه ، دعوت خمینی درجهت واقعا ایجاد کردن یك دولت مرکزی تحت کنترل روحانیون ، یعنی تئوکراسی کامل، بنوعی تازگی داشت .]

۴ - این برنامه ای بود که خمینی نخستین باردر دههٔ ۱۳۳۰ شروع به تدوین آن کرد - البته بدون اشاره به برکناری سلطنت - ودردههٔ ۱۳۴۰ آنرا بطور کاملتر ارائه داد. حزب جمهوری اسلامی - تحت رهبری روحانیون شناخته شده نماینده کمپرادورها ، فئودالها وغیره - فشرده ٔ سیاسی آنرا ، اختیار کرد.[شماربسیاری از روحانیون ، بویژه درمیان رده های بالای روحانیت ، بطور ضمنی وحتی بعضی قاطعانه ازشاه تامقطعی که سرنگونیش حتمی شدحمایت کردندوپس از آن - به استثنای بعضی هامثل شریعتمداری - از خمینی حمایت کردند. درواقع ، خمینی درمیان روحانیت نخستین کسی بود که برنامه ای تئوکراتیك ، یعنی حاکمیت واقعی روحانیت ، راارائه داد.خمینی بخش زیادی ازکتاب خود(حکومت اسلامی) راکه دردههٔ ۱۳۴۰ برشته تحریر درآورده بود ، به پلمیك علیه تعبیر سنتی شیعه - که معتقداست " حکومت الهی " تاظهور " امام غایب " برروی زمین ، ممکن نیست - اختصاص داد.]

۵ - خمینی هنگامیکه درتبعید بسرمی برد، ودرگرهگاه تعیین کننده شورش که به انقلاب منتهی شد، ازتوده ها خواست که دست از خیزش بردارند . اگر خمینی میتوانست کنترل خودرابرخیزش توده ای بنمایش گذارد وامپریالیستهاهم با توجه بدین قدرتنمایی وکنترل برتوده ها این احازه رابه او میدادند، آیا این امکان وجودداشت که خمینی بدون انقلاب به قدرت برسد ؟ بیشك ، این نکته محتاج بررسی بیشتری است ؛ چراکه روند واقعی حوادث اجازه این عرض اندام رابه اونداد. مسائل " بسیارعمیق " شده بودند وتوده هاازپیشنهاد عقب نشینی او تبعیت نکردند ، بلافاصله پس ازکسب قدرت توسط نیروهای خمینی ، درحالیکه بسیاری ازنزدیکترین ووفادارترین نیروها به رژیم پهلوی، زندانی ، اعدام ویامجبور به تبعید شدند، تلاشهای شدیدی توسط حکام جدید تحت رهبری خمینی درجهت حفظ دستگاه ارتجاعی دولت آغاز شد: ارتش شاهنشاهی " تطهیر" شد، بسیاری از فرماندهانش مجددا بکارگمارده شدند ، وبوروکراسیش دست نخورده باقی ماند. بسیاری ازارگانهای دولتی نیز دست نخورده باقی ماندند. وزارتخانه های جدید تحت مسئولیت نمایندگان طبقات ارتجاعی آغاز بکارکردند.عفوسخاوتمندانه ای شامل حال ساواکیهای سابق شدواین جنایتکاران انجام همان وظایف قبلی راایندبارباباز سازی ساواك تحت نام ساواما، بعهده گرفتند. توده هابلافاصله خلع سلاح شدند. . . .

۶ -[اگرچه اتحادیه بعضی اوقات درمورد مسئله " قدرت سیاسی " درنشریاتش بحث مینمود، اماکمتر درموردمسئله دیکتاتوری انقلابی کارگران ودهقانان ، صحبت میکرد، حذف " دیکتاتوری" پابپای باج دهی به قصد"توهین"نکردن به احساسات دمکراتیك ویاشایداسلامی پیش رفت .یا بایدعلیه مناسبات مالکیت ومناسبات اجتماعی موجودانقلاب رادامن زد،یااینکه به وارث وتقویت کننده این مناسبات بدل شد. تاریخ نشان داده است که پرولتاریا برای درهم شکستن ماشین ارتجاعی‌دولتی ، نمیتواند به " متحدین بالقوه " که اکنون دردولت جای گرفته اند،اتکاء کند - هر چقدر هم که ازنیات " ضد امپریالیستی" ویاپایگاه " مردمی " برخوردار باشند. پرولتاریادرصورت تبدیل شدن به بخشی ازدولت ارتجاعی ومناسبات اجتماعی ارتجاعی نمی تواند به هیچ نحو" ورای" آن قرار گیردومنافع خلق رابه پیش راندحتی‌نمایندگان راستین‌پرولتاریای انقلابی-مثل حزب کمونیست اندونزی - نمیتوانند " مافوق " ماهیت طبقاتی دستگاه دولتی که به آن " پیوستند" قرار گیرند، آنهانمیتوانند قدرت سیاسی رابانمایندگان طبقات کمپرادور وفئودال " شریك " شوند ، دردستگاه ارتجاعی دولت بورژوایی وارد شوند وبه " تقویت جنبه مثبت"علیه "جنبهٔ ارتجاعی "،بپردازندآنچه گفته شد، حتی درموردنیروهائی که فئودال -کمپرادور نبوده بلکه دمکرات انقلابی‌بوده اند -سابقا حتی‌درپوشش"مارکسیستی "-نیزصادق است . آنها باحفظ همان دستگاه دولتی و قرار - گرفتن دررأس همان مناسبات ارتجاعی اجتماعی‌مناسبات ارتجاعی‌مالکیت ،به طبقات ارتجاعی‌نوخاسته‌جهت حفظ‌وتحکیم‌نظم کهن منجمله ازطریق قتل عام انقلابیون راستین؛ تبدیل میشوند. پیشبرد چنین سیاست انحرافی توسط نمایندگان راستین، پرولتاریا امکانپذیرنیست مکر اینکه ازمنافع اساسی پرولتاریا واصول اساسی‌مارکسیسم- لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، دست بشویند.

بیانیه‌جنبش انقلابی‌انترناسیونالیستی، سیاست صحیح برخورد به جبهه های " ضد امپریالیستی " را چنین فرموله میکند: " کلید پیروزی انقلاب دمکراتیك نوین ، عبارتست ازنقش مستقل‌پرولتاریاو توانائیش دراعمال هژمونی بر مبارزهٔ انقلابی ازطریق یك حزب مارکسیست - لنینیستی .تجربه بارهانشان داده است که حتی هنگامیکه بخشی از بورژوازی ملی به جنبش می پیوندد ، نمیتواند انقلاب دمکراتیك نوین‌رارهبری کند - به اتمام رساندن آن ،که جای خود دارد . بهمین شکل، تاریخ مؤید ورشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی"(یا " جبهه انقلابی" متشابه) که تحت رهبری یك حزب مارکسیست - لنینیستی نباشد، حتی اگراین جبهه یانیروهای درون آن رنگ ولعاب " مارکسیستی" (فی الواقع ، شبه مارکسیستی) بخود بگیرند. اگرچه این تشکلهای انقلابی مبارزات قهرمانانه ای رارهبری کرده‌و حتی ضربات قدرتمندی بر امپریالیسم وارد ساخته اند، ولی ثابت کرده اند که ازنظر ایدئولوژیك وتشکیلاتی قادر به مقاومت دربرابر نفوذ امپریالیستها و بورژوازی نیستند. حتی درجاهائیکه این نیروها قدرت سیاسی رابکف آورده اند، نتوانسته اند تحول انقلابی همه جانبه در جامعه را به پیش برند ودیر یازود به آنجاختم شده اندکه یاتوسط امپریالیستها سرنگون شده ویاخودبه یك قدرت حاکمه ارتجاعی جدیددراتحادباامپریالیستها ، بدل گشته اند."]

نقد کتاب

در بارهٔ رهایی زن و پیشروی بسوی کمونیسم

می گویند :
"دختر!تو کمونیستی! "
و من میمیرم،و میدانم که
هیچگاه به "زان جیو*" تسلیم
نخواهم شد.
و خواهیم دید که پیروزکیست
و مغلوب،کدام
اینك گلهای سپید پژمرده
میشوند،
حال آنکه گلهای سرخ ما
میشکوفند ناگهان
همچون انفجار

– سرودهٔ یك رهبر کمونیست زن
در آستانهٔ اعدام بدست رژیم
آمریکائی گومیندان

نوشتهٔ : ی.ب.

انقلاب به تعویق افتاده :
زن درچین معاصر
نوشتهٔ : ماجری ولف (انتشارات دانشگاه
استانفورد، ۱۹۸۶)
پدرسالاری وانقلاب سوسیالیستی درچین
نوشته: جودیت استیسی (انتشارات
دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۸۳)
زن درروستاهای چین : سیاست درمورد
زنان قبل وبعدازانقلاب فرهنگی
نوشته : ویبکه همل ،وپیاسیندبیری
انتشارات هومانتیز لندن ، ۱۹۸۴)

سه اثری که دراینجا مورد بررسی قرارمی گیرند، ارائه دهندهٔ انتقادات بزرگی ازخط مشی وپراتیك حزب کمونیست چین (ح.ك.چ) ،دررابطه بارهائی زنان میباشد. متاسفانه درست در زمانیکه رژیم دن سیائوپین سرمایه داری راباتمامی دهشتناکیش مثل تجاوزجنسی وحتی خفه نمودن نوزادان دختر، احیا کرده است، هیچ کدام ازاین سه اثربه خط مشی ارتجاعی این رژیم حمله نکرده، درعوض خط مشی صحیح مائوتسه دون و تجربهٔ راستین ساختمان سوسیالیسم در چین راهدف قرارداده اند. دوکتاب از سه کتابی که دراینجابررسی میشوند (کتلبهای استیسی و ولف) تلاشهائی مشخص برای تصحیح آن چیزی است که استیسی آنرا"تفاسیرخوشبینانه ازرهائی زنان درجمهوری خلق چین "،می‌نامد. آنهاپیشروی بیسابقهٔ زنان تحت رهبری مائوو ح.ك.چ درجهت رهائی زنان را ترسیم نکرده ،بلکه اتهاماتی مبنی بر تعویق مداوم رهائی زنان یاخیانت آشکار کمونیستهابه این امربواسطهٔ اقدام به رشد بیشتر"پدرسالاری " سنتی ، راپیش میکشند سومین کتاب (نوشته دونویسندهٔ دانمارکی بنام همل وسیندبیری)،مبارزهٔ دوخط مشی برسرمسئله زنان درچین از۱۹۵۹ تا۱۹۷۶ راموردبررسی قرارمیدهد. آنها استدلال میکنندکه اگرچه اختلافاتی میان کمپ رویزیونیستها وانقلابیون موجودبود ، ولی این اختلافات اساسی نبوده ودرمورداهمیت نیروهای رویزیونیستی بعنوان مانع پیشرفت رهائی زنان،اغراق شده است. درعوض،آنهااین مسئله راکلاً به یك "ابهام" اساسی درخط مشی ح.ك.چ نسبت میدهند.

کتاب ولف ،یك انسان شناس اجتماعی، عمدتابرپایه تحقیقات داخلی،ازجمله مصاحبه هائیکه در۸۱-۱۹۸۰ ،درچین صورت گرفته ،نوشته شده است. کتاب استیسی قصدداردمنابع ثانوی رابرای رسیدن به یك درك تئوریك ازمسئله زنان درچین سنتز نماید. هردوکتاب تفاسیرمتجانسی ارائه می دهندکه عموماهمان عرصه رادربرمیگیرند وعمدتادرتفاسیرشان ازمقاصدانقلابیون چین باهم متفاوت هستند. همانگونه که ولف توضیح میدهد،"اختلاف استیسی ومن برسرآن است که انقلابیون چین به چه میزان قصدشکل دادن جامعه نوین خودبر پایهٔ پدرسالاری کهن راداشتند. استیسی

* نام یکی از سران محلی گومیندان



چیانگ چین، یکی ازعمده رهبران انقلاب فرهنگی که متعاقب کودتای ارتجاعی به زندان افکنده شد.

مصرانه استدلال میکندومعتقداست که ح.ك.چ مفاهیم پدرسالارانه رابرای پیروزشدن دریك انقلاب ودگرگون کردن جامعه بکاربرد. من بابکاربردن همان شواهداستدلال میکنم که رهبری امیدواربودزنان وجوانان راازسلطه شیوه پدرسالاری برهاند، امابخاطرمحدودیتهای فرهنگی خویش ،باشکست روبرو گشت. علیرغم نیات خوبشان ،عینك پدرسالارانه آنهاآلترناتیوهائی راکه ممکن بودتاریخ چین وآینده فمینیسم بین المللی راتغییردهد، ردوانکارکردند" هرسه نویسنده انقلابیون چین رامتهم میکنندکه آنهاهرگزبطوربنیادی موقعیت تبعی زنان باتقسیم کارجنسی رابه مبارزه نطلبیدند.

این سه اثربخشی ازروندبزرگتری است که ازچندسال پیش بوجودآمده ودر مخالفت باحکم درستی حرکت میکند که وسیعاً طی دهه ۶۰ و ۷۰ درمیان انقلابیون وبسیاری دیگرازکسانی که حامی رهائی زنان بودند،پاگرفت. نظردرست براین باوربودکه انقلاب چین شاهدیك چرخش بیسابقه وزیروروکننده درجایگاه سنتی زنان درجامعه بود. مسلمادرآن زمان نیز آثاری شبیه به کتب موردبررسی ما وجود داشتند. اماآنهاعمدتادرموضع دفاعی بودند، این آثاراغلب درقفسه های کتاب‌فروشی‌هاودرپشت کتابهایی مانند"زنان نگهدارندهٔ نیمی ازآسمانند" وکتابهای دیگری ازاین قبیل ،که حاوی گزارشهای دست اولی ازوضعیت زنان چین بودند، خاك میخوردنداین امرعلیرغم دیواردروغ وسکوتی بودکه بورژوازی جهانی سعی در کشیدن بدورچین داشت. آنچه که در دوران انقلاب فرهنگی درچین بوقوع پیوست، بیسابقه بود: ستادهای انقلابی در حزب درجهت ادامهٔ انقلاب ،طغیان توده‌ای راازپائین رهامیساخت که درمسیرش خلق چین-ازآن جمله زنان-نیزخودرارها مینمودندکه تاآن زمان هیچ خلقی درجهان چنین نکرده بود. خیل نوعروسان خردسال گذشته وزنان پای بسته وشکسته ،گواه وشاهدعظیمی است ازموقعیت زنان درجامعه کهن که بمثابه بخشی ازمبارزهٔ توده‌ای علیه رویزیونیست های جدیدوامپراطورهای بعدازاین چین بپاخاسته، انقلاب راادامه داده وبنای کهنه چندهزارساله جامعه طبقاتی رازیروروکردند - واین تصویرزیبا، خود تاثیری انکارناپذیربر افکارمیلیونهاانسان تحت استثماروستم برجای نهادوهمچنین تاثیری شگرف بسر روشنفکران مترقی داشت بسیاری ازاین روشنفکران اغلب باآنچه که جنبش آزادی زنان مینامند، مرتبطند. این همان میراث وتجارب مبارزاتی تاریخی ‌جهانی توده های چین است که این نویسندگان به آنهاپشت میکنند و در جستجوی تحریف ومدفون کردنشان در زیرتلی ازآمارجامعه شناسی عامیانه و سوءاستفاده شده، میباشند.

استیسی باردکردن این تحلیل که چین یك کشورفئودالی یانیمه فئودالی بود، آغازمیکندودرعوض استدلال مینماید که جامعه چین یك "اقتصادخانواده ای دهقانی "بودکه بحران آن باتحولات بین المللی همزمان گشت وسبب بوجودآمدن موقعیت انقلابی وگرفتن قدرت توسط مائوو کمونیستها گردید. اومعتقداست که کمونیستهاابتدابشدت تحت تاثیر ملاحظات فمینیستی درمراکزشهری قرار داشتند، اماهنگامیکه برای سازمسان دادن جنگ خلق واردروستاهاشدند،همچنان که بطوربیش ازپیش خودرابادهقانان وفق میدادندازفمینیسم "خود دورمیشدند. او میگوید دهقانان "انقلاب راوارونه می‌دیدند"- منظورش ازاین عبارت اینست که دهقانان اصولابرای "تحقق" نظام خانوادگی پدرسالارانه کنفوسیوس "بحرکت درآمدندونه برای گسست ازآن. اوتلاش مینمایدکه نشان دهد دررشدبعدی انقلاب، سیاستهای حزب کمونیست درموردزنان تماماتابع نیازبرای بسیج متحد اصلی ح.ك.چ درروستاها،یعنی "دهقانان پدر سالار"، قرارداشت واینکه، این درآنچه که اوخطسیاسی پدرسالارانه مینامد انعکاس یافت.

ولف واستیسی ،بخش عظیمی ازتحلیل خودرابه اصلاحات ارضی وقانون اصلاحی ازدواج اوائل سالهای ۱۹۵۰ اختصاص داده اند. نکته مرکزی بحثهای هرسه نویسنده این است که ح.ك.چ در جهت اضمحلال خانواده باشکست مواجه شد. آنهامعتقدنداگرچه موقعیت زنان در جامعه چین تاحدودی بهبودیافت، امااین بهبودهرگزبمعنای به مبارزه طلبیدن سلطه مردان و موقعیت برترشان در تقسیم کاربویژه درخانه ،نبود. بدین ترتیب ،استیسی استدلال مینمایدکه "انقلاب کمونیستی چین بجای امحاءخانواده، خانواده دهقانی راازسرآشیب انهدام نجات داد"،"یك بازتوزیع رادیکال پدر-

سالاری ،جوهر انقلابی (پدرسالاری دمکراتیك نوین) بود". برای استیسی این بدان معناست که "پدرسالاران چینی ،یك پایه نوین،دمکراتیك تربرای وحدت" داشتند - "چیزی که فمینیستهای آتی چینی مقابله باآنرا بشدت مشکل یافتند." هرآن بهبودهای کمی که زنان به کف آوردند ، بقیمت فداکردن فرصت رسیدن به "رهائی واقعی" وبرابری کامل بامردان تمام میشسد، فرصتی که استیسی معتقداست ح.ك.چ آگاهانه بدورافکند،و ولف ونویسندگان دانمارکی اعتقاد دارندکه بخاطرتضاد درون خط مشی ح.ك.چ ،از دست رفت.

میان بُرها

بحث نویسندگان هرسه کتاب تا حدودمعینی مشابه هم وصریح است : انقلاب چین اصلاً به تغییرات اساسی درموقعیت زن منجرنگشت وکمترازآن به برابری کامل زنان ومردان منجرنشدازاینرو این امرمیبایست نتیجهٔ سیاستهای پدرسالارانه (عمدی یاسهوی)رهبرانش باشد. این موضوع حتی دررابطه بانویسندگان دانمارکی نیزصدق میکند ،اگرچه آنها بیشترازنویسندگان دیگرحامی پیشرفت-های واقعی بدست آمده توسط زنان چین هستند. دربحث برسرمسئله کارزار "انتقادازلین پیائووکنفسیوس "،که بخشی مهم ازانقلاب فرهنگی در۷۴-۱۹۷۳ بودوبطریق گسترده مبارزه علیه ستم بر زنان رابرپاکرد،آنهاچنین میگویندکه "ضعف کارزاراین است که قصدبرطرف کردن مشکل رانداشته است . اینمسئله بر وشنی بااین واقعیت که ۲۷ سال بعد ازانقلاب، زنان هنوزتحت ستم هستند، ثابت میشود." استیسی بنوبهٔ خودنارسائی تئوری سوسیالیستی "و"محدودیت ذاتی" مارکسیسم "درتوانائی تئوریزه نمودن منابع ستم برزنان "،رااقامه میکنند. بعنوان یك نتیجهٔ مستقیم ،"سوسیالیسم زنان راآزادنساخته زیرا شیوه تولیدسوسیالیستی ثابت نموده باسیستم تقسیم کارجنسی پدرسالارانه سازکاری دارد.".

فصل مشترك همه این بحثها،نوعی پراگماتیسم ایده آلیستی است :ح.ك.چ میتوانست ستم برزنان راکاملاًنابودسازد اماچنین نکرد. پس این پدرسالارانهاست. این بحث خیلی رادیکال بنظرمیرسد : ناشکیبائی ظاهری دررابطه باادامهٔ نابرابری زنان ،خط اول حمله است . در واقع،درموردآنها،این پرده ساتری است برای دوری جستن ازمبارزهٔ پرآشوبی که شرط ناگزیر انقلاب پرولتری ورهائی زنان است ."

چگونه میشدموقعیت تبعی هزاران ساله زنان راطی صرفاً۲۷ سال ازبین برد!؟ بااینکه درهمان مدت به محوطبقات نائل آمد؟اگرکسی راه انجام آنرایافته است بایدهمین حالابه جهانیان اطلاع دهد. متاسفانه هیچکدام ازنویسندگان ما به خوانندگانشان اجازه ورودبه دنیای سّریشان رانمیدهندوبنابراین شاید ستمدیدگان محکوم به انتظاری طولانی برای چنین اراده ومیان بُرهای معجزه-آساهستند،ودراین مدت بایدبه ابزار مشکلتری متوسل شوند: مبارزهٔ انقلابی توده ای .همانطورکه خواهیم دید،ایندقیقا همان چیزی است که خط این نویسندگان باآن بیگانه است.ثابت خواهدشدکه میان‌بُرسّری آنهایك بن بست شناخته شده است .

نجات خانواده از "سراشیب "

همانطورکه اشاره رفت ،رکن اصلی هرسه بحث دررابطه باسیاست ح.ك.چ ، درموردخانواده است . استیسی بااین بحث خودکه ح.ك.چ ، "خانواده راازسرآشیب اضمحلال رهانید "،این موضوع رابه عمیق-ترین وجه گسترش میدهد. آیادرتصویری که اوترسیم میکند،حقیقتی وجوددارد؟آری به یك معنای معین - بدون شك زندگی خانوادگی بعداز آزادی جامعه چین با ثبات شد. اماانقلابیون ازقرارچه باید میکردند؟با تمام نیروهای ستمگری که قربانیان زیادی راازصفوف توده‌هاگر-فته بودند،ودر سرتاسرچین آنهارا به گرسنگی کشانده وخانواده‌هارابزور از یکدیگرجداکرده بودند،بافقروفلاکتی خردکننده ،نظم اجتماعی که آنقدربیرحم بودکه درآن حتی شوهران زنانشان رامی فروختندووالدین فرزندان مؤنث خودرا بعنوان تازه عروسان خردسال میفروختند که درصورت عاجزماندن ازانجام این امر-گاهی بخاطرعدم توانائی درمراقبت ونگهداریشان - درکمال نومیدی آنها را غرق میکردند،درجائیکه صد هزاران برای زنده ماندن بخودفروشی روی می - آوردند وتجاوزبه ناموس توسط ملاکین واوباشان فئودال عمومیت داشت،همراهی میکردند. این است آن "بحران خانواده" استیسی‌که دردنیای واقعیات وجوددارد. انقلاب دربرانداختن تمامی این مظاهر پستی ،کاملا محق بودوعملا بطورعاجل نیزچنین نمود. آیا این دلیلی بر"پدر-سالاری "است - یا اینکه امحاءستم میباشد؟تحلیل استیسی این است :دراین شرایط،خانواده "درسراشیب اضمحلال" بود،وبنابراین بایدبطرف سقوط نهائی سوق داده میشد. چنین تحلیلی مساویست بادرخواست تشدیدنابودی ای که کارکرد جامعه طبقاتی ببارآورده است .بهرحال هرچقدرهم که استیسی مایل باشد، جهش-های رادیکال،راههای میان برناشی از تشدیدظلم نیستند ،بلکه بالعکس محصول بسیج توده هادرمبارزه انقلابی علیه ظلمند که بدین وسیله خودآنهاآگاهانه اشکال جدیدوعالیترسازماندهی - ازجمله ازطریق مبارزه درصفوف خودشان - را آفریده وشکل میدهند.

جهشهای رادیکال درچین بوجودآمد ، آنچه که انقلاب دمکراتیك نوین بلافاصله درچین انجام داد،طبق استانداردهای تاریخ جهان ،کمترازمعجزه نبود. اصلاحات ارضی،زمین رابه مردان و زنان تفویض نمود: درمراسمهائی که این کارراسازماندهی میکرد ،خیل عظیم زنان-برای نخستین باردرزندگیشان شنیدند که نامشان درملأء عام برده میشود. قانون ازدواج وسیعاًبعنوان "قانون طلاق" یا "قانون زنان " شناخته شد. تقریباًیك میلیون طلاق درطول هجده ماه صورت گرفت . وزنان ،ازجمله نوعروسان خرد-سال رابویژه ازقیدازدواجهای قراردادی که بسیاری بدانها مجبورشده بودند، رهانید. این خودواقعه ای بیسابقه درهر جامعه فئودالی است . امروز،برای درك ستیزوجدال ناشی ازاین مسئله ،به یك دهکده فئودالی درهندوستان یاافغانستان بروید .ملاکین ،آدم کشان ،مردانی که زنانشان راکتك میزدند،هتك کنندگان ناموس ،به گردهمائی های عمومی توده ای که آنراجلسات "گفتگودرموردزجرها" مینامیدند ،کشانده ودرآنجازنان خشم خودرابیرون ریخته ومجازاتهائی رابرای مجرمین تعیین میکردند. فحشائبمعنای واقعی کلمه یکشبه ازبین رفت - تنها درشانگهای ۶۰ هزارزن تحت تعلیم، آموزش واشتغال قرارگرفته واسکان داده شدند - وازهتك ناموس بواقع‌دیگر

خبری نبود. کشتن نوزادان دختر متوقف شد. قانون اساسی تدوین گردید که تمامی اشکال قانونی تبعیض علیه زنان را ملغی کرد. و در این کار از هر قانون اساسی که تاکنون توسط دمکراسی‌های بورژوائی مدرن مانند آمریکا و انگلستان اتخاذ شده بود، فراتر رفت. خلاصه آنکه، جامعه‌ای در وضعیت یکی از عقب مانده ترین جوامع روی زمین، بسرعت پیش تاخته و بوسیلهٔ قهر انقلاب توده ای دهه‌ها بجلو خیز برداشت - باتمامی این تفاصیل، مؤلفان فوق الذکر با آنک پدرسالاری به آن کم بها میدهند!

مائو همواره در مورد این نکته روشن بود که مبارزه علیه سلطه مردان بر زنان بخش وجزئی از انقلاب دمکراتیك نوین است. یك مرد در چین معمولا زیر سه سیستم اقتدار قرار گرفته است (قدرت سیاسی، قدرت قبیله ای، قدرت مذهبی) ...... امازنان علاوه بر اینها زیر اقتدار مردان (قدرت شوهران) هم قرار دارند. این چهار شکل قدرت سیاسی، قبیله ای، مذهبی ومذکر، مبین مجموعه ایدئولوژی وسیستم فئودالی - پدرسالاری است، وچون چهار ریسمان کلفتی است که خلق چین وبویژه دهقانان را دربند کرده است". (گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی حونان). شایان ذکر است که مائو این گزارش را نه در شهر بلکه درحین انجام تحقیقات وسیع بین دهقانان برشته تحریر درآورد، درحالیکه استیسی از او تصویری مبنی بر سازش دربرابر عقب ماندگی دهقانان، ارائه میدهد.

پس قطعاً باید تصدیق شود که پیروزی اولین پله انقلاب درواقع یك قدم بزرگ به پیش برای جامعه ونیز برای رهائی زن، بود. اما اینهم حقیقت دارد که دقیقا بعلت اینکه انقلاب دمکراتیك نوین کماکان یك انقلاب بورژوائی است، دربرنامه‌اش بطورمثال، فراخوان "زمین به کشتگر" (ونه اشتراکی کردن کشاورزی) را میدهد. این موضوع دارای مفاهیم متناقضی درمورد موقعیت زن درجامعه نوین است. استیسی بحث ازاین میکندکه تقسیم زمین بین دهقانان منجر به تقویت پایه مادی خانواده درجامعه چین شد و بجای تسریع رهائی زنان، پدرسالاری فئودالی را به " پدرسالاری دمکراتیك نوین "تبدیل نمود. ازاینرو چنین اتهام میزندکه "بازتوزیع رادیکال پدرسالاری، جوهر "تحولات دمکراتیك نوین بود.

چیزی که او می‌بیند اما از دیدگاه یك بورژوافمینیست - این واقعیت است که انقلاب دمکراتیك نوین هنوز سرمایه‌داری وبسیاری ارزشها واعمال مربوط بدان را محو نکرده است. همانطورکه مائو بیان کرد، دمکراسی نوین در را بروی سرمایه داری بازمیکند. . . . اما او اضافه نمود، دمکراسی نوین در را بیشتر بروی سوسیالیسم میگشاید. اینست آن پایه مادی مبارزه میان دوراه که بعدازرهائی چین بوقوع پیوست. مائو بسختی علیه کسانیکه خواهان "تحکیم دمکراسی نوین" همراه بانهادهای وابسته بدان بودند (که درواقع تحکیم سرمایه داری معنی میداد)، جنگید. او درعوض، مبارزه طبقاتی رادرجهت دگرگونی سوسیالیستی رهبری کرد. آری اصلاحات ارضی درخودش قادر به تحلیل بردن پایه "پدرسالاری" نبود - اما پایه ای شد برای حرکت بعدی ومرحله عمیقتری از انقلاب که یکسره کردن کارش با سرمایه داری را، شروع میکند. استیسی، با تمرکزدقتش براین مرحله نخستین وسپس کمابیش ادعای اینکه "پدرسالاری دمکراتیك نوین" تحکیم شده بود ودر آن هیچگونه تغییر اساسی رخ نداد، تغییرات عمیقتری که با اشتراکی شدن کشاورزی طی "جهش بزرگ به پیش" اتفاق افتادند (که جهش بزرگ اولیه مائو بطرف تحول سوسیالیستی وحتی بعدها جهش بزرگتر در انقلاب فرهنگی بود)، را نفی میکند. این استیسی است ونه مائو که ضرورت تعمیق انقلاب را نادیده میگیرد.

اجازه دهید به تحلیل استیسی از خانواده ودیدگاه ح.ك.چ در ارتباط با آن، نظربیشتری بیاندازیم، چراکه این موضوع نقطه تلاقی مؤلفین هرسه اثر است. بحث اصلی استیسی کوششی است درجهت قلمداد کردن خانواده بعنوان واحد محوری سازماندهی شیوه تولیدی، یا حداقل هم طرازبا هر مقوله دیگر، بخصوص طبقه. از اینرو او بحران درچین راتحت عنوان "بحران تحقق سیستم خانواده" کنفسیوس توصیف میکند و این مباحثه را پیش میکشد که "کمونیستهای چینی هرگز اقدام به برپا کردن انقلاب فمینیستی نکردند، ... ح.ك.چ با اعتقاد به اینکه پدرسالاری مشتق ازساختار اجتماعی "فئودالی" است وبا احتساب ستم جنسی بعنوان یك تضاد غیرآنتاگونیستی طالب ازبین بردن پدرسالاری بمثابه یك طبقه نبود، بلکه بیشتر خواهان ازبین بردن طبقه معینی ازپدرسالاران بود."

متاسفانه، علیرغم تکرار اتهامات دال برجهتگیری "غیرتئوریك" مائوئیستها درمورد ستم برزنان، هیچ کجا در این کتاب ۳۰۰ صفحه ای درمورد "انقلاب سوسیالیستی پدرسالارانه" بحثی درباره اینکه پدرسالاری چیست، بجز رجوع به پدرسالارها "بمثابه یك طبقه" - که از قرار همه مردها را دربرمیگیرد - پیدا نمیکنیم. این دیگر چه معنی میدهد؟ استیسی آشکارا فکر میکند که با آفریدن طبقه "پدرسالارها" مبارزه زنان را ارتقاء داده وبدان اهمیت بخشیده است. بالعکس او این مسئله را تنزل داده وآنرا برپایه‌ای محدود قرار میدهد، این آن چیزی است که ساختار کتابش را تشکیل میدهد. (که دو اثر دیگر هم شدیداً متاثر از این استدلال مشابه هستند). مردها بمثابه یك گروه، موقعیت "پدرسالارانه ای "درمقابل زنان دارند، اما آنها یك طبقه راکه توسط رابطه‌اش با ابزارتولید تعیین میشود، تشکیل نمی‌دهند. مفهوم تحلیل استیسی این است که زنان هم یك طبقه را تشکیل میدهند.

هدف این نوشته، نمیتواند بررسی این مسئله باشد، بخصوص آنکه خود استیسی هم اینکار را نکرده است - اما تکیه براین نکته فاقد ارزش نیست که سردرگمی او در اینجا نقش مرکزی مالکیت وکنترل برابزارتولید (زمین، کارخانه‌ها، ارتباطات، سیستم حمل ونقل وغیره) و تولید ارزش اضافی اجتماعی درتقسیم جامعه به طبقات رامخدوش میکند. استقرار دولت پرولتری واجتماعی شدن مالکیت ازطریق جایگزینی آنها نه در دستان یك اقلیت استثمارگر، بلکه برای نخستین بار دردستان خود توده‌های وسیع، باعث یك گسست رادیکال ازتمام اشکال تاکنون موجود اجتماعی میشود. بر این اساس، مبارزه طبقاتی پرولتاریا، ازجمله زنان جنگجویش، به انجام رساندن انقلاب درجهت امحاء تمامی استثمار وستم - که ستم برزن قطعا یك حلقه کلیدی ازآن است - وپیشروی بسوی کمونیسم بعنوان بخشی ازانقلاب جهانی میباشد. همانطورکه مارکس تصریح میکند سوسیالیسم عبارت است از: "بیان استمرار انقلاب، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بعنوان دوران گذار ضروری جهت



جنگجویان چریک زن درجریان جنگ رهائی بخش ملی .



زنان میلیشیا

بر حاشیه یك تصویر

فوریه ۱۹۶۱

چه شجاع! چه درخشان!
رخ می نمایانند در میدان
با شاخه های تفنگ ،
بلند بر شانه هایشان
با نیزه های نخستین آفتاب ،
بر چهره هایشان .

اینان دختران چینند،
چنینند:
افکارشان بلند،
بی اعتنا به مخمل و ابریشم،
با عشق،جامه های رزم بر تن

سروده مائوتسه دون

امحاءکلیه اختلافات طبقاتي ،امحاءکلیه مناسبات اجتماعی ناشی ازاین روابط تولیدی ،انقلابی کردن کلیه عقایدی که محصول این مناسبات اجتماعی هستند" (مبارزه طبقاتی درفرانسه) تجدیدنظر استیسی درموردطبقات ،که برای زنان ومردان هریك طبقه ای رامیساز د.بجای کمك به روشن کردن کامل ریشه های ستم برزنان درجامعه طبقاتی ،درواقع این موضوع رادرروابطزنان ومردان محدودو محصورمینماید.

اولا،این دیدگاه بدورازاین حقیقت است که این جامعه طبقاتی است که تولیدکننده وتقویت کننده تمامی انواع ستمهاست ـ که ستم بر زن یك نمونه کلیدی دراین راستاست . این واقعیت، که این سیستم حتی مردان ستمگروستمکش رابعنوان عواملش برای ابقاءزنسان در جایگاهشان مورد استفاده قرارمیدهد، محصول تقسیم جامعه به طبقات بوده وتوسط آن تقویت میشود. امحاءپدرسالاری به شکلی که استیسی بیان میکندناشی از محو"پدرسالارهابعنوان یك طبقه"نخواهد بود،بلکه محصول زوال جامعه طبقاتی بهمراه تمام تقسیمات اجتماعی ونابرابری-های همراه بدان است .ثانیا،تجدیدنظر استیسی ،به اهمیتی که ستم برزنان در این سیستم داردکم بهامیدهد. تحلیل او اینکارراباممحدودکردن ریشه های ستم بر زنان انجام میدهد. اوبدینسان اهمیت مبارزه ستم برزنان رابعنوان بخشی از پروسه کلی انقلابی ،ونقش زنان در آن مبارزه را،نمی بیند.

بدین ترتیب ،نبایددراتهام مکرراو نسبت به مائو وح.ك.چ مبنی بر"سوسیالیستهای پدرسالار" ،جای شگفتی باشد. استیسی بندرت پاراگرافي به حوادث انقلاب فرهنگی اختصاص میدهد استیسی و ولف ،وقتیکه فعالیتهای راهگشایانه میلیونهازن درانقلاب فرهنگی که به خطوط مقدم یك مبارزه توده ای حقیقی و دورانسازجهش کردند،وسنن رادرتمامی عرصه هابمصاف طلبیدندرانادیده می گیرند،وقتیکه آنهامبارزه این میلیونها علیه فرهنگ وچهره کهنه وهزاران ساله زن بمثابه یك موجودپست ودرجه دوم ، فارغ ،موجودی که برای خانه داری و بچه درست کردن خوب است ونه برای ادارۀ جامعه ،رانادیده میگیرند،ودرعوض این سوال راتعیین کننده قلمدادمیکنند که آیازنان پس ازدهسال از۶۰ یا۷۰ ٪ مشاغل مردان برخوردارند،۲۰ یا۳۰ ٪ کادرهاراتشکیل میدهندوغیره . یك چیز را نشان میدهندوآن اینکه به منطق خود وفادارند: منطق رفرمیسم وفرموله کردن خواستهای جزئی برای زنان بجای حمایت ازنقش قاطع وکیفی درنبردبرای رهائی نوع بشر.

تعریف من درآوردی استیسی ازطبقه وقراردادن خانواده برفرازوخارج از زمینه انقلاب پرولتری،ونتیجه گیری او ازاینکه پدرسالاری وسوسیالیسم باهم سازگاری دارند،دیکتاتوری پرولتاریاو وظیفه رهاسازی جهانی آنرالوث کرده و تنزل میدهد. این دیدگاه سوسیالیسم را چیزی متفاوت از مبارزه همه جانبه انقلابی برای ازهم دریدن تمامی ریشه-های جامعه طبقاتی استثماری وتقسیمبندی های اجتماعی ونابرابریها،ازجمله میان-زنان ومردان ،برای پیشروی بطرف کمونیسم ،وانمودمیسازد.

بخشی ازاین اغماض (استیسی)یا تحقیروتحریف (ازسوی مؤلفان دانمارکی) اینست که انقلاب فرهنگی دقیقا به صورت فوق عمل کرد. فراخوانِ جنگیِ عمدۀ انقلاب فرهنگی عبارت بوداز، "شورش علیه مرتجعین برحق است "ـ و این بمعنای ارتجاع درهمه زمینه هاست و نه اینکه درهمه زمینه هابجزاستبدادپدر-سالاری ،یادرهمه زمینه ها بجزنابرابری زنان (ازجمله اینکه زنان نسبت به مردان درروستاهاتنها۶۰تا۷۰درصددرآمد داشتند). امکان نداردحتی یك حلقه از زنجیراستثمارونابرابری رادست نخورده باقی گذاشت .خواه این استثمارونابرابری یك ملت برملت دیگرباشد،خواه مردان برزنان ،وخواه روشنفکران بر کارگران یدی .دراین مفهوم است که انقلابیون چین گفته فوق الذکر مارکس در دررابطه با"بیان استمرارانقلاب"بعنوان "چهارکلیت "درمیان همه تبلیغ کردند . طبق این "چهارکلیت "،انقلاب سوسیالیستی بایدنه صرفاًبرخی بلکه تمامی بقایای استثمارگرانۀ جامعه طبقاتی را ازریشه نابودسازد. چون همان منطقی که ازمبارزه علیه هرنوع تمایزیانابرابری خاص،دوری میجوید،که ایده برتری مردان نسبت به زنان ،مناسبتربودن مردان برای وظایف مهم رابمصاف نمی-

طلبد،یاکه برخوردبه موقعیت سلطه مردان برزنان را"به زمانی دیگر" موکول میکند،یابسیج زنان درراه مبارزه علیه ستمی که برآنهاواردمیشودرابه تاخیر میاندازدویافکرمیکندکه این امرصرفا مربوط به زنان است ،یابهرشکلی این گونه امتناعهارا"توجیه "میکند ــ تمام چنین تفکراتی ــ منطقی راکه پشت هر گونه تمایزدیگردرجامعه قراردارد را تقویت میکندوبدینسان بطورعینی به بورژوازی کمك میکند(وتحت سوسیالیسم به تلاشهای بورژوازی دراحیای سرمایه ـ داری کمك میکند). آیاممکن است کسی نماینده پرولتاریا ــ طبقه ای که تنهـا درصورت رهانیدن تمام بشریت خود را رهامیسازد ــ باشدوحتی برای یك لحظه ستم برنیمی ازجامعه ویاحتی بخشی از جامعه رانادیده گرفته وتحمل کند؟

خیر،چنین نیست .بدون شرکت فعال توده ای زنان حتی انقلاب نیز ممکن نیست .بدون انجام نبردعلیه زنجیرهایی که انرژی انقلابی زنان را عقب نگه میدارد ،حتی مردان پرولترنیز نمی توانندچنان دگرگون شوند که شایسته ودرخورنیازهای پیشروی همه ـ جانبه انقلاب درهرمرحله باشند،خواه این مرحله دمکراتیك نوین باشد یا سوسیا ـ لیستی ــ پرولتاریائی .بدین دلایل است که مائوثابت نمودپیشروی انقلاب چین میتواندبوسیلهٔ جایگاه زنان درانقلاب سنجیده شود.همچنین گزارش شده که مائواظهارداشته است،"انقلاب فرهنگی آتی توسط زنان وبرای زنان برپاخواهد شد"و" تازمانیکه تنهایك زن درجهان وجودداشته باشدکه رهائی نیافته هیچکس بواقع آزادنخواهدبود." " آنروزی که زنان سراسرکشوربپاخیزند،آنروز روز پیروزی انقلاب چین خواهد." (دونقل قول اول از"زنان نگهدارندهٔ نیمی از آسمانند"نوشته میشل لوا ،ونقل قول آخر ازسوسیالیسم وفمینیسم" نوشته الیزابت کرول است ،که بررسی قدیمی تر و دوستدارانه تری ازرهائی زنان.چین ارائه داده اند.) فی الواقع ،عمیقترین و همه جانبه ترین مبارزه جوئی علیه تمامی قیدوبندهای سنتی ،ورهائی خشم زنان بمثابه نیروئی عظیم برای انقلاب در آن دوران ،حقایقی ژرفند.

مطمئنا،آن نوع نابرابریهای مداوم جنسی که استیسی ــ ولف ونویسندگان دانمارکی،همگی مفصلاذکرکرده اند موضوعات بی اهمیتی نبوده اند.درحقیقت این حلقه هاکه زنان رادربردگی نگاه میدارند،حلقه هائی از زنجیری هستند کدهمه ستمدیدگان رادربندنگاه میدارد. اماسوسیالیسم دقیقایك گذاراست ،یك اتوپی ایستاکه ازطریق وضع قوانین جدیدویاحتی سازماندهی مجددنهادخاصی مثل خانواده ،بکف آمده نیست ،بلکه "بیان تداوم انقلاب"است . اگراین نویسندگان نقدشان رادراین حد می ـ کردندکه [درچین انقلابی ــ م] هنوزهم نابرابری موجودبود،هنوزهم آثارپدرسالاری باقی مانده بود،هنوزهم تولیدکالائی وعناصری ازمالکیت خصوصی وجودداشتند وهنوزهم بسیاری موانع درمقابل رهائی کامل زنان ازجمله رهروان قدرتمند سرمایه داری دررده های عالی خودح.ك.چ وجودداشتند،وبنابراین انقلابچین راه درازی درپیش داشت آنگاه هیچ جای تکذیب وجودنمی داشت .همانگونه که خودمائومتذکرگردید"درکشورماسیستم کالائی اعمال میشود،سیستم دستمزدی نیز نابرابراست ،مانندجدول هشت درجه ای دستمزدوغیره .دردیکتاتوری پرولتاریا چنین چیزهائی رامیتوان صرفامحدودکرد بنابراین ،اگرافرادی نظیرلین پیائو بقدرت برسند،برایشان خیلی آسان خواهدبودکه بسرعت نظام سرمایه داری رابرپانمایند."(نقل از"مارکس، انگلس لنین دربارهٔ دیکتاتوری پرولتاریا"۱۹۷۲) مائوکاملاآگاه بودکه انقلاب سوسیالیستی یك نبردطولانی است .

امایك تفاوت بنیادین وجودداشت. پرولتاریابارهبریحزب کمونیست بقدرت رسیده ومالکیت ،اجتماعی گشته بود.بر این مبناودرادامه انقلاب ،توده هابرای تحدید نابرابریهاودرهم شکستن تقسیمات اجتماعی رهبری شدند.بنوبهٔ خود، توده زنان ازجمله صدهامیلیون زن روستائی نیزدرمسیرمبارزه باهرحلقه ازاین زنجیرستم پیش ترفتند. آنهاتقسیمات اجتماعی قرون گذشته راچنان درهم شکستندکه تاآن زمان سابقه نداشت .

انقلاب فرهنگی

چه جای دیگری سراغ دارید که زنان آن مثل زنان چین دوران انقلاب فر ـ هنگی ،ازکنج خانه هاوشاغلشان به عرصه مبارزه برسرراستای کل جامعه،هجوم آورده باشند؟میلیونهازن چینیتحت دوش نبرد،"زنان نیمی ازآسمان رانگاه می ـ دارند" ــ که ذکری ازآن درکتاب ولف ویااستیسی بمیان نیامده ــ درکاردهای سرخ ،در"رسته های زنان آهنین "کارگر ودهقا ن جهت آموزش فلسفی ،اقتصاد سیاسی ،ومجادله ومبارزه برسرهمه چیز، ازسازمان خانواده گرفته تامباحث علم، فلسفه،وهنر ــ وگذشته ازاینها ،مغلوب ساختن رهروان سرمایه داری که دررده ـ های بالای حزب لانه کرده ودرتلاش بازداشتن انقلاب ازپیشروی وبازپس گرفتن قدرت ازتوده هابودند ــ شرکت جستند. سنت درهمه جابمقابله طلبیده شد،ودرست برخلاف این گفته کنفسیوس که "پرمرغ تاعرش علا پروازنمیکنند"، توده های زنان چینی باهجوم بردن به کلیه عرصه های جامعه ــ علیرغم اینکه تحت سلطه جنس مذکربود ــ آسمان را به تسخیرخود درآوردند، ازسدهای مولد برقی که منحصراًتوسط زنان اداره میشد- شدتازنان بیسوادردورافتاده ترین روستا- هاکه عمدتابرتلاشهای خوددرجهت ایجاد کارگاههای تولیدترانزیستور، موتوروغیره متکی بودندراهمه جامیشدیافت.فراگیری طرحهای الکترونیکی ونقل قولهای مائو تسه دون (" کتاب سرخ کوچك ") به عده ای اندك محدودنشد.میلیونهازن جوان کاردسرخ زندگی راحت درشهرها رارهاساخته وبرای انتقال انقلاب به خواهران وبرادران دهقان خود،به روستا- ها رفتند،که نخستین وظیفه شان کمك به دهقانان درمطالعه قوانین مبارزه طبقاتی درجامعه سوسیالیستی بود.مائودررابطه بااین پدیده های نوین گفت که ،مثل اینست که چین بخشی ازدنیای دیگر و کرات دیگریست ،یعنی همان کشوری که زنان آن ــ که قبلا تنهاوظیفشان تولید مثل بود ــ مسئولیت انجام "پدیده های شگفت آور "،" وظایف باورنکردنی" را بعهده گرفته بودند.شایدبرتری جنس مذکرتنهاتندیسی بودکه پابرجامانده و توسط خط"پدرسالارانه" ح.ك.چ ،حمایت میشد؟بسختی میتوان چنین گفت ــ بطور مثال بنگریدبه آثارهنری انقلابی که طی انقلاب فرهنگی تهیه شدند: رسته سرخ زنان ،دخترسپیدموی،اپرای چینسی " در بارانداز"، وغیره.دراین آثار،زنان بمثا- به رهبران انقلابی ،ازجمله درمبارزه



صحنه ای ازانقلاب فرهنگی

مسلحانه ،ترسیم شده اند. ترسیم این زنان انقلابی اتفاقی نبود،بلکه بیانگرمبارزه علیه انقیادزن درکلیه عرصه های جامعه منجمله هنر،بازگوکننده اهمیتی بودکه انقلابیون به انقلابی کردن افکارمردم برسراین مسئله ،قائل بودند.نانسی میلتون یکی ازکسانیکه خودشاهدی عینی در آن اوضاع بود،نوشت : "برای یك شوونیست جنس مذکردرچین مشکل است که به تئاتربرودوباتماشای برنامه تلویزیون بنشیند،بدون اینکه آماج حمله داستان-های حاوی قهرمانیهای زنان قرارنگیرد". برای رفع ابهام بایدبگوئیم که آنها "کارگران تولیدی نمونه "نوع رویزیو-نیستی شوروی هانبودند،بلکه زنانی بودندکه درنبردبرسرسرنوشت چین و انقلاب جهانی بمبارزه برخاسته بودند.

آری همانطورکه مائوگفت ،علیرغم تلاشهای قهرمانانه توده های چینی منجمله زنان ،هنوزبسیاری زمینه هامتحول نشده وبسیاری نابرابریهاکماکان باقی مانده بودند اماکسب قدرت سیاسی توسط توده ها تحت رهبری پرولتاریاوپیشاهنگ مارکسیست - لنینیستش ،یك تحول کیفی بودکه چین رادرمسیری کاملا نوین ومتفاوت قرارداد. واین آنچیزیست که نهایتا توسط روش جامعه شناسانه این سه دسته نویسندگان ،انکارمیگردد: آنهابر"شواهد کوته بینانه ای دررابطه بااینکه نابرابری وتفاوت هنوزدرچین موجودبوده ومحو نشده بودند،اشاره میکنندتابلکه این شاهدانکارناپذیررامخدوش سازند که نابرابریها وتمایزات مداوماودرجهت محوشدن زیرورومیشوند،واین خودمنعکس-کنندۀ پیشروی پرولتاریادرمبارزه طبقاتی پیگیرتحت سوسیالیسم بود.

بطورمثال ،این جهان بینی خودرا در برخوردبه برخی پیشرویهای معین درروند انقلاب فرهنگی ،بروزمیدهد.یکی ازتدابیرآن زمان عبارت بوداز تشکیل رسته-های "زنان آهنین " ،یعنی آن نیروهای ضربت که کلا اززنان تشکیل شده وپیشبردوظایف جمعی وتلاش حداکثرجهت ساختمان سوسیالیسم ونمایش عملی قدرت زنان (منجمله به قصددرهم شکستن رفتار سلطه گرانۀ جنس مذکروارتقاءهمگان به قله های نوین)رابعهده گرفته بودند.مثلا زنان روستائی برای شرکت درپروژه-های عظیم کئوپراتیوی ،مثل "پروژۀکانال بیرق سرخ "بسیج شده بودندکه نودهزار از ۲۵۰ هزارکارگراین پروژه راتشکیل میدادند. یکی دیگرازاین تدابیر،تغییر سیستم تعیین دستمزددهقانان درازای کار درمزارع کلکتیوی،بوددهقانان برحسب ساعات کاروبازده کار،نمره کارمیگرفتند. زنان معمولابه اندازه ۷۰-۶۰ % مردان نمره کار(طی دهه ۱۹۶۰) حاصل میکردند.["نمره کار" مقدارکارهرفرد که برحسب دوفاکتورفوق ازیك تعیین میشدرانشان میدهد -م] طی انقلاب فرهنگی ،یك عامل دیگرنیزبه این سیستم اضافه شدوآن چگونگی تفکروبرخوردبه کل مسائل کمون بود. جلساتی برگزارمی شدندکه طی آنهادهقانان ارزیابیهای خود راارائه می دادند:یك جوان روستائی قوی بنیه برخاسته ومیگفت که اگرچه اوازفلان رفیق زن بازده بیشتری داشته است ،امابخاطراینکه این رفیق زن طی وقت استراحتش برای گروه آب آورده است وبابه عضوکم تجربه ترگروه تکنیک-های جدیدراآموزش داده است وغیره ، بایدنمره بیشتری به اوتعلق بگیرد. این امر،بطورواضح ومشخص اهمیت صرف قدرت فیزیکی درتعیین نمره کارراکاست وبدین ترتیب نابرابریها،منجمله نابرابری زنان راکاهش راداد.

نویسندگان دانمارکی به این پدیده-ها نگاهی سرسری میاندازندومدعی اند که آنهاعملکردمسلط نداشته اندو چنین نتیجه میگیرندکه ،"این گرایشات ،تغییر دراین حقیقت بوجودنمیآورندکه اکثر زنان هنوزبه خانواده هاو وظایف خانوادگیشان وابسته اند."این نویسندگان بیشترشبیه اسبهائی هستندکه چشم بندبر چشمانشان بسته شده که صرفاآنچه را که جلوی نوك بینی شان است می بینند، نه چیزنوودرحال برخاستن راکه درحال جنگ علیه جهان کهن ،ونبردمتولدشدن است. چشم بندآنهاچیزی نیست بجزتنگ نظری ماتریالیسم عامیانه شان است که هیچ وجه مشترکی باماتریالیسم دیالکتیکی مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون ندارد.

باتوجه به دیدگاه ومتدولوژی عمومی ولف واستیسی ،جای تعجبی نیست که آنهامعتقدندکودتای ارتجاعی ۱۹۷۶درچین که دن سیائوپین وداروودسته اش رابقدرت رساند،هیچ عواقبی رامتوجه موقعیت زنان نساخت (نویسنده دانمارکی دراینمورد نظری ارائه نداده است). هردوی آنها، این کودتارا صرفا یك "چرخش براست " دیگردرتاریخی میدانندکه قبلا بطور

کامل وجه المصالحه قرارگرفته است . نگاهی به نمونه ای ازجهان بینی حکام نوین چین می افکنیم که درکتاب ولف ذکر شده است : خبرنامه جوانان چین چنین نوشته است که "اگرازبین بردن جنین‌های مؤنث ادامه یابد،طی بیست سال آتی باعث بوجودآمدن مشکل اجتماعی خواهدشد ـ تعدادزنانی که بهمسری‌مردان درآینده کافی نخواهدبود." مسئله از نظر این خوکهای رویزیونیست ،افزایش قتل نوزادان مؤنث نیست ،بلکه اهمیت مسئله برای آنها در این است که طی بیست سال آتی ،ممکن است مردان به تعداد کافی همسرنیابند! این دیدگاه منفور مبین حاکمیت بورژوازی نوخاسته است که برپرچم نبردش نوشته "ثروتمند شدن شکوهمنداست " ،که درهمه جانابرابری‌های بین شهرو روستا،بین کاربدی وفکری وبین کارگران ودهقانان ،رادامن میزند وسلطه مردبرزن راتحکیم میبخشد.چین کنونی به بورژوازی تعلق یافته است . این امر،صرفایك "چرخش براست"نیست بلکه اگرچه ممکن است همه اشکال پدرسالارانه "ستم برزن دوران چین کهن کنفسیوس رااحیاءنکرده باشند"،امابازگشت کامل به گذشته آغازشده ومطمئنا جان دمیدن به هرجزء،وحشتناك ازستم منجمله ستم برزنان ،راادامه خواهندداد.

ضمناهیچکدام ازاین نویسندگان سخنی درباره‌ٔ چیان چین ونبردقهرمانانه وی درپیشبردورهبری انقلاب بمیان نمی آورند،ودرموردحملات گوناگون ومنفورانه رویزیونیستهابروی ،منجمله این اتهام که وی درپی ساختن "امپراطوری کوچك" خودبود،چیزی نمی نویسند. چیان چین شخصارهبری بسیاری از تحولات انقلابی را درعرصه‌ٔپرانتقاد هنروادبیات طی انقلاب فرهنگی‌بعهده داشت مهمتر از اینها او رهبر سیاسی پرولتاریادرمجموع نبردبود. امروزه،اویکی ازدوزندانی سیاسی اصلی درچین (بهمراه چان چون چیائو) است ،که همچنان برموضع انقلابی خویش پافشاری میکند.دوراه درچین نمایان شدند ـ اما این نویسندگان ،به دوراز هرگونه تحلیل طبقاتی واقعی ،قادربه تشخیص آنها نیستند.

اعلام تداوم انقیاد

جهل نویسندگان درمورد(ودرواقع سرپوش نهادنشان بر) مبارزه طلبی و فعالیت سیاسی ـ ایدئولوژیك زنان چینی طی انقلاب فرهنگی ـ که اکثریت بزرگی از"بررسی‌های واقع‌بینانه فمینیستی ازرهائی زنان درجمهوری خلق چین " (که نویسندگان امیدواربه نفی آنهاهستند)، براین پایه مترتبند ـ بخشادرپی استفاده ازعدم آگاهی خوانندگان شایدجوانی است که بااین حوادث آشنائی ندارند .

امابازهم دراینجاچیزدیگری نیزبیش از پیش پنهان مانده است وآن چیزی‌نیست بجزتلاش درجهت معطوف داشتن و تنزل توجه زنان تاسطح عرصه خانواده واقتصاد ومنحرف ساختن آن ازمسائلی که پیش ازآن هرگز"امرزنان" نبودندیعنی همان مسائل گسترده جامعه وجهان وبیشك انقلاب وحاکمیت دولتی . استیسی تلاش داردکه این مسئله راازنظرتئوریك با این استدلال حمایت کند که ازقرار اشتباه بزرگ ح.ك.چ این بودکه مسئله زن ـ وبویژه خانواده ـ رابیش ازحد در عرصه‌ٔ روبناوبویژه بمثابه یك موضوع ایدئولوژیك موردبررسی قرارداده ،ودرعرصه زیربنای اقتصادی بهای کافی بدان مبذول نداشته است .(ازهمین جامیتوان دریافت که وی اینرادستاویزی برای نادیده‌گرفتن روبناوحاکمیت سیاسی ،وبویژه انقلاب فرهنگی ،قرارمیدهد). بعلاوه ،استیسی می‌گویدکه ح.ك.چ ازخطی متافیزیکی درمورد خانواده برخوردار بود،وبدان بمثابه نهادی که همیشه پایدارخواهدماندوبه آن بعنوان عرصه مقدسی برخوردمیکرد. او نقل قولی میاوردکه مدعی است.بیانگر "شیوه برخوردتاریخامسلط ح.ك.چ به خانواده "است، وطبق این نقل قول‌خانواده "هرگزاز بین نخواهدرفت "چراکه موجودیتش "نه تنهاتوسط تفاوتهای فیزیولوژیکی جنسیتها بلکه توسط بقاءنسل رقم میخورد"،ومعتقداست که این امردرکمونیسم نیزپابرجاست، وبدنبال این‌یکسری آماروارقام درموردتحکیم وقدرت‌خانواده دردهه ۱۹۵۰ ودرباره‌ٔ نقش سنتی زن در خانواده ،ارائه میدهد.بنابراین ،طبق نتیجه گیری وی ح.ك.چ "هرگزخواهان یك انقلاب فمینیستی نبوده است "وغیره تاچه رسدبه اینکه درخانواده تغییرات انقلابی داده وآنرابمثابه مؤلفه ای ازرهائی زن ازمیان برداد،ازاینهاگذشته حتی آنراتحکیم بخشیده ونتیجتا امکان رهائی زنان راتضعیف نموده است .

خانواده-زیربنا و روبنا

نخستین اتهامی که استیسی اقامه میکند ـ مبتنی براینکه ح.ك.چ "معتقد بودکه تحول درخانواده یك تغییر"روبنائی"است و"ازدرك اینکه تغییردرخانواده هم زیربناوهم روبنارامتغیرمیسازد قاصرماند" ـ یکی ازجالبترین مسائل تئوریك است که اوبدان می پردازد. علیرغم اینکه او"روبنا"را درگیومه می‌گذارد،واگرچه کتابش پرازمنابع رجوعی است وباتوجه به اینکه این اتهام یك حلقه کلیدی درنقدوی بوده وبارهاتکرار شده است ،امااستیسی هیچگونه منبعی را برای اثبات این اتهام ارائه نمی دهد . وباکمال تاسف برای استیسی ،این خط مشی به ح ك چ تعلق ندارد ـ مطمئنا نه خط مقرفرماندهی انقلابی تحت رهبری مائوبوده ،ونه حتی خط مارکسیسم-لنینیسم بطورعام است .مقاله مندرج درهونگکی (نشریه تئوریك کمیته مرکزی ح.ك.چ) درسال ۱۹۶۰ چنین بحث نمود:"خانواده باظهورمالکیت خصوصی تولد یافت .از همان ابتدا،رابطهٔ خونی اساس طبیعی و مالکیت خصوصی زیربنای اقتصادی آنرا تشکیل داد،بدینسان خانواده یك واحد اقتصادی جامعه بود." (تجدیدچاپ شده در"جنبش زنان درچین " ،کلکسیون ارزشمندی ازاسناددست اول درمورد رهائی زنان درچین ، گردآوری‌شده توسط الیزابت کرول) . این مقاله در ادامه ازمارکس نقل قول میاورد:"خانواده مدرن نه تنهانطفهٔ بردگی بلکه سرواژ رانیزباخودحمل میکند،چراکه از همان آغازباخدمات کشاورزی درارتباط قرارداشت .خانواده کلیه تخاصماتی را که بعدادرابعادی گسترده درون جامعه ودولتش،تکامل یافتندرابصورت مینیاتوری درخودحمل می نماید."(نقل شده توسط انگلس درمنشأ خانواده ،مالکیت خصوصی ودولت). این نمونه برخورد را بسختی میتوان برخوردی نامیدکه خانواده راصرفایك پدیده روبنائی میبینند ـ آنگونه که استیسی اتهام میزند.

طنزقضیه دراینجاست ، درحالیکه استیسی معتقداست که مهمترین اشکال ح.ك.چ درآن است که به خانواده‌بمثابه یك پدیده ایدئولوژیك برخوردمیکرد ولف اعتقاددارد‌که ح.ك.چ ازنظر ایدئولوژیك توجه کافی به خانواده مبذول نداشت : "دریغا،که برنامه ریزان اجتماـ



دهقانان چینی درجریان انقلاب فرهنگی ، کتاب نقل قول آثارمائوتسه دون رادردست دارند. کلکتیویزه کردن کشـــاورزی به پی ریزی رهائی زنان کمك کرد.

عی چین این حقیقت رانادیده گرفته اند که تفکرپدرسالارانه ،یعنی همان ایدئو- لوژی نظام خانواده مرد، همه عرصه هـــای جامعه چین رادرنوردیده است وکماکـان شرکت کامل زنان رادرزندگی سیاسی ونیزاقتصادی،مانع میگردد. اگرچه طـــی کارزار"قانون ازدواج" درسال ۱۹۵۳ ،و مجددا درسال ۷۵ ـ ۱۹۷۴ طی "کـارزار انتقادازکنفسیوس " ،بازآموزی ایدئولو- ژیك اندکی صورت گرفت ،امابازسازی خانواده چینی به اضمحلال طبیعی آن در نتیجه سایرتحولات اجتماعی ،منوطگردید. یکی ازمهمترین مشغله های ذهنی ح.ك.چ عبارت بودازنابود ساختن قدرت دود ــ مانهاوطبقه ملاکین که این قدرت ر ا در اختیارداشتند.پایه ایدئولوژیك تفـــوق جنس مذکرکه قدرت برآن مترتب بود شدیداموردااغماض واقع گشت ویاحداقـل دیگربعنوان تهدیدی برای دولت محسوب نشد"

اینهم برگ سبزی بودتحفه نویسنده- ای که،نبردهای سیاسی ـ ایدئولوژیـــك انقلاب فرهنگی وبرسرقدرت سیاسی را ازسرهمدردی به هیچ میانگارد، ودر مورد نقش زنان جنگاورانقلابی درعرصه فر ـ هنگ ،چیزی برای گفتن ندارد. خط ح. ك.چ بطورفشرده درسرمقاله رنمین ـــ ریبائو (روزنامه مردم) مورخ ژوئـــن ۱۹۵۸ منعکس شده است ، که ارائه جمع- بندی ازتجربه "جهش بزرگ به پیـــش" میپردازدکه طی آن میلیونها زن چینـــی جهت شرکت درفعالیت تولیدی وسیاســی بسیج شدند: "حقایق بسیاری ازدل جهش بزرگ به پیش‌خودرانمایان ساختندکـــه ثابت کردند تنهاباتوانائی بخشیدن‌به کسب رهائی ایدئولوژیك خویش است که رشدنامحدودنیرویشان امکانپذیر خواهد بود."مضاف براین ، درآنجاتاکیدشـــده بودکه خودزنان بایددرمبارزه درعرصـه ایدئولوژیك نقش مهمی ایفاءکنندبنحوی که ـ بقول مقاله ـ مردان دیگردرموقعیتی قرارنگیرندکه دانششان رادرجهت زیـان زنان به انحصاردرآورده وبکارگیرنـــد . واین امر، ایجاددستجات زنان تئوریسین رادربرگرفت ،که دراینجانیزهمگی تیمها صرفاازززنان تشکیل میشدند. آنها مـی- گفتند،"برای اینکه ضربه آهنین واردکنی نخست بایدبدنی ورزیده داشته باشی ."

فی الواقع، آنکس که به مبارزه اید- ئولوژیك کم بهاداده ،ولف است نهح.ك چ . بطورمثال ، اومینویسد: "هنگامیکـــه زنان جوان سئوالات مراباساده لوحی با شعارهای سیاسی پاسخ میدادندوباتحقیر ازعقایدفئودالی والدینشان سخن میگفتند مجبورمیشدم باعصبانیت بادرك پوچشان مبارزه کنم ...." چه چیز بـــدی در استهزای ایدئولوژی فئودالی وجوددارد ا؟ شایدمسئله واقعی ولف عدم وجود مبارزه ایدئولوژیك مکفی نبوده،بلکه مـــسئله واقعیش این باشدکه مبارزه علیه چـــه نوع ایدئولوژی درجریان بوده ـ ایدئولو- ژی خودولف درموردفئودالیسم آنچنان "پر- احساس " و"پرتفهم " است که چنین‌جمله- ای رابرروی کاغذمیاورد: "چیزهای خوبی میتوان درموردازدواجِ ازقبیل ترتیـــب داده‌شده گفت!"

خلاصه اینکه ،ولف واستیسی درمورد بحث اساسیشان باهم توافق دارند،بااین تفاوت که یکی فکرمیکندکه اشتباه ح.ك. چ دربرخوردبه خانواده بمثابه یك مقولـه ایدئولوژیك راه افراط رفت ودیگـــری معتقداست که دراین رابطه ح.ك.چ‌دچار

تفریط شد. دراینجاآنچه که مشخص است این است که هردوفاقدیك درك درست ازپروسه سیاسی انقلاب ودیالکتیك بین تحول زیربناوروبنا،وموقعیت خاص خانواده دراین پروسه ،هستند.

نقش پایه ای وساختارخانواده در چین ،وابسته به اراده ح.ك.چ یاحتی هر گروه یاطبقه دیگرنبود،بلکه مبتنی براین واقعیت بودکه این نقش وساختارمنطبق برسطح کلی رشدجامعه‌سوسیالیستی‌درچین بود .بخاطراشتغال جمعیت کثیری از مردم درکشاورزی که عموماغیرمکانیزه ، بامالکیت کلکتیوئی وسطح نازل تشکل کئوپراتیوی دهقانان درتولیدبود،خانواده کماکان به پیشبردبرخی عملکردهای اجتماعی خدمت میکردواین امردرسوسیالیسم تامدتهاتداوم خواهدداشت . علاوه‌بر این بوجودآوردن تحول بیشتردرنقش وساختارخانواده مرتبط باتحول مناسبات تولیدی بطوراعم بود.

اما،آنگونه که استیسی مدعی است، این بمعنای آن نبودکه خانواده نهادی مقدس وغیرقابل تغییربود که ح.ك.چ تحکیم بخشیدن بدان رامدنظرداشت . فی الواقع،آن نقل قولی که اوبعنوان "نمونه تیپیك برخوردح.ك.چ نسبت به زندگی خانوادگی "بیان میکند،بهیچ وجه یك نمونه تیپیك نیست . این نقل قول در حقیقت ازیك روزنامه محلی اخذشده که درسال ۱۹۵۹ منتشرمیشد. آری ، واقعیست این است که احتمالاباز‌هم میتوان نقل قولهای مشابه دیگری نیزیافت . .امااستیسی که بسیارخواهان اثبات فقدان درك تئوریك صحیح مارکسیست ـ لنینیستها درموردخانواده است ،هرگزازنظرات هیچکدام ازرهبران کبیرمارکسیست ـ لنینیست دربارۀ این موضوع ،ذکری به میان نمی آورد. بطورمثال ،درمقالات مهم ح.ك.چ این نقل قول ازانگلس ذکرشده است :"شرکت کلیه زنان درکاراجتماعی ،پیش شرط رهائی آنان است. برای نیل بدین هدف ضروری است کەخانواده بعنوان یك واحداقتصادی جامعه اضمحلال یابد."جمعبندی مائوحتی‌ازاینهم گویاتر است : "درسوسیالیسم ،مالکیت خصوصی هنوزموجوداست ،گروه کوچك هنوزوجود دارد،وخانواده هنوزموجوداست .خانواده که درآخرین مراحل کمونیسم اولیه ایجاد شد،درآینده ازبین خواهدرفت .یك آغاز داشته وبه پایانی خواهدرسید. . . . . از نظرتاریخی ،خانواده یك واحدتولیدی،یك واحدمصرفی،واحدی برای بازتولیدنیروی کارنسل بعدی،و واحدی برای تربیت فرزندان بود. امروزه ،کارگران خانواده رابعنوان یك واحدتولیدی درنظر نمی‌گیرند: دهقانان درکئوپراتیوها وسیعاتغییریافته اندوخانواده های‌دهقانی معمولا واحدهای تولیدی نیستند. آنهاصرفا درحدمعینی ازتولیدجانبی درگیرهستند. خانواده های کارکنان دولتی ونیروهای نظامی ، حتی کمترازاین تولیدمیکنند . آنهاصرفابه واحدهای مصرفی وواحدهائی برای آموزش وپرورش ذخایرکارتبدیل شده اند،درحالیکه اصلی ترین واحد آموزشی مدرسه است .بطورمجمل ،خانواده ممکن‌است درآینده به چیزی نامساعد برای توسعه تولیدتبدیل شود. تحت سیستم کنونی توزیع ،"به هرکس برحسب کارش "، خانواده هنوزمفیداست .هنگامیکه به مرحلۀ مناسبات توزیعی کمونیستی "به هرکس به اندازۀ نیازش" میرسیم ابسیاری ازاین مفاهیم تغییر خواهندیافت .ممکن است پس ازچندین هزارسال یاحداقل چندصدسال ،خانواده مضمحل گردد. بسیاری ازرفقای ماجرات فکرکردن دراین موردرابخودراه نمی دهند. آنهابسیارکوته بین هستند. امسا مسائلی مثل اضمحلال طبقات واحزاب تا کنون درمتون کلاسیك موردمباحثه‌قرار گرفته اند. این نشان میدهدکه شیوه برخوردمارکس ولنین عالی وشیوه برخوردما سطحی بود". (سخنرانی درشنگتو:علیه اعتقادکورکورانه به آموزش ،مارس ۱۹۵۸ ازکتاب :صدرمائوبامردم سخن میگوید) چرااین موضعگیریهارابعنوان ویژگیهای خط مشی ح.ك.چ درنظرنمی گیردو به روزنامه های محلی استنادمیجوید ـ هرچه باشد،مائوصدرحزب بود!

بعلاوه ،آیااین ارزیابی مائوازتحولاتی که انقلاب چین درارتباط باخانواده بوجودآورددرست نیست ؟ درشهرهامالکیت خصوصی وتوارث ازبین رفت ،کودکان اکثروقت خودرادرکودکستانهاو مدارس می‌گذراندندکه تاپیش ازآن‌در چین کهن سابقه نداشت البته مدارس برای فرزندان کارگران ودهقانسان ـ تعدادفرزندانی که دوشنبه صبح به مدرسه می رفتندوشنبه بعدازظهربرای دیدن والدینشان به خانه بازمیگشتند، اندك نبود،طلاق مسئله ای بسیارآسان بود. این تحولات بهمراه تحولاتی ازاین قبیل ، بقول مائو،بمعنای این بودکه خانواده دستخوش تحول شده بودونقش آن بمثابه واحدپرورش نیروی کاروتربیت فرزندان تحدیدیافته بود.

حتی درعقب افتاده ترین روستاها نیزتحولات عظیمی برپایه کلکتیویزه شدن کشاورزی ،روی دادند . این امر،عمدتا توارث وزراعت کوچك خصوصی راازبین برد،که یکی ازستونهای نظام خانواده‌پدرسالاری بود. اکنون ،تولیدتوسط تیمها انجام میشدکه اگرچه دربعضی مواردتحت نفوذپیوندهای خانوادگی قرارداشت ، همچنین به ورای آنهاوبه واحدهای بزرگتر که بریگاردهای تولیدی خوانده میشدند ، گذارنمودونقش تعیین کننده تری درروند تولیدی بعهده گرفت . زنان بنحوگسترده‌ای درتولیدبسیج شدند،که عمدتادرکار کشاورزی بوداماهمچنین اغلب کارگاهها وکارخانه های کوچك که جهت کمك به خودکفائی کلکتیوهاطرح ریزی شده بود رانیزدربرمیگرفت . زنان درفعالیت سیاسی ودرمیلیشیانیزشرکت جستندکه طی آن دختران جوان به آموختن‌مهارت‌های نظامی ،بعنوان بخشی ازسیاست ایجادنیروی چریکی گسترده جهت دفاع ازچین انقلابی،می‌پرداختند. همه اینها بمعنای این بودکه خانواده دیگر از آن قدرت ومختصات چین فئودالی برخوردار نبود.

درعین حال، شرایط عینی وذهنی‌عقب‌افتاده امکان دست زدن به تغییراتی بوسعت دامنه تغییرات درشهرهاراناممکن میساخت. بطورمثال ،والدین هنوزنوزادان مذکرراترجیح میدادند،وپیشرفت وآموزش آنان رادوست میداشتند،شیرخوارگاهها هنوزگسترش نیافته بودند،زنان گرایش به ماندن درخانه نشان میدادند. اینها نه تنهانشانگرقدرت ایدئولوژی فئودالی بودبلکه همانگونه که مقرفرماندهی انقلابی درح.ك.چ (که بورژوازی آنها را "باندچهارنفره "مینامد) خاطرنشان ساخت مالکیت کلکتیوی درروستاهانماینده شکلی پائینتری ازشکل مالکیت دولتی بود(که درارتباط باسطح نیروهای مولده قرارمیگرفت) وبدین ترتیب به عنوان مانع دربرابرتلاشهای انقلابیون جهت تحدیدتفاوتهاعمل مینمود. دربسیاری ازروستاهاازآب آشامیدنی ،فاضلاب ، برق ،تلفن وغیره خبری نبود،وساختارهای

سنتی سازمان تولیدمثل خانواده قدرتمند بودند.دربرخی روستاهاحتی والدین کودکان ـ اکثرادختران ـ خودرادرسن ده سالگی ازمدرسه بیرون میاوردندکه بـه نگهداری اطفال کوچکتربپردازند. امـا دراینجانیزح.ك.چ بمقابله بانیروی‌سنت برخاست ،منجمله به تشویق تعدادفرزندان کمتر،ازدواج درسنین بالاتروحتی ساختن مدارس "نیمه وقت "که دانش‌آموزان برادران وخواهران کوچکترخود رانیزبهمراه خویش به کلاس درس می‌بردند،پرداخت .

علاوه براین ،مائوانقلابیون چنین تشخیص دادندکه جان سختی نیروی سنت،این امررابیش ازپیش عاجل ساخته است که مبارزه ایدئولوژیك برای رهائی زنان رابرپاسازند.خلاف عقیده ولف مبنی براینکه مبارزه ایدئولوژیك مکفی نبود،نحوه برخوردبه مسئله خانواده بگونه ای انجام شدکه درتاریخ بی نظیر بود.باتوجه به تداوم خانواده بمثابه یك واحداجتماعی ،مقرفرماندهی انقلابی در ح.ك.چ تصمیم گرفت که آنرابعنوان یك واحدسیاسي نیزدرنظربگیرد. این بدان معنابودکه مثلاگاردهای سرخ جوان مطالعات گروهی رادرخانواده ها ترتیب دادند.ودراین گروههای مطالعاتی ازجمله به بررسی ریشه های ستم برزنان وانقیاد آنان توسط مردان،مطالعه این رهنمودمائوکه "هرآنچه که رفقای مردمیتوانند انجام دهند،رفقای زن نیزمیتوانندانجام دهند،میپرداخت . آنهابرای انجام این کارازمثالهائی ازمبارزهٔ طبقاتی ،مثلااز نقش رهبری زنان دربرخی خیزشهای دهقانی درتاریخ چین ،استفاده میکردند.

یك بازدیدکننده ایتالیائی ازچین دردههٔ ۱۹۷۰ ،بنام "ماکیوچی" ،که در آن زمان عضوحزب رویزیونیست ایتالیا بود،گفتهٔ یك زن کادرح.ك.چ راچنین نقل کرد:"بایدانقلاب درخانواده هاصورت پذیرد.مابایدازطریق نقدانقلابی بدرون آنهانفوذکنیم بااین هدف که "پنج‌درك کهنه رادرهم شکسته وپنج درك نوین را بجای آنهابنشانیم ـ مابایدتزبدردنخور بودن زنان رادرهم شکنیم وپیروزی این تزکه زنان بایدشجاعانه نیمی ازآسمان راتسخیرکنند،راتضمین کنیم .مابایداین ایده های فئودالی راکه زن بایدتابع بوده ویك خانه دارخوب باشدرانابود سازیم وبجای آن ایده‌های انقلابی زنان پرولتررا بنشانیم.مابایدطرز تفکروابستگی وتبعیت زن ازمرد را از ریشه براندازیم وبجای آن ارادهٔ آهنین نبرد برای رهائی راتقویت کنیم . ما بایدایده‌های بورژوائی رابخشکانیم و ایده‌های پرولتری رابجای‌آنهابارور کنیم. مابایدایدهٔال منافع تنگ نظرانه خانوادگی راازمیان برداریم، بنحوی که گشایش خانواده بسوی کل ملت وکل جهان را بتوانیم بوجودآوریم ."(دالاسینا، ۱۹۷۱) "ماکیوچی" خاطرنشان میسازدپنج تز غالبادرمطبوعات چین درج شده اند.

بایدبپرسیم که درکدام نقطهٔ دیگری ازجهان توده هاباچنین سیاستهائی آشنا وتربیت شده اند؟ ویااینکه اینهم صرفا نمونه ای دیگراز"درك توخالی "همان دختران جوانی است که "ساده لوحانه "، "ایدئولوژی فئودالی والدینشان راتمسخر میکردند"،بنحویکه دکترولف نازك طبع رادلرنجه کردند؟این درك پیشرفته سیاسی علاوه بربسیاری تحولات انجام شده درسازمان خانواده ونقش زنان درجامعه دقیقابدین خاطرامکان پذیر شدندکه پرولتاریاقدرت سیاسی رادردست داشت. بااتکابرچنین قدرتی بودکه توده هاتوانستندتحول درسازمان اجتماعی رابه انجام رسانده وازآن دفاع کنند،که انجام آن تحت حاکمیت بورژوازی‌صرفا خواب وخیالی بیش نیست .

طرق خاصی که این قدرت دربرخوردبه خانواده بکارگرفته شد،براین واقعیت مبتنی بودکه ازیکسوخانواده در انطباق باسطح تکامل چین درآنزمان بود،امااز سوی دیگرخانواده ازنظرسیاسی وایدئولوژیك اغلب نقشی محافظه کارانه ایفامینمود،بنحوی که نقش اجتماعی آن میبایست بعنوان بخشی ازپیشروی بسوی کمونیسم محدودومتحول شود.بطوراخص ، مردعمومادرون خانواده نقش نماینده‌نظم کهن ،نگهبان اخلاقیات ،ارزشهاوجهان‌بینی آن نظم کهن رابعهده‌دارد ،بگونه ای که بقول مقاله ای ازح.ك.چ ،خانواده‌از نظرزن وفرزندان همچون"یك زندان کوچك " عمل میکند.

ازیکسو،ح.ك.چ تلاشهای گسترده‌ای جهت رهاسازی زنان ازکنج زندان خانه ،به عمل آورد.مضاف براین ،تلاش‌های نهادهاوکمونهاجهت اجتماعی کردن کارخانگی ازطریق ایجادغذاخوری ها، شیرخوارگاهها،وغیره ،قابل ذکرند،آنها ابتکارمحلی خودتوده هارادراین موارد تشویق کردند.

ازسوی دیگرح.ك.چ آموزش سیاسی ایدئولوژیك فشرده ای رابخاطرواپس زدن نفوذمحافظه کارانه خانواده درجامعه به پیش برد،که بخشی ازآن واردساختن مردان به کارخانگی بود.مقاله ای درهونگکی ،درآستانه کارزارانتقاد از لین پیائووکنفسیوس ،دراینموردچنین نوشت:". . . .بعلت نفوذ ایده طبقات استثمارگرمبنی برتحقیرزنان ومحدودیتهای شرایط مادی،مسئله کارسخت و طاقت فرسای خانگی بطورکامل حل نشده است. .برای حل این مسئله بسیار ضروری است که تفکرفئودالی تحقیرزنان موردانتقادواقع شود. . . .وتضادبین کار انقلابی وکارخانوادگی حل گردد.زنان و مردان بایستی کارفرسایندهٔ خانگی را تقسیم کنندواینکار بایدتشویق شود. در عین حال ،ضروری است که به خصایص ویژه زنان توجه شده ودرجهت حل مشکلات خاصشان به آنهاکمك شود ازدواج درسنین بالاتروتکفل برنامه‌ریزی شده بایدتشویق گردد.ضروریست که درفراهم آوردن تسهیلات رفاه اجتماعی مثل بهداشت ،بیمه زنان وفرزندان ،و شیرخوارگاهها،جدیت شود."(مندرج در سوسیالیسم وفمینیسم ،الیزابت کرول).

نویسندگان دانمارکی چنین بحث میکنندکه یکی ازتبارزات عمده قصور ح.ك.چ درموردمسئله خانواده آن بود که هرگزدرازای کارمجانی زنان در خانه ،بدانهااجرت پرداخت نمیشد. این گفته ،نکته مهمتری راکه لنین در موردکارخانگی مؤکدابیان داشت ، نادیده میگیرد:". . . زن کماکان یك برده خانگي است ،چراکه کار خرد خانگي اوراخردکرده ،خفه ساخته،کودن نموده وحقیرمیکند،اورابه آشپزخانه و پرورش طفل زنجیرمیکند.اوزحمتش را درکارغیرمولد وحشیانه ،حقیراعصاب خوردکن ،خرفت کننده ونابودکننده بهدرمیدهد. رهایي واقعي زن ،کمونیسم واقعی ،تنهازمانی آغازخواهدشدکه مبارزه ای توده ای (تحت رهبری پرولتاریای درقدرت)علیه این اقتصادخرد خانگی شروع شود،ویافی الواقع دریك سطحي‌گسترده به اقتصادبزرگ سوسیالیستی متحول گردد."(زن وجامعه)

پرداخت حقوق به زنان برای ماندن درخانه رابه یك سیاست مرکزی تبدیل کردن ،چیزی بیش ازصرفأیك خیال واهی دریك کشورعقب افتاده وسیعاً کشاورزی است ،وهمچنین درتضادقرار خواهدگرفت باوظیفه پرولتاریادررها سازی زن ازاین "زندان کوچك " و آزادکردن اوازقیدوبندهای سیاسی - ایدئولوژیك جهت ایفای نقش کاملی که میتواندبرای رهاسازی خودبهمراه رها ساختن تمامی بشریت ،ایفاءکند.

خط " اتوماتیك "

" ولف" و "استیسی" همچنین ،ح.ك.چ رابخاطردیدگاهش درحمایت ازخط "اتوماتیك "موردانتقادقرارمیدهند. بناء بدین خط ،ورودزنان به عرصه تولید بطور"اتوماتیك "باعث رهایی آنسان میشود. این ایده ،درخدمت معقول جلوه دادن چشم پوشی ازکل مبارزه برای رهایی وبرابری، میباشد. هیچ فرد انقلابی خودراخسته نخواهدکردبانقل قولهائی که آنهادراینرابطه ذکرکرده اندمقابله کند، چراکه نیروهای قدرتمندی درون ح.ك.چ وجودداشتندکه اینگونه خطوط رویزیونیستی ارائه میدادند وازنفوذزیادی در حزب برخورداربودند(مثلاطی دهۀ ۱۹۵۰). این خط،ازنظرتاریخی درجنبش بین المللی کمونیستی نیزنفودداشت . اماولف واستیسی بازهم تلاش میکنندمائوومقرهای فرماندهی انقلابی درون ح.ك.چ را"حذف "کنند - آنهاباچنگ ودندان علیه تفکرفوق الذکر مبارزه کرده وتوده هارادر"جهش بزرگ- به پیش "وبویژه طی انقلاب فرهنگی در جهت مغلوب ساختن دقیقاهمین خط "اولویت دادن به تولید" ومقرهای فرماندهی رویزیونیستی پنهان درپشت سرآن ،بسیج نمودند.

همانگونه که زنی چینی نوشت : "هنوزبعضی اززنان ،متاثرازسموم افکار لیوشائوچی (که گفته بود،"زنان عقب افتاده اند") میباشند،برخی اززنان هنوزدروضعیتی هستندکه به سرزمین وکار کشت میروند،وسپس بخانه میایندکه غذاراآماده کنندوطی جلسات ،بدون کلام درگوشه ای می نشینند. کمیته های حزبی تجمعاتی اززنان راسازمان داده است که طی آنهازنان برای ارتقاءدرك خود ازدیکتاتوری پرولتاریا،گذشته واستثمار وحشیانه درجامعه کهن را،مرورمیکنند.

این امرباعث بروزاحساسات قدرتمند طبقاتی درمیان توده های وسیع زنان شده است ،آنهاعمیقادریافته اندکه گذشته ظالمانه ازاینجاناشی میشد که آنهااز حاکمیت برخوردارنبودند، وهمۀ سرور و شادمانیشان ازاین منتج می گرددکه اکنون میتوانندحاکمیت خودرااعمال کنند".

دقیقاعلیه این خط"اولویت تولید"لیوشائوچی بودکه مائوگفت :"البته برای شروع لازم بودکه بزنان برابری قانونی اعطاء شوداماازاینجابه بعداست که کار های بسیاری بایدانجام شوند. افکار،فرهنگ وسنن چین کهن بایدازمیان بروند واندیشه ها ،سنن وفرهنگ چین پرولتری (که هنوزموجودنیست) بایدپدیدارشوند. زن چینی نیزهنوزدرمیان توده هاجای نگرفته ،بلکه خواست این موجودیت را آغاز کرده است . وبعد هم،رهائی زنان برابرباتولیدماشین رختشوئی نیست . ." (مائوبه اندره مالرو)

این همان روحیه ای است که زنان دهقان چینی در"پرورش خوك برای انقلاب جهانی "،یاذخیره سازی گندم برای حمایت ازجنگ رهائی بخش ملی ویتنام ،وغیره ،ازخودنشان دادند. جای تاسف است که این نویسندگان (غرق در جهان بینی غلط) به این زنان چینی به گونه ای برخوردمیکنندکه انگاربه سادگی فریب ح.ك.چ راخورده وبجای اینکه درخواست دستمزدمتساوی کنند(!) تن به بیکاری میدهند. بسیاربهترمیبوداز این احساس غرورکنندکه خواهرانشان بخاطر امررهاسازی بشریت ازکلیه ستم واستثمار طبقاتی کارمیکنند،نه بخاطرمنافع تنگ نظرانه خانواه خویش (آنگونه که طی قرنهابدانهاآموخته شده است).

زنان در سازماندهی زنان : کارگاه درمجاورت خانه

مائودرجهش بزرگ به پیش ،ازتوده های زن که هنوزدرخانه هامانده بودند خواست که بیرون بیایندوبرای اداءسهم نسبت به سوسیالیسم وانقلاب جهانی ، ابتکارعمل رادردست بگیرند. یك ابتکار فراگیرکه توسطزنان انجام شد،تشکیل بنگاههای حاشیه ای بود: یعنی ،کارگاه های فولادسازی خانگی،تعاونی ها،کارخانجات درمجاورت خانه وغیره،که بسا تامین مواداولیه ضروری ،یدکی وغیره، نقش مکمل کارخانجات بزرگ دولتی را ایفامینودند . استیسی ونویسندگان دانمارکی به این پدیده ازاین زاویه می نگرندکه زنان دستمزدخوبی نمی - گرفتندوازرفاه اجتماعی مثل بقیه بر- خوردارنمی شدند،یعنی اینکه این کار - گاهها خیلی مناسب نبودندواینکه دولت کمك زیادی به آنها نمی کرد(!) وبدین ترتیب ،اعمال زیادمترقی ای نبودند محتوای کلام استیسی و ولف این است که جنبش بزرگ به پیش صرفاتلاشی درجهت توسعه تولیدبود،به قول ولف "نخستین فاجعه تخفیف ناپذیراقتصادی جمهوری خلق چین بود."

دروهلۀ نخست ببینیم اینکارخانجات اصلاچه بودند؟نویسنده ایتالیائی بنام"ماچیوچی " بازدیدش راازیکی ازآنهادر اوائل دهه ۱۹۷۰ تشریح کرده است زنان عموما ۴۰ - ۳۵ ساله بوده که اکثریت آنها درتمام طول عمرشان خانه داروبیسواد بودند. آنهادرپاسخ به فراخوان ح.ك.چ طی جهش بزرگ به پیش بسیج شده بودند که یك کارگاه بندکفش سازی برپا سازندکه جعبه های چوبی هم تولیدمیکردو بعداطی انقلاب فرهنگی تاآنجاپیش رفت که به ساختن ترانزیستورپرداخت . این زنان فی الواقع تاحدودی ازدولت کمك دریافت میکردند - مثل وام،ومشاوره فنی برای چندسال - اماعمدتاخودکفابودند آنهاخودشان تنظیمات اقتصادی خودرا تعیین میکردند - منجمله قراردادها و دستمزدها .

آیااین امرانقلابی بود؟لیوشائوچی (این رهروویزیونیست پرویاقرص سرمایه داری که طی انقلاب فرهنگی سرنگون شد)بااین بنگاههابه مخالفت برخاست. دلایل اواساسأهمان دلایل استیسی بودند(!) اوبحث میکردکه این بنگاهها،حاشیه ای بوده وازنقطه نظرصرفااقتصادی سودمندنبودند. مائوشدیدأبه مقابله بااوبرخاست . این بنگاههاشوق این زنان رابرای شرکت در ساختمان سوسیالیسم رهامیساخت ، و از آنجاکه غالبا وسائل مورداحتیاج کارخانجات محلی بزرگتر راتامین میکردندبه خودکفائی نواحی محلی کمك مینودند ، و بدین ترتیب درجهت تکامل موزون اقتصادچین خدمت مینودند. دراواسط دهه هفتاد،بیش ازسیصدهزارنفرازنان شانگهای دراین نوع کارخانجات کارمی - کردند ودرپکن ۱۱٪ ازکل بازده صنعتی

راتولیدکردند. امامهمترین جنبه این بود که علیرغم نقصانهای کوتاه مدت اقتصادی این فعالیت باعث بیرون آمدن زنان از کنج خانه ها،آموختن کارگروهی وعادات پرولتری وتقویت موقعیت اجتماعی آنان (منجمله دربرابرشوهران!)میشد. تمام اینها،زنان رابرای شرکت درنبردهای عظیم تری درآینده ،آماده میساخت .

مبارزه طبقاتی درجنبش زنان : موضعگیری

منبع مهمی که استیسی ازآن نقل میآوردوازاین طریق سعی میکندتبعبض جنسی ح.ك.چ رانشان دهد، فدراسیون زنان است .بااین وجود،هنگامیکه این فدراسیون طی انقلاب فرهنگی منحل گردید،اوبرافروخته شدکه :"زمانیکه کمونیستها خواستنداین انزوای (زنان) رابوسیله سازماندهی تشکلات زنان بسر هم زنندمحتاطانه عمل کرده واین تشکلات زنان راتحت آتوریته تشکلات مردان دهقان قراردادند. این طرح درسراسر جمهوری خلق چین بموردااجرادرآمد،که فدراسیون ملی زنان میبایست طبق دلخواه دولت سوسیالیستی که تحت کنترل مردان بود،بکارادامه میداد."تکامل دولت متمرکزتك حزبی درجمهوری خلق چین ،انقهادرسمی جنبش زنان ،به ساختارهای اداری والویتهای سیاسی حکومت مردانه را،تثبیت نمود. همانطوری که دیدیم ،حتی فدراسیون زنان که تابع هم بودزمانیکه مطلوبیت خودراطی انقلاب فرهنگی ازدست داد،کلا به حالت تعلیق درآمد."

استیسی میخواهدازفدراسیون زنان صرفابدین دلیل که یك سازمان زنان است دفاع کند،ودراین راستااین واقعیت راامیپوشاندکه گردانندگان اصلی آن خط احیای سرمایه داری لیوشائوچی راپیش می بردندکه تمایزات واختلافات جامعه را گسترده ترکرده ویك شیوه بسیارعقب مانده رادربوردمسئله زنان درپیش گرفته بود. طی سالها،نشریه فدراسیون زنان بنام "ژون کئوفونو" ،بدرج مقالاتی ازاین قبیل میپرداخت :"یك زندگی مادی،خوب شادمانی است "،" زنان برای چه زندگی میکنند"،"چه کسی رادوست بداریم؟". در سال ۱۹۶۴ ، هونگکی به انتقادازخط آنها برخاست :"مطرح کردن این مسئله که ' زنان برای چه زندگی میکنند؟ 'بدانجا ختم میشودکه زنان ،نه بخاطرطبقه شان بلکه بخاطرجنسیتشان میتوانننددرمورد زندگی وجهان بینی ازدیدگاه خاص خود برخوردارباشند". بطورخاص ،نظرنشریه "ژون کئوفونو"هم این بودکه آنچه که زنان انقلابی درپی آنندمتفاوت است از آنچه که مردان انقلابی برای نیل بدان تلاش میکنند. حتماتعجب خواهیدکرداگر بشنویدقبل ازهرچیزمنظورمقاله شوهران وفرزندان آنهابود. طی انقلاب فرهنگی این انتقادتعمیق یافت ودختران جوان گاردسرخ ،رهبری فدراسیون زنان رابه زیرضربه گرفتند: "ژون کئوفونو،بابرافراشتن پرچم حل به اصطلاح مسائل خصوصی زنان ،رویزیونیسم رانشرمیدادودرپی مخدوش کردن دیدگاه طبقاتی زنان بود وزنان رابدانجارهنمون بودکه به امور مهم دولتی توجه نشان ندهندوصرفابه زندگی فردی خانواده شان وبه اصطلاح شادمانی شوهران وفرزندانشان بپردازند. تلاش این نشریه عبارت است ازتحلیل بردن روحیهٔ رزمندهٔ زنان انقلابی و صاف کردن جاده برای بازگشت سرمایه داری،،فردومسائل خصوصی به چین .

نه استیسی ونه سایرنویسندگان، بمقابله بااین زنان گاردسرخ برنمی خیزندوحتی ذکری ازآنان بمیان نمی آورند. حتماچنین فرض شده است که آنهاقربانیان مانورهای "حکومت مردان" بودند.

دستمزدمساوی درقبال کارمساوی

هرسه نویسنده تلاش دارند،تداوم نابرابریهای اقتصادی راباپای پایداری خانواده ،بعنوان دلایل اصلی کاراکترپدرسالاری خط مشی ح.ك.چ ،ارائه دهند. در حقیقت ،چینیها به پیشرفت عظیم وحتی بی سابقه درزمینهٔ تحدیدنابرابری های جنسی بمثابه بخشی ازمبارزه برای ادامه انقلاب (وتحدیدآنچه که "حق بورژوائی " میخواندند)،نائل آمدند. اماین امراز نظرانقلابیون چینی،بخاطر دلایل اقتصادی تنگ نظرانه نبودکه پیروزی محسوب می شد. آنهاازچشم اندازبسیاروسیعتری بر خوداربودند:"تحقق بخشیدن به دستمزد مساوی درقبال کارمساوی برای زنان و مردان گامی است درجهت ارتقاءموقعیت سیاسی زنان . هنگامیکه توده های وسیع زنان اززندان کوچك زندگی خانواده رهائی بیابندودوش بدوش مردان بکار و مطالعه بپردازند ،آنگاه آگاهی طبقاتی ودرکشان ازمبارزه بین دوخط مشی ، پیوسته ارتقاءمی یابد."(تاکیدازماست) (هونگکی ، ۱۹۷۲)

اماآنهااین تفاوتهاراکاهش دادند ، که خودکاربسیاربزرگی بود. همان ارقام موردتوافق سه نویسنده راقبول میکنیم : زنان دردهه پنجاه تقریبا برابر ۵۰٪و دردهه شصت پس ازجهش بزرگ به پیش حدودا برابر ۶۰ ـ ۷۰ ٪ نمرات کماری مردان را بخوداختصاص دادند. این بدان معناست که درکشوری که یك نسل قبل عادت بران بودکه پای زنان رامی بستند واکثرزنان روستائی درآمدی از خودنداشتند، آنان طی دودهه به آنچنان پیشرفتی نائل شدندکه درآمدشان نسبت به بورژوازی دمکراسی های ثروتمندترن مثل انگلستان وامریکا،(که رقم آنها در حدود ۵۷ ٪ است ،وبرخلاف چین انقلابی همچنان ثابت مانده) ،درصدبالاتری از درآمدمردان رابخوداختصاص میدادند. مضافااینکه ،این ارقام حتی درموردزنان شهری ونسل جوانتربسیاربهتربود. استیسی به اینهاکم بهاداده واعتراض میکند:"اما چین ازنظرایدئولوژیك متعهد به برابری جنسی است ، درحالیکه آمریکانیست ". اینهم سخنان یك تاریخ شناس است !

چنین تحریفهای تاریخی غریب است: زیراآنچه که این نویسندگان مکررا بدان اعتراض کرده اندصرفااین است که ح.ك.چ نتوانسته است خانواده ،نابرابری درآمد،تفکرات پدرسالارانه و غیره راطی دودهه ازبین ببرد. میتوان گفت که این یك غرولندآکادمیك است. فی الواقع ،استدلال آنها بخشی ازیك مرض خطرناك راتشکیل میدهد: فمینیسم امپریالیستی . این نکته مرتباخودرابروز میدهد: مثلا،درنویسندگان دانمارکی به ردارزش کودکستانهای چینی می پردازند بخاطراینکه پرسنل آنهاازکفایت کمتری نسبت به همکاران دانمارکیشان برخوردارند(!) ، وبااین بررسی ولف رادرنظر بگیرید،که اگرچه کودکستانهائی درمناطق روستائی وجوددارنداما ارزشمندی واقعیشان موردسئوال است ،چراکه "طبق استانداردهای امریکائی، زیاده ازحد شلوغ هستند". ازاینهاگذشته ،مادرمورد چین صحبت میکنیم. تاچه حدکودکستان در مناطق روستائی آمریکادردسترس هستند ویاحصیرآبادهای "برانکس جنوبی" ،چطور؟

در وصف شکوفه ارغوان

بر وزن پو سوان
دسامبر ۱۹۶۱

سرودهٔ مائوتسه دون

با سرود عزیمت و آغاز		باد و باران، بهار را همساز
برفِ رقصان بکوه میخواند:		"مقدمش خوش! بهار آمده باز"
میشکوفد به صخره‌های بلند		ارغوان از میان جامهٔ برف

آرزو دارد او بهار، اما		نیست تنها برای خود خرسند
چون دهد مژدهٔ بهار اینک		خوش نشسته به‌چهره اش لبخند.
تا که فردا، فراز کوهستان		خیل گلهای شاد رنگارنگ
ارغوان را میان خودگیرند		سر دهد خنده‌های خوش آهنگ.





چه برداشتی ازاین آمارمیتوان داشت ، که دراواسط دههٔ هفتاد ۵۰ ٪ ازکودکان یك تاسه ساله و ۸۰ ٪ کودکان سه تاپنج ساله زنان کارگرچینی درشهرها،به کودکستان میرفتند؟ این ارقام رابا آمارهندویاکشوری که به سطح توسعه اقتصادی چین نزدیك بود،مقایسه کنید . (اگرچه میتوان حتی آنرابا امریکا مقایسه نمود ــ امابایدتوجه داشت که پیشرفت درسوسیالیستی کردن کارخانگی درچین درمسیرنابودی نابرابریهاوتمایزات وانقیادزنان انجام شد،درحالیکه اینگونه "خدمات اجتماعی "درآمریکا از قبل غارت ملل تحت ستم وبقیمت بی خانمانی وستمکشی میلیونهانفر،حاصل شده اند.) اینکه اینگونه نوشته های معترضانه ،درمباحثه پیرامون گامهای عظیمی که درجهت رهائی زنان درچین برداشته شدندبه طبع میرسند،دلیل بر قدرت شوونیسم امپریالیستی است که تفکرات برخی ویراستاران ونویسندگان رابه زنجیرکشیده است.

استیسی ،بامنطق "فمینیستی ـ امپریالیستی " خودنتیجه گیری میکند. اوچنین استدلال میکندکه درجوامع روستائی "پایه برای رشدیك جنبش خودمختار فمینیستی که باندازهٔ کافی قدرتمندباشد وبتواندنقش مستقلی رادرپروسه انقلابی بازی کند، ضعیف است ." وادامه میدهد: "انقلاب سوسیالیستی چین .... باحل موفقیت آمیزبحران خانواده ماقبل انقلاب ،توسعه آتی یك جنبش و ایدئولوژی بومی فمینیستی رامانع شده است.. پدرسالاری وسوسیالیسم ،بخاطرموفقیت یك انقلاب خانوادگی پدرسالاری ، در چین همزیستی دارند ..... این بدین معناست که مدرنیزاسیون سوسیالیستی، همچون مدرنیزاسیون کاپیتالیستی با پدرسالاری سازگاراست .... پدرسالاری حتی ممکن است باپروسه رشدسوسیالیستی بیشترسازگارباشدتاباپروسه رشدکاپیتالیستی " . " اگرچه سرمایه داری زن رارهانساخته است ،امابسیاری ازجوامع سرمایه داری توانسته اند زمینه مساعدتری برای رشدآگاهی فمینیستی وجنبش مستقل فمینیستی فراهم آورند."

استیسی ،پس ازتحقیرگامهائی که توده های زن درروستاهای چین به پیش برداشتند،درحقیقت اکنون چنین نتیجه میگیردکه هیچ امیدی برای این مردمان عقب افتاده متصورنیست وچشم انداز واقعی همانا درکشورهای امپریالیستی است. آیاآشکارنیست که استیسی به آزادی کلیهٔ خلقهای تحت ستم واستثمار،وحتی زنان ــ که بهرحال هنوزدرجهان کنونی بخش اعظم آنها راتوده های دهقانی تشکیل میدهند ــ علاقمندنیست ،بلکه مشتاق جنبش بورژوائی زنان است ؟ برای این نوع جنبش زنان است که دژهای امپریالیستی زمینه خوبی رافراهم میکند. صدهامیلیون زن چینی بسوی رهائی گام برداشتندوطی مباحثات ومبارزات بی نظیربرسرچگونگی نیل بدان تجربه اندوختند مبارزه این خواهران ناتنی عقب افتاده جنبش بورژوائی زنان موردنظراستیسی ،تحقیرشده وحتی بعنوان اشکال نوین پدرسالاری موردحمله واقع میشود. نتیجه گیری استیسی دال براینکه امیدی به امررهاسازی زنان اساسا در جوامع دهقانی وجودندارد،مهرشوونیسم پنهان امپریالیستی رابرتئوری فمینیستی وی میزند،که بدردهیچ توده ای اززنان درهیچ کجانمی خورد.

زمانیکه تضادهای امپریالیسم بسرعت حادمیشوندوبدین وسیله خطرات وفرصتها برای مبارزه انقلابی رانیزباخود تشدید می بخشند،اودرواقع چنین می گوید:"من امپریالیسم راترجیح میدهم ،متشکرم". امروزه ،آنچه که زنان انجام میدهند، بیش ازهرزمان دیگری تعیین کننده این امراست که آیاشورش ستمدیدگان و استثمارشدگان قادرخواهدبودکه بسوی عصرکاملا نوینی ازتاریخ بشریت به پیش رود. دراین چنین شرایط بحرانی که بورژوازی حداکثرتلاش را در تحکیم زنجیرهای بازدارندهٔ زنان بکارمیگیرد، استیسی چنین خواسته است که پرولتاریا ومبارزه اش درجهت ریشه کن ساختن کل ستم راموردحمله قراردهد. اودرعوض اززنان میخواهدکه به زمین "ارجح" امپریالیسم بنگرندبه جامعه ای ،مانند آمریکا،که یك نفرازهرچهارزن درطول زندگیش ،قربانی تجاوزجنسی میشود.. اینکه ،اواین زمین رابرانقلاب سوسیالیستی ترجیح میدهد، خودبیانگراینست که برنامه اوبرای رهاسازی زنان ،بدرد هیچ زنی درهیچ کجا ودرهیچ زمانی نمی خورد.

فیلیپین

بقیه ازصفحه ۲۹

بنام راموس (که اینك فرمانده قوای نظامی است)ونیز شورش درارتش ، این خط مشخص ترگشت .حوادث فوق نشان میدادندکه دیگر زیرپای مارکوس خالی شده است .آزادی" ارگان رسمی جبهه دمکراتیك ملیتحت رهبری ح.ك.ف.

درواقع درمخالفت بااین عقیده که آمریکا بنحوی ازانحاء دراین جریانات دخیل بوده ،به پلمیك برخاسته وچنین نوشت که ارتداد"انریله "و"راموس "ازار تش "به آمریکاومارکوس شوك سنگین واردآورد." دست ازمزاح برداریداچه آمریکااین ارتدادراترتیب داده باشدیانه ،"انریله" و"راموس "هردوفرماندهان قدیمی ارتش آمریکایی فیلیپین بوده ،هردودرآمریکا تعلیم دیده ،دارای تماسهای گسترده با سازمان جاسوسی آمریکابوده ازآمریکا دستورمیگیرند.بعلاوه ،این باصطلاح "رفر ـ میستهای "ارتشی ،کلیدنیل به موفقیت برای امپریالیستهامحسوب میشدند.بازهم سرمقاله اکونومیست متذکرگردید:"اگر اینطورباشد،مجریان رفرم بطورپنهان قول دریافت حمایت دیپلماتیك وکمکهای نظامی جهت انجام کار اصلیشان ،یعنی مقابله باکمونیستهاراگرفته اند،ومیتوانند جسارت یافته وموج سرکوب جدیدازنوع مارکوس رانپذیرند،ونیروهایشان هم از آنها حمایت میکنند."آیاسناریومحتاج وضوح بیش ازاین است؟این سرمقاله مورخ ۱۵ فوریه ،پیش ازمانور"انریله" .و "راموس" نوشته شده بود.

بنظرمیرسدکه جدا ازاقدام این ژنرالهای دست نشانده که "آمریکاراشوکه کرد"،مسئله بیشتربدین ترتیب است که تمایل ح.ك .ف .بهمحدودساختن آماج حمله به مارکوس چنان دید شما راضعیف نمودکه قادربه دیدن مانورهای بزرگتر امپریالیسم آمریکا وعوامل کلیدیش در انجام گذار،نشوید. این امرمنجربه شرایط ناهمگونی شدکه ازیکسوح.ك. ف ."انریله "و"راموس "رابعنوان عناصر اصلی در"ساختارفاشیستی که میبایست مضمحل گردد"بشمارآورد،ودرعین حال جبهه دمکراتیك ملی بطورهمزمان ،با حمایت ازشورش آنهاوادعای اینکه اینکار بورژوایی هیچ ربطی به امپریالیسم آمریکانداشت ، برماهیت واقعیشان بمثابه دست نشاند ـ گان امپریالیسم پرده ساترمیافکند.بدین ترتیب ،آیاجای تعجبیست که بسیاری از توده هاسردرگم وجهت گم کرده باقی مانده،دربرابرتلاشهای آکینودرلاپوشانی جنایات این فاشیستها خلع سلاح میشوند؟ وآکینووآمریکا،بافراغ بال بر مشکلات فائق آمده وائتلاف حاکمه نرینی را تثبیت میکنند؟

بعلاوه،ارزیابی شمادرمورداینکه انتخابات صرفااقدام مارکوس جهت مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش بود، و مرکز توجه قرار دادن تقلبات ودخالت های مارکوس در انتخابات واین نتیجه گیریتان که اوحتمادرانتخابات پیروزمیگردد،نقدبورژوا ـ دمکراتیك انتخابات بوده است .توگویی مسئله این بودکه انتخابات تحت شرایط مساعدیا صحیح برگزارنشد،واینکه نتیجتا آپوز ـ یسیون بورژوایی شانس واقعی برای پیرو زی نداشت .این آن مضمونی بود که درآژیتاسیون انتخاباتی شمابه چشم میخورد.

بخاطراین دیدگاه ،ح.ك.ف.از آمادگی موضعگیری دربرابرمانورهای امپریالیسم آمریکابرخوردارنبودکه نتیجتاباعث شدشمارکثیری ازنیروهای میانه که بعضی ازآنهاتحت تاءثیرح ك ف قرارداشتند، بسوی انتخابات جلب شدهوتحت نفوذ مرتجعین هوادارآمریکاقرارگیرند.با نزدیکترشدن انتخابات ،حتی بسیاری از ح ك ف منجمله برخی از افرادرهبری، بهمراه موج حرکت کرده وبتبلیغ شرکت درانتخابات پرداختند.

ح.ك.ف.در"انتقادازخود"ودرسایر مواردیگرسیاست بایکوت انتخابات را بخاطر خصلت "پاسیویته "آن موردانتقاد قرارداده است .امامنظورازپاسیویته " اینست که ح ك ف به موج هوادارانتخابات ونیروهای آکینوپیوست وازانتخابات فرمایشی بدورماند.اگر فعالیتی هم دراین زمینه صورت میگرفت ،دربهترین حالت خود،دست کمی از"پاسیویته "حزب طی دوره انتخابات نمیداشت .

آنچه که تهاجم انتخاباتی سزاوار دریافت بود،همانایك پاسخ جسورانه انقلابی بود،افشای مانورهای کلیه نیروهای بورژوایی ،پیشبردامرتعلیم مارکسیسم انقلابی به توده هادرموردخصلت دولت و انتخابات بمثابه بخشی ازآن ،واقدام به تهاجم انقلابی درمناطق روستائی جهت تقویت وروشن نمودن تنها آلترناتیوواقعی در برابر قدرت دولتی ارتجاعی دست نشانده امپریالیسم :یعنی ایجادحاکمیت دولتی جنینی نوین خود توده ها،متکی به مبارزه مسلحانه خودشان. بویژه درشهرها لازم بودکه ح.ك.ف علیه تفکرات خردهبورژوایی که برنامه امپر ـ یالیستی بنمایندگی آکینوآنرابه موج بزرگی تبدیل کرده بود،حرکت کنند. پایه ای هم برای این حرکت وجودداشت .ح.ك.ف هم متوجه بود که دهقانان بسختی بدرون دسته بندی آکینوجذب میشدند،و مطمئنامبارزه درونی بینظیری درون صف خودطبقات حاکمه نیزدرجریان بود.با اینوجود،ح ك ف دردرك این مطلب ویا استفاده ازفرصت جهت تشدید مبارزه ـ نظامی یامقابله باتهاجم سیاسی درکلیت خود، شکست خورد.

برخی مواقع ،بعلل متعددی ،منجمله وجودپایه اجتماعی قلیل درحمایت از طبقات حاکمه ،اوضاع درکشورهای تحت سلطه بگونهای پیش میرودکه بخشهایی از این طبقات حاکمه درتضادشدیدبادارو ـ دسته مسلط حاکموقدرت (های)مسلط امپریالیستی ،قرارمیگیرند.امابویژه در چارچوب بحران عمیق جهانی ،پدیده ها میتوانندبسرعت تغییرحاصل کنندواین نیروهاسریعابراریکه قدرت بنشینند (مثل آکینو،که اصلاهیچوقت واقعابا امپر ـ یالیسم آمریکامخالفت نکرد) .ازاینرولازم است که حتی هنگامیکه این چنین نیرو ـ هایی هنوزبقدرت نرسیده اند،پیشاهنگ پرولتاریاتوده هارابه درك ماهیت طبقاتی آنهاآشناسازدتاباهرگونه تغییری درشکل حاکمیت که میتواندبهمراه بقدرت رسیدن آپوزیسیون پدیدارگردد،سمتگیری صحیح راازدست ندهد.پرولتاریانمیتواندبر این اساس که نیروهای ارتجاعی درتضاد بابخش دیگری ازطبقه حاکمه درقدرت هستند،کاردخودرابازکند.

توهمات جدی درموردماهیت حاکمیت دولتی طی این روندرامیتوان دربرنامه تجدیدنظرشده جبهه دمکراتیك ملی که دراوائل ۱۹۸۶ منتشرگردید،مشاهده نمود. (اگرچه جبهه دمکراتیك ملی وح.ك.ف.،

یکی نیستند. اما این جبهه را حزب شما درست کرده ورهبریش میکندوهمین جبهه است که مذاکرات آتش بس رابادولت آکینوبه پیش برد.)بنگریدکه چگونه جبهه دمکراتیك ملی راه سازماندهی دمکراسی نوین خلق راتشریح میکند:

"یك مجلس موسسان بایدانتخاب شودکه پیش نویس قانون اساسی دولت جدیدراتهیه کند. پس ازتصویب قانون اساسی ،انتخابات عمومی بایدبرگزار شود، ودولت دمکراتیك ائتلافی آغازبکار میکند.

"جمهوری دمکراتیك خلق طبق قانون اساسی وهم درعمل ؛ازعناصراساسی یك جمهوری راستین امروزی ،بایدحمایت کند: حاکمیت خلق واستقلال ملی‌آتوریته کلی سیاسی منبعث ازمردم ؛مامورین دولتی که بطوردمکراتیك انتخاب میشوند بایدنماینده وخادم مردم باشند. مجالس نمایندگان انتخابی درتمام سطوح باید ارادهٔ مردم رابیان کنند،نه اینکه به قانون گذاری قائم به فردبپردازند، تعیین ارادهٔ خلق ازطریق اجرای انتخابات آزادوراستین ، وسایرابزاز دمکراتیك ....."

کدام "جمهوری راستین امروزی " در جهان کنونی رابعنوان نمونه درنظر داشتید ـ هند، یاشایدآلمان غربی ؟کلیه جمهوری های امروزی ،دارای مضمون طبقاتی هستند، این سطورکه شمانگاشتید، تفاوتی باآنچه که دمکراسی بورژوائی در اسنادرسمی خودنقل میکند ،ندارند. انقلاب دمکراتیك نوین برتوده ها متکی است وارگانهای قدرت سیاسی انقلابی راکه بوجود میاورد ـ ابتدادرمناطق پایگاهی وپس ازپیروزی درسطح سراسری از دل دسته های نظامی خودتوده‌ها وبراساس انهابرپایهٔ تشکلاتی که‌دردوران جنگد انقلابی ایجادشده وشکل گرفته اند رشد میکند. وخودتوده‌ها آبدیده شده ودر روندمبارزه انقلابی وبویژه جنگ انقلابی آگاهی ضروری جهت ایجاد حاکمیت خودر راکسب میکنند اینهاکه برشماردیم ، اشکال واقعی حاکمیت مردمند ،نه‌نهادهای بورژوائی انتخاباتی در"جمهوری امروزی" تصریح شده دربرنامهٔ جبهه دمکراتیك ملی که پس ازچنددهه تجربه اندوزی در کانالیزه کردن نارضایتی توده‌هادرمجرای صندوقهای رای جهت دادن همهٔ قدرت به باصطلاح نمایندگانی که بردوش آنها میایستند، ازآنها جدایندونهایتابرآنها حکم میرانند،تکوین یافته اند. مضافا اینکه این نهادهای دمکراتیك قلابی غرب از خصلتی ترحم برانگیز ومضحك درکشورـ های تحت سلطه برخوردارندکه روپوش بسیار نازك بردستگاه سرکوبگر شان است (بطورمثال ،درهند،"بزرگترین دمکراسی جهان "،هرچندروزیکبارارتش برای حفظ نظم به میدان میاید !).

جمهوری دمکراتیك نوین یك انقلاب بورژوایی است ،ولی یك انقلاب بورژوایی ازنوع نوین . زیرا،همانگونه که مائو متذکرگردید،این انقلاب توسط پرولتاریا رهبری میشود،بخشی ازانقلاب جهانی پرولتاریائی راتشکیل میدهدوعلیه امپریالیسم اوج میگیرد، این انقلاب به سرمایه داری راه میدهد،ولی بیش ازآن راه را برای سوسیالیسم باز می کند تجربه نشان داده است که تنها پرولتاریامیتواندانقلاب دمکراتیك نوین را رهبری کند،واینکار راصرفامیتواندبا نفی شکل ومضمون انقلاب بورژوائی نوع کهن وباایجاددیکتاتوری طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریاجهت درهم کوبیدن نیروهای فئودال ـ کمپرادورانجام دهد. این ،درك اصلا ،دربرنامه جبهه دمکراتیك ملی منعکس نشده است . آیاجای تعجبی است، هنگامی که امپریالیستها وطبقات حاکمه فیلیپین ازانتخابات درجهت اهداف خویش استفاده میکردند،ح.ك.ف. که شیفتهٔو شیدای این اشکال دمکراسی بورژوائی شده بود، نتواند علیه انتخاباب برخیزد آنراافشاءکندویك آلترناتیوانقلابی راستین ارائه دهد؟

باتوجه به ریشه‌های‌بورژواـدمکراتیك انحرافات ح.ك.ف. ، جای تاسف بسیار بیشتری است که انتقادات رهبری‌ح.ك.ف دراین راستاعمیقترمیشوند . هیئت تحریره "پراکتیکا"،مجله تئوریك دوزبانه حزب درمراکز شهری فیلیپین ،درنخستین شماره خود چنین بحث میکند که علت اصلی خط انحرافی بایکوت انتخابات این بودکه ، "ایجادیك اتحادگسترده ضدفاشیستی اساساجهت سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی میبایست اولویت میافت " ،واینکه اشتباه بایکوت انتخابات "آخرین وشایدگرانـ ترین تظاهرگرایش به کم بهاءدادن به جنبش ضدفاشیستی وپربهاءدادن به‌جامعیت سیاست دمکراتیك ملی درفرموله کردن تاکتیکها درجنبش توده ای علنی بود، "واز اصرارسرسختانه برسمتگیری دمکراتیك ملی " ،سخن میگوید.

این اظهارات ، همه چیز راوارونه جلوه می‌دهند ! آیاشکست ح.ك.ف.دردرك مکانیسم بحران انتخابات فرمایشی بعلت عدم تاکیدکافی درنبردعلیه مارکوس ،بود؟ یااینکه بخاطرتقلیل همه چیزوهمه کس به خودمارکوس ـ وشکست دردیدن عملکرد گسترده‌تر امپریالیسم ووابستگان بومیش ومانورهاوتدارکتش برای جایگزین کردن یك مهره بجای مهره دیگر ،بود؟

درهمین راستا،"بخش دانشجویان وجوانان ملی " ،مینویسد:"کوری آکینو بوضوح ثابت کرده است که یك ضدفاـ شیست ثابت قدم واستوار است .بناـ براین ،اویك متحداست یعنی بطورعینی یك متحدتاکتیکی جنبش ملی‌ـدمکراتیك است . این درست است که آکینوبرروی مسائلی نظیرامپریالیسم وفئودالیسم‌تزلزل نشان میدهد،امااوارادهٔ خودرامبنی‌بردرهم کوبیدن فاشیسم ،درحرف ودرعمل نشان داده است ." نه تنهاماهیت آکینودراینجا بغلط تشریح شده ،بلکه ادعاگشته که او متحد"جنبش ملی دمکراتیك " میباشد ، حتی علیرغم اینکه جزء نیروهای هوادار امپریالیسم وفئودالیسم است ! مبارزه‌علیه فاشیسم بدون مبارزهٔ قاطع علیه‌فئودالیسم وامپریالیسم ،بناگزیرچیزی نیست مگر حمایت ازماسکهای بورژوا ـ دمکراتیك سلطه امپریالیسم برکشورهای تحت سلطه. امپریالیسم امریکابکمك بازی بین‌حکومت نظامی وحاکمیت پارلمانی درامریکای لاتین ،سعی داردمردم رامهارکند. رویزیو نیستهاوسوسیال دمکراتها باحمایت ازپارـ لمانتاریسم وسایرفریبهای دمکراتیك ، خدمات شایانی بدانهاعرضه میدارند.

دراین چنین شرایطی است که "انتقادازخود" ح.ك.ف میگویدکه بایکوت "بطورمستقیم وآشکاراعلیه ارادهٔ توده‌های وسیعی بودکه مایل به پیشبردمبارزه ضد فاشیستی بوسیلهء شرکت اعتراضی در انتخابات ،بودند." سایرنوشته هاواظهار ات ،این راچنین خلاصه کرده اند: حرکت علیه ارده خلق " وشکست در کاربست "خط توده ای ." اما،آیااین وظیفه کمونیستهانیست که به‌نبردعلیه‌توهمات یاری رسانندومطمئنا خود بدنبال اینچنین تو ـ

هماتی راهی نشوند،بویژه توهم در مسورد آکینو؟ گذشته ازاینها،سیاست بایکوت، علیه کدام "اراده " حرکت کسرد: اراده کارگران ودهقانان ،یااراده‌ٔ بورژوازی؟ این دیدگاه ،خط توده‌ای رابمثابه ارزیابی ازافکارعمومی درنظرمیگیرد ـ نه بشکل درك ضرورت بکاربست مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائوتسه دون جهت رها سازی نیروی توده‌هاوسنتز تجزیه آنهادرمبارزه انقلابی . اگراکثریت مردم درانگلستان به تاچر رای دهند ،آیا"خط توده ای "شماازپیشاهنگ میخواهدکه اوهم دراین راستاهمراه شود؟!آیااین گواه دیگری براین نیست که گرایشات بورژوا ـ دمکراتیك درحزب شما عمیقاً رخنه کرده اند؟

بازهم دربارهٔ جبهه متحد

همانگونه که قبلا متذکرشدیم ،گرایش ح ك ف به محدودکردن آماج انقلاب تنها به یك دارودسته ومغشوش کردن ماهیت طبقاتی دولت ،درپیوندبااشتباهاتی است که درگسترده کردن ائتلافات طبقاتی که پرولتاریاجهت کسب قدرت ،بدانها وارد میگردد،انجام گرفتاند، هنگامی که ح.ك ف سرگرم جلب نیروهای گوناگون بدرون جبهه دمکراتیك ملی وسایرتشکلات توده‌ای بود از درك این نکته اساسی که مائو گوشزدنموده است ،غافل ماند:" همچنین ضروری است که علیه یکی دانستن برنامه سیاست ،ایدئولوژی ،پراتیك وغیره پرولتاریاوبورژوازی ،نادیده انگاشتن تفاوت های آنهادراصول مبارزه گردد. خطادراینجا اینست که این حقیقت نادیده گرفته شود که بورژوازی (بویژه بورژوازی بزرگ) به تنهابرخرده بورژوازی ودهقانان تاثیربر جای مینهد،بلکه حداکثرتلاش خود را جهت تاثیرگذاردن برپرولتاریا وحزب کمونیست ازبین بردن استقلال ایدئولوژیك ،سیاسی وتشکیلاتیشان ،تبدیل آنها به زائده های بورژوازی وحزب سیاسیش ،وتضمین اینکه ثمرات انقلاب ازآن خودوی وحزب سیاسیش خواهدبود.بکارمیگیرد." (معرفی "کمونیست ")

امروزه ،این واقعیت داردکه ارتجاع وامپریالیستهای امریکائی توانسته اند ائتلاف نیروهای طبقاتی بویژه درشهرها راتحت تاثیرخودقرارداده وعدهٔ کثیری از این نیروهای بورژواوخردهبورژوارا موقتا تحت نفوذخوددرآورند. این امربخودی خود ضربه ای کاری برجنبش انقلابی واردنمی ـ سازدمگراینکه نمایندگان آگاه پرولتاریا این تذکرمائورافراموش کنندوخودشان نیزجذب نیروهای طبقاتی دیگرشده ویا تحت تاثیرآنهاقرارگیرند.

متاسفانه ،این آن سمتگیری"انتقاد ازخود"اخیرح.ك.ف. میباشدکه معتقداست یکی ازجدیترین اشتباهات حزب عبارت بودازکم بهادادن به "میزان قسدرت و ارادهٔ بورژوازی رفرمیست " ـ واین در زمانی است که بورژوازی ملی وسایرنیرو های بینانینی ،بااتحادبکردآکینو،درواقع بطورقابل توجهی ازاردوگاه انقلاب دور شده بودند! اصلا منظورشماازبورژوازی رفرمیست " چیست؟ این واژه نه تنها تفاوت مهم سیاسی میان بورژوازی کمپرا دوروبورژوازی ملی رامغشوش میکندبلکه یك تقسیم بندی جدیدمیان اقشاربورژوا زی واردمینماید :بین به اصطلاح بخشهای فاشیست و"رفرمیست ".

بعلاوه ،این شگفت زدگی ازمیزان قدرت "بورژوازی رفرمیست " ،دررابطه بااقدامات عمل ح.ك.ف. قرارمیگیرد، که براساس این ارزیابی بویژه ازشدت مبارزهٔ مسلحانه کاسته ،به آتش بس تن درداده وفعالیتهای سیاسی درون شهرها را مثلا طی دوره جلسات "کمیسیون قانون اساسی"تشدیدکرده است . آیااین همان چیزی نیست که مائوخطرآنرا هشدارداد؟ آیااین قبول برنامهٔ بورژوازی ،دال برتمرکزاین نوع کاردرشهرها،ومسابقه باآنهادرزمین خودشان ،نیست ؟این دیدگاه ،تحلیل مهم حزب خودشماطی نخستین سالهای تأسیسش رافراموش میکند،که میگفت :"خطر همکاری بابورژوازی ملی دراین است که همواره گرایشی راباخودحمل میکندکه فعالیت سیاسی درشهرهارابمثابه شکل اساسی فعالیت سیاسی ،تلقی مینماید." (وظایف اصلی حزب) ویاحتی پیش ازاین ،چنین نوشتید :"حزب بایددرتطابق با اندیشه مائوتسه دون ،مرکزثقل کارخود را آگاهانه بنا طق روستائی ، منتقل کند. همهٔ رهبران قبلی حزب ،با تبیین شهر مانیل بعنوان مرکزثقل فعالیت سیاسی ، دچارشکست شدند." (اصلاح اشتباهات و بازسازی حزب ،۱۹۶۸).

بخشاوسوسه ح.ك.ف. درحفظ اتحاد تشکیلاتی بانیروهای مختلف بورژوازی بویژه بورژوازی ملی بهرقیمت ،نمایانگر این گرایش استکه آنرابمثابه متحددائمی وثابت قدم‌پرولتاریابحساب میاورد ، و تحلیل قبلی "آمادو گوئررو"(اسم مستعار "خوزه ماریا سیسون ")درکتاب "جامعه فیلیپین وانقلاب "،رابفراموشی سپرده است :"سیاست صحیح عبارتست ازوحدت با(بورژوازی ملی)تابدان مقطع کسه از انقلاب حمایت میکند ودرعین حال انتقاد صحیح ازتزلزل وگرایشش به خیانت به انقلاب . این سیاست همواره ماراهشیار نگاه خواهدداشت ."

باازدست دادن هشیاریتان ، بسه فراموش کردن این نکات گرایش پیدا کرده ایدکه دهقانان فقیرمتحدین ثابت قدم پرولتاریادرکشورهای تحت سلطه اند واساس جبهه واحدراانقلاب ارضی وجنگ خلق تشکیل میدهند،مناسبات میان پرولتاریاوبورژوازی ملی معمولامسیری زیکزاگ راطی میکند،وصرفابا پیشروی درجنگ خلق است که بورژوازی ملی میتوانسددر جبهه واحدتحت رهبری پرولتاریاجلب (ویاحداقل خنثی)شود ـ نه اینکه ازجنگ خلق کاسته ،وکارحزبی رابراساس معیار ها ودرعرصه های عملکردبورژوازی متمرکز ساخت .

انحراف ازموضعگیری صحیح نسبت به سوسیال امپریالیسم شوروی

"انقلابی "خواندن کشورهای تحت سلطه ایکه درانقیادشوروی‌بهایند،توسط آن بایان طی چندسال اخیر،بخشی از انحراف عظیمتردرمواضع اصولی بسیاربر سابقه درموردخودشوروی ،است . ازاوایل دهه هشتاد،ح.ك.ف. دست از"سوسیال امپریالیسم"خواندن شوروی برداشت ،ودرعوض این عبارات فزونی گرفتند :"کشورهای سوسیالیستی "،" ترقی عظیم درساختمان سوسیالیسم درتعدادبیشتری ازکشورها". بدیهی استکه چین نیزشامل آنهامیشود ، علیرغم اینکه دن سیائوپین بریشت انقلاب فیلیپین خنجرفروکرده است.مابقی این کشورهای سوسیالیستی کدامند؟این‌امر زمانی مشخص شدکه بدنبال افزایش تدر یجی ستایش ازنومستعمرات روسی همانند کوبا،گزارشی درآن بایان مورخ ماه‌مارس دررابطه بابیست وهفتمین کنگره حزب "کمونیست "شوروی بچاپ رسیدکه طی آن

به "اقتصادسوسیالیستی "شوروی اشاره شده بودوهمان باصطلاح "فراخوان برای همزیستی مسالمت آمیز"و"تلاش برای صلح جهانی "گرباچف بدون انتقاد،تکرارمی‌شوند.

آیامیتوانیم بپرسیم که ،مثلاازسال ۱۹۸۰که کمیته مرکزی شمامکررا شوروی‌را سوسیال امپریالیست خطاب کرده وخطر "جنگ جهانی امپریالیستی "میان دوبلوک راگوشزدنمود،تاکنون چه تحولی رخ داده است ؟ویاازاواخردهه هفتادکه شمارهبری آنگولاوویتنام رابعنوان "مهره های سوسیال امپریالیسم "تقبیح نمودید،چه تغییری روی داده است ؟طی سالهای اخیر،بااشغال افغانستان ،درهم شکستن جنبش کارگران لهستان وتدارکات سرسام آورجنگی هردو بلوک امپریالیستی ،ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی شوروی بخوبی عیان شده‌است مسئله ماهیت طبقاتی شوروی ازاهمیت حیاتی برای ج.ب.ك. برخوردار است . اماحزب شما نه تنها پیدایشش،زائیده نبردمائوعلیه رویزیونیستهای روسی بود، بلکه طی دوره بیش ازده سال سوسیال امپریالیسم شوروی راتقبیح کرده بوده- هنوزحتی یك کلمه هم بطورعلنی درتشریح این تغییرموضع ،بیان نکرده است !

اگرصحبت‌ازموضعگیریتان درمبارزه برسرمسائل حادجنبش بین المللی کمونیستی راهم کناربگذاریم ،بجرئت میتوان گفت که همین فقدان توضیح درموردتغییرموضع برسراینچنین مسئله ای ،دلیلی کافیست‌بر سیرقهقرایی درکتان ازقاطعیت دراصول انقلابی دررهبری انقلاب پرولتری.

مسئله شوروی‌بایك مسئله حیاتی دیگر - اصل اتکاء بخود درمبارزه انقلابی - گره خورده است . "ساتو اوکامپو"(که ریاست هیئت شمادرمذاکرات آتش بس‌با دولت آکینورابعهده داشت)طی مصاحبه ای بانشریه "بررسی اقتصادی خاوردور"، در پاسخ به سئوال درموردمسئله کمکهای خارجی ،گفت :"ارتش نوین خلق ،ضرورت استفاده ازمنابع تسلیحاتی خارجی رابا توجه به سطح تسلیحات مورداستفاده نیروهای مسلح فیلیپین درجنگ بااو ،تعیین میکند". سئوال درمورد"ضرورت "استفاده ازکمکهای خارجی بارهابهمراه مسئله دفاع از"اتکابخود"،درمصاحبه های سایر اعضای برجسته ح.ك.ف. دیده شده است آیااین مسئله واضح نیست که "سوسیالیست "خواندن شوروی بمعنای بازگذاشتن دربروی قبول کمکهای نظامی بویژه درهنگام‌برخورد بامشکلات است - یاحداقل استفاده ازاین امربعنوان تهدیدی جهت"مستحکم" کردن موقعیت ح.ك.ف. پشت میزمذاکرات آتش بس نیست ؟

موضع کنونیتان بازهم نمایانگریك انحراف عمیقترازخط مشی سابقتان است، که طبق آن درموردضرورت "اتکابخود"،با جسارتی انقلابی در"وظایف عاجل "نوشتید "هنگامی که روحیه رزمجویانهٔ خلق بوسیله تعلیمات پیگیرسیاسی ونظامی بالانگاه داشته شود،آنهاازهرسلاحی استفاده‌خواهند کردوبادستان خالی برای خلع سلاح دشمن ازهوشیاری وزیرکی خوداستفاده خواهند نمود. میلیشیای مابکمك نیزه چوبین یا حتی بادستان خالی میتواندبریك گروه کامل دشمن که غافلگیر شده باشد،غلبه‌کند مهمترین مسئله،هوشیاری وارادهٔ انقلابی خلق است ."آیااکنون ،اینرا"ساده‌لوحی کودکانه" ارزیابی میکنید؟ حتی‌اگر"ناپختگی"باشد،بسیارارجحیت داردبر"کاردانی" بازکردن آغوش برروی کسانی که تادیروزبدرستی وبه سرسختی، کرده بودید .

همچنین‌بسیارجای‌تاسف است ،که‌به نظرمیرسدشمادرزمینه‌های‌ناسیونالیستی‌به قضاوت درموردودوستان ودشمنان مینشینید همانگونه که برنامهٔ جبههٔ دمکراتیك ملی آنرااچنین بیان میکند:"ماجنگ خلق را برپایهٔ اصل اساسی اتکابه خودپیش میبریم ولی درعین حال حمایت بین المللی رانیز یك بخش لاینفك ازمبارزه خویش بحساب میاوریم . بدین جهت ،ماجویای حمایت سیاسی ومادی ازسایرکشورها،وجنبشها وسازمانهای انقلابی هستیم .آنهاکه این حمایت راازمادریغ نورزند، دوستی راستین خویش رانسبت به انقلاب وخلق فیلیپین به اثبات میرسانند." (تاکیدازماست).

اگرسیل تسلیحات نظامی شورویها بسوی جنبش انقلابی فیلیپین سرازیرشود،آیاشما آنهارابمثابه "دوستان راستین خلق‌فیلیپین شناخواهیدگفت ؟پس ،مسئله خلق افغانستان چه میشود؟ عینك ناسیونالیستی که برچشم زده اید،باعث شده است که این چنین نتیجه گیری هائی چشمانتان راخیره سازدوحتی تاریخ خودفیلیپین رانیز نادیده بگیرد- آخرهمین امپریالیستهای آمریکائی بودندکه نفرات وتسلیحات خودرا جهت بیرون راندن استعمارگران اسپانیائی به فیلیپین گسیل داشتند. . . .وسپس خودبربروی پاشنه پاچرخیده وسلطهٔ نکبت‌بار خودرابرقرارکردند . شوروی ازماهیتی امپریالیستی برخورداراست ، چه به شما اسلحه بدهد،چه ندهد،تازه اگرهم بدهد. همان اهدافی رادنبال میکندکه پایان‌کار ویتنامی ها،آنگولائی هاوغیره رارقم زد.. بمجرداینکه طعمه بلعیده شود،قلاب عمیقاً فرومیرود. رهبران ویتنام هم باصدای‌بلند ومکرراً،از"اتکابخود"وکمکهای "برادرانه شورویهاداد‌سخن میدادند،اماهمهٔ قولها در واقعیت تلخ حضورنیروی دریائی شوروی درخلیج "کام ران "،ناپدیدشدند.

فی الواقع این مسئله درجنبش انقلابی فیلیپین موردمباحثه شدیدقرارگرفته و حزب شمابرای مدت مدیدی موضع بهتر اتخاذکرده بود. بازهم می گوئیم ،"سوسیالیستی خواندن شوروی ودست نشاندگانش صرفامیتواندفتح بابی باشدبرقبول "کمك های برادرانه"آنهاونهایتاهمکاری بااین دشمنان خلق فیلیپین .

ح.ك.ف. همچنین ، دررابروی کمك های شوروی درتوسعه اقتصادی کشوربازگذاشته است ،واین همان مهمترین شیوه‌ایست که سوسیال امپریالیسم شوروی ازآن جهت گسترش نفوذخوددرکشورهای تحت سلطه ،استفاده میکند. درآنگولا مثلا،شورویهادرواقع کمکهای مادی دراختیارجنبش رهایبخش مپلا(M PL A) قراردادند. پس ازبه قدرت رسیدن این جنبش آنرابه ملی کردن دارائیهای استراتژیك معین تشویق کردند. اما،آیااین چیزی بجز تغییردرشکل قانونی مسئله ،بود؟آیااصلا برپی ریزی بنیان مناسبات نوین درانگولا وگسست ازوابستگی به امپریالیسم تاثیر داشت‌ویافقط اشکال نوینی بخودگرفت ؟ درحقیقت ،شورویهابااستفاده ازاهرمی‌که طی‌سالهای‌جنگ رهائیبخش بدست آورده بودندوبه کمك کارگزارانشان که کنترل بخش دولتی رادراختیارداشتند،توانستند ازطریق ارسال کمکهای نظامی‌ومستشاران (کوبائی،آلمان شرقی وغیره) جای پای خودرامستحکمتر کنند.

متاسفانه بنظرمیرسدکه ح.ك.ف.کمتر وکمترمخالفتی بااین نوع "پیشرفت "ابراز میدارد.شماره‌های دوسال اخیرآن بایان مملواست ازستودن "پیروزیهای انقلاب " درآنگولا، نیکاراگوئه وغیره . آن بایان

مورخ ژانویه ۱۹۸۴ ، چنین گزارش داد: "برای نخستین بارکوبائی‌ها اربابان کشور خودهستند. پرزیدنت فیدل کاسترو آنچه راکه انقلاب برای خلق کوبابه ارمغان آورده است باکلمات فوق توضیح داد" علیرغم اینکه ،فیدل کاستروااقتصاد تک پایه ای شکر رارهبری میکندکه کماکان به اربابان امپریالیستی وابسته است،تنهاباین تفاوت که اینبارشورویهااین نقش را بازی میکنند ،وسُکان رهبری کل جامعه را،درقبال تزریقهای مالی ضروری برای سرپانگاه داشتن کوبا،به اربابان روسیش سپرده است ،بطوریکه سربازان کوبائی باپارس ژنرالهای روسی‌خبردار می‌ایستند.

بالاخره اینکه ،درحالیکه شما از "همبستگی بین المللی "باسایرجنبشهای انقلابی سخن میگوئید،حزبتان ،بویژه از طریق جبهه دمکراتیک ملی درسطح بین ـ المللی ،درعالم واقعیت کارخودرابر "همبستگی باگروههای کلیساهای کاتولیک سوسیال دمکراتها،اتحادیهٔ رویزیونیستی کارگری وغیره ،تمرکزداده است . هر کدام ازاین اعمال رامیتوانیدتوجیه کنید امااین امرقابل قبول نیست که فراموش کنید،متحدین راستین وثابت قدم جنگ خلق شما، که درابتدای شروعش مدعی شدیدبخشی ازانقلاب جهانی پرولتاریا است ـ کارگران وستمدیدگان همهٔ کشور هاورهبری انقلابی راستین آنها،یعنی مارکسیست ـ لنینیستها،هستند. درک شما از"همبستگی بین المللی "،ازدیدگاه صحیح انترناسیونالیستی پرولتری ، متفاوت است .

کدامین راه بسوی کسب قدرت ؟

درارتباط نزدیک باانحرافات فوق‌الذکر،بویژه تحدیدآماج انقلاب ،ترغیب اشکال بورژوا ـ دمکراتیک ،مغشوش کردن ضرورت نابودسازی حاکمیت ارتجاعی دولتی ،وجدیدأبازکردن آغوش بروی سوسیال دمکراسی وسوسیال امپریالیسم ـ دیدگاهی درکمیتهٔ مرکزی ح.ک.ف. ظاهر شده که راه دیگری را برای کسب قدرت سیاسی درنظردارد، راهی که متفاوت ازمسیرمارکسیست ـ لنینیستی ودرحقیقت درتقابل باآن بوده و ح.ک.ف. راازمیل به‌هدف اولیه سرنگون ساختن ؟امپریالیسم، فئودالیسم وسرمایه‌داری بوروکراتیک "، باز میدارد.

این راه ،ماهیتا استراتژی جنگ درازمدت خلق رادرفیلیپین بزیرسوال میبرد،وبجای آن ازامکان کسب قدرت بطریقی سریعتربوسیلهٔ ترکیبی ازشورش درشهرهاوزدوبندبابخشهائی ازطبقات‌حاکمه ،سخن میراندوتاحدودزیادی تجربهٔ ساندنیستهادرنیکاراگوئه رامدل قرارمی دهد.

آن بابان مورخ ژوئن ۸۴ مقاله‌ای را تحت عنوان "زنده باد انقلاب نیکارا ـ گوئه " ،بچاپ رساندهمانگونه که عنوان آن هم گویاست مقاله طی این عبارات به ستایش ساندنیستها بویژه اصلاحات ارضی آنها ،میپردازد: "سرمشقی نمونه درتعیین راه درست انقلاب " و"شعله ور ساختن راهی نوین درمبارزه ارضی ". این ستایشها علیرغم این مسئله است که خود مقاله هم تائیدمیکندکه ساندنیستها"محدودیتی برمالکیت زمین تعیین نکرده وتا زمانیکه زمینداران زمین رابنحواحسن کشت وکار میکنند ،حق مالکیت زمین محفوظ است " واینکه "دولت ساندنیستها معتقداست که تداوم یک اقتصادمختلط در مناطق روستائی نه تنهاازنظرسیاسی مقتضی است بلکه ازنظر اقتصادی هم مقرون به صرفه است . این شیوه هرچه که باشد ـ وبنظرمیرسدکه"تنهاجدیدنیست ،بلکه بسیارهم آشناست ـ به‌هیچ وجه یک "برخوردصحیح به‌مقوله انقلاب نیست" !

این مقاله چنین ادامه میدهدکه پیشرفت نیکاراگوئه خودگویای سیاستهاوتاکتیکهائی است که رهبری کشور اتخاذ کرده است "،ونیز"تاریخ ومبارزه خلق نیکاراگوئه مواردداشتراک بسیاری باخلق مادارد." آنچه که توجه رابخود جلب میکندارزیابی مثبت ازجبهه گستردهٔ خلق ایجادشده توسط ساندنیستهااست ،"که گروههای سیاسی گوناگون باگرایشات سیاسی متفاوت رادربرمیگیرد "و"حتی موردحمایت گروههای مخالف ساموزا،درون طبقات حاکمهٔ بومی ،نیزقرارگرفت ." شباهت این سیاستهابابرخی سیاستهای ح.ک.ف ـ تلاش درجهت وحدت بانیروهای اپوزیسیون طبقهٔ حاکمه ،تحدیدآماج حمله به دارودستهٔ مارکوس ،وغیره ـ چشم گیرند .

ازاین زمان به بعد،راه "ساندنیستها"موضوع مباحثات مهمی درون حزبتان ، قرارگرفت . بطورمثال ،"ساتوراوکامپو" طی مصاحبه ای بانشریه "بررسی اقتصادی خاوردور" گفت که علیرغم اینکه ح.ک.ف. هنوزبه اصل مبارزهٔ مسلحانه پایبنداست، "امکان دستیابی به اهداف خویش ازطریق ابزارسیاسی راازنظردورنمی دارد . اکنون ،مابیشتربدنبال امکان برپائی‌یک جنبش غیرمسلحانهٔ بسیار قدرتمند توده ـ ای هستیم ،که بابرخورداری ازنیروئی معنوی بتواندنیروهای مسلح وغیرمسلح خلق رابه سرنگونی دیکتاتوری مارکوس باکمترین‌خونریزی‌ممکن،قادرسازد. "

تبلیغ "امکان دستیابی به اهداف ح.ک.ف.ازطریق بکارگیری ابزارسیاسی " مضاف برالتقاطی بودن درفرمولبندی که خصلت تیپیک احزاب رویزیونیست است تجدیدنظری رسوادریک اصل اساسی و قدیمی خودح.ک.ف.،است ." آن بابان مورخ ۱۹ مارس ۱۹۷۱ ،چنین نوشت :"صدر مائوباالهام ازکمون پاریس ،به مامی‌آموزد که " قدرت سیاسی ازلولهٔ تفنگ بیرون میاید" . این نکته ،نه تنهاجوهرانقلاب دمکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریادر چین است ،بلکه خصلت کلیهٔ نبردهای انقلابی تحت رهبری پرولتاریاطی صدسال است که ازکمون پاریس گذشته است هیچ جنبش ویاحزب پرولتری نتوانسته است، بدون تبعیت ازاصل انقلاب مسلحانه ،قدرت سیاسی رابه کف آورد."(تاکیدازماست)

متأسفانه ،شواهدنشان میدهندکه "انتقادازخود" ح.ک.ف. ،حداقل دربعضی سطوح،نه باتعمیق درک ازراه جنگ خلق بلکه باتملق گوئیهای آشکارازراه ساندنیستها ،همراهی گشته است .بنظر میرسد که هردومقالات "پراکتیکا" این راه را موردحمایت قرارمیدهند. یکسری مقالات نوشته شده توسط "مارتی ویلالوبوس"(از قرار،یک "عضودارای آتوریته درحزب ") که درون حزبتان جنبش انقلابی ودر فیلیپین توزیع میگردند،نیزعلناهمین کار رامیکنند. مقالات "ویلالوبوس " ازاین حسن برخوردارندکه بیان واضح وفشرده‌یک خط کاملا آپورتونیستی هستندکه حزب بایدبشدت به مقابله باآن برخیزد .

نقدی که در"پراکتیکا" آمده ،ظاهرا علیه سیاست بایکوت است ،اماهمانگونه

که نویسندگان "بخش جوانان ودانشجویان ملی " تصریح میکنند،"ریشه های گستردهٔ مسائل مربوط به . . . . . کل استراتژی وتاکتیکهای انقلاب فیلیپین درپشت تاکتیك بایکوت ،پنهان شده اند ." هر دومقاله ،شعارنبردراسرمیدهند،"آیاجسارت پیروزی داریم ؟ " ـ مضمون این است که حوادث اخیر،امکان پیوند بانیروهای بسیارگسترده ترمنجمله خیل دمکراتهای لیبرال درشهرهاورهبری آنها،جهت پیروزی درکسب قدرت توسطانقلابیون رافراهم کرده (وشایدهنوزهم میکنند)،وقصوردر انجام این امر،یعنی "نادیده گرفتن مؤلفه ضدفاشیستی جبهه متحد"وکم بهادادن بکار درشهرها،بدانجا منتهی شدکه "انقلابیون ازمدال بی نصیب ماندند" ـ ازقراریعنی اینکه نتوانستندنفوذخودرادردولت جدید، گسترش دهند.

"ویلالوبوس " نیزهمین مضمون را اختیارمیکندوآنرا تامین می‌بخشد. بعقیده "ویلالوبوس " ،استراتژی جنگ درازمدت خلق علت العلل لعنتی این "شکستها " است اوچنین مطرح میکندکه جنگ درازمدت خلق یك استراتژی تدریجگرایانه است که نه تنهابطوراخص باعث سیاست بایکوت بلکه بطوراعم بانی این است که ح.ك.ف. فرصت رهبری یك "قیام" شهری پیروزمندانه ازنوع ساندنیستهاراازکف بدهد. اودرموردجنگ درازمدت خلق مینویسد، ". . . پیروزی دربرابردیکتاتوری امریکائی مارکوس میبایست طی پنج سال یاهفت سال یاحتی دهسال بدست می‌آمد. درحالی که ح.ك.ف.وجبهه دمکراتیك ملی خودرا جهت جهش به زیرـ مرحله ای ازدفاع استراتژیك طی چندسال آتی ،آماده میکردند. . رژیم فاشیستی مارکوس طی سه ماه سرنگون شد. هیچ دلیلی بهترازاین وجود نداردکه ثابت کند،حزب استراتژی غلطی رادرپیش گرفته است ". ("درباره استراتژی قیام") بحث "ویلالوبوس" این است که علیرغم اینکه جنگ درازمدت خلق برای دورهٔ معینی مناسب بود. اماح.ك.ف. می‌بایست ازچندسال پیش به"استراتژی قیام "روی‌میاورد ـ اززمان تظاهرات شهری عمده ،پس ازقتل "بنینواکینو".

اوتفاوتهای میان جنگ درازمدت خلق و"استراتژی قیام " راچنین برمی‌شمارد: ۱ـ "استراتژی قیام بیشتردرشهر تمرکزدارد،چراکه جنبش توده ای که کانون مبارزه دراستراتژی قیام است ، اساسادرشهرهاپدیدارمیشوند. "۲ـ"دراستراتژی قیام ،نیروهای سیاسی نقش تعیین کننده ونیروهای نظامی نقش حمایت کننده ایفامی کنند. "هومبرتواورتگا" ،فرمانده کل ارتش خلق ساندنیستها. . . تصریح نمود: "جنبش توده ای کانون مبارزه است ،نه پیشاهنگ. ونقش توده هاصرفابه حمایت ازاومحدود نمیشود" .۳ـ "دراستراتژی قیام ،پیروزی درزمان نسبتاکوتاهتری کسب میشود. ." ۴ ـ دراستراتژی قیام ، جنگ چریکی تشدیدمی یابداما به جنگ متحرك معمول یاجنگ موضعی ،تکامل پیدانمی کند. "در عوض،استراتژی قیام ،ترکیبی ازاعتصابات عمومی ،خیزش های توده ای ،وجنگ چریکی رابرای شکست دولت درنظردارد. ۵ ـ "سیاست انعطاف پذیرائتلاف با بورژوازی آپوزیسیون رامیتوان یك ویژگی خاص استراتژی قیام ،بحساب آورد." وبالاخره ،استراتژی قیام برحمایت نیروهای قدرتمندبین المللی حساب میکند،ویلالوبوس، بطورخاص‌ازانترناسیونال سوسیالیستی (میتران فرانسوی ، گونزالوس اسپانیائی ،آلن گارسیای پروئی وغیره) بعنوان حامیان بالقوه ،نام میبرد

آیااین استراتژی میتواند"سریعتر" ازجنگ درازمدت خلق پیروزشود؟شاید ـامافقط به یك دلیل : سناریوی ویلالوبوس به هیچوجه کاری به ریشه کن ساختن نظام امپریالیسم ،فئودالیسم ،وسرمایه داری بوروکرات ندارد. ویلالوبوس ، با ردکردن راه جنگ درازمدت خلق ،کلا انقلاب رانفی کرده است .

چگونه میتوان قبول کردکه‌این‌استراتژی به سرنگونی امپریالیسم وفئودالیسم بیانجامد،هنگامیکه وحدت بانیروهای بین المللی وبورژوائی رابالاتراز اتکاء به توده هاقرارداده ودرکشوری که توده‌های وسیع تحت استثماروستم ازدهقانان هستند،شهررابرروستامقدم میشمارد؟ البته علیرغم تمامی ادعاهائی که درممورد ارتقاءنقش توده هامطرح میکندوعلیرغم همه فروتنی ریاکارانه مبنی بر"محدود نکردن نقش توده هابه حمایت ازپیشاهنگ جالب توجه این است که دهقانان درنوشته های ویلالوبوس صرفاهرازگاهی ظاهر میشوند. بالاخره ،دلیلی برای این مسئله وجوددارد: آخراگربرنامه عبارت است ازبرقرارساختن "اقتصادمختلط" وابقاء مالکیت های خصوصی بزرگ ، پس چه ضروریتی به بسیج میلیونها دهقان درجنگ خلق است ؟ اگرقراراست که استراتژی ما، نه برپاساختن یك ارتش سرخ قدرتمندکه قطعااکثریت افرادآنرا دهقانان تشکیل میدهند،بلکه تظاهرات ،اعتصابات . . . . . وبویژه کارپارلمانی باآپوزیسیون طبقهٔ حاکمه وکاردیپلماتیك باامپریالیست های سوسیال دمکرات باشد ، به وجود دهقانان چندان نیازی نیست هنگامی که ویلالوبوس ازتوده ها " صحبت میکند منظورش توده های ستمدیده وتحت استثمار نیست ،بلکه طبقات واقشارمتوسط شهری بویژه بورژوازی ملی وآپوزیسیون طبقه حاکمه رامدنظر دارد. کنه مطلب "استراتژی قیام " ویلالوبوس عبارت است ازنفی تبدیل کارگران ودهقانان به کانون استراتژی انقلابی .

راه ساندنیستهادرپی بسیج نیروهای انقلابی جهت مقابله بابورژوازی براساس معیارهاودرعرصه فعالیت خوداوست . این راه درتقابل مستقیم بااین گفتهٔ جسورانه مائودرمورداستراتژی نظامی است : "تو بشیوه خود بجنگ ، من بشیوهٔ خویش " ـ مرتجعین برنبرتری تکنولوژیك ،سربازان ناآگاه ،ودکترینهای نظامی متناسب بااین ویژگیهامتکی هستنددرحالیکه انقلابیون پرولتری بربسیج آگاهانه توده های خلق اتکادارند. درفیلیپین ،توده های خلق رابیش ازهمه دهقانان تشکیل می‌دهندعلیرغم اینکه ، استراتژی جنگ خلق بایدبتواندازخیزشهای شهری که شمااخیرا آنرا تجربه کردیداستفاده کند ،بازهم این واقعیت کماکان پابرجاست که روستاها ازعمدگی برخوردارند وهمانگونه که‌حزب خودشمادراوان تشکیل متذکرشد،جنگ درازمدت خلق راه اساسی انقلاب فیلیپین است .

همهٔ اینهاگویای این واقعیتند که‌هیچ راه میان‌برساده به پیروزی درجنگ انقلابی وجودندارد،چراکه راه ساده ای برای نابودساختن دستگاه سرکوبگر دشمن(یعنی درهم شکستن قدرت دولتی‌موجود)وریشه کن ساختن قرنهای‌متمادی حاکمیت طبقاتی‌به همراه عادات ،سنن وایده‌ها ی کهن حامی آن ونیزآماده ساختن توده هابرای اینکه خودشان ادارهٔ جامعه رابه‌عهده بگیرند، موجودنیست. علیرغم این ، آنچه که "استراتژی قیام " ویلالوبوس به آن منتهی

میشود،عبارت است از: توهم درموردیك راه سریع وساده بسرمنزل پیروزی. ازاین جهت سریع وساده است که ازکنارانقلاب واقعی میگذرد. خصوصادرهنگام بروزخیزشهای توده ای است که دستیابی به پیروزی های سریع مستلزم سرفرودآوردن دربرابرناسیونالیسم ودمکراسی بورژوائی است ، اصول به کناری نهاده میشوند. انقلابیون راستین ،بویژه درچنین شرایطی بدنبال راههای میان بر،نمی روند.

ویلالوبوس ،باارجحیت دادن مبارزهٔ سیاسی برمبارزهٔ نظامی ، همین ایده را دنبال میکند، توگوئی که نقش توده ها را ارتقاء می دهد. مسئله درست بلعکس است همانگونه که مائو تصریح نمود، مبارزهٔ مسلحانه عالی ترین شکل مبارزه است، زیرا راه کسب قدرت توسط توده ها، نبردبرای نابودسازی دولت قبلی وبرپا سازی دولتی نوین،وبدین ترتیب بازسازی و بدست گرفتن امورجامعه است. بعقیده ویلالوبوس ،جنگ چریکی ابزاربسیج توده ها بویژه دهقانان فقیردرطول زمان ،برای ایجادارتش سرخ ودرهم کوبیدن حاکمیت دولتی کهن وبالاخره نابودسازی کل دستگاه سرکوبگر ، نیست .جنگ چریکی بعوض اینکه بدرستی یك مؤلفهٔ نقادانه جنگ درازمدت خلق ارزیابی گردد،صرفآبعنوان یك وسیلهٔ دیگربرای اعمال فشار بهمراه اعتصابات ،تظاهرات وفشارهای سیاسی وبین المللی ازسوی نیروهای بورژوا بکارگرفته میشوداین یك استراتژی انقلابی برای کسب قدرت وحفظ آن ازطریق مبارزهٔ مسلحانه نیست . وبیشك هیچ وجه تشابهی باقیام توده ای وجنگ داخلی همه جانبه بلشویکها برای ایجاد حاکمیت پرولتری ،ندارد. این یك استراتژی رفرمیستی وشکل رنگ ولعاب دیده ای ازتئوری مشی چریکی کوبائی هاست که همیشه جنبشهای مسالمت آمیزتوده ای راباقدرت نمائی چریکی وکسب حمایت قابل توجه از سوی نیروهای بورژوائی ،درهم ادغام میکند.

قصداین نوع "استراتژی قیام " ، سرنگون ساختن حاکمیت تحت الحمایه امپریالیسم نیست ،بلکه هدف دیگری رادر مخیله می پروراند : صرفاسرنگون ساختن یك باندازطبقات حاکمه وحداکثربرپائی بعضی دامهای بورژوادمکراتیك .ببینید که خودویلالوبوس چگونه دلیل "لعنتی" شکست استراتژی جنگ درازمدت خلق راارائه میدهد : درحالیکه این (استراتژی) پیروزی راپس ازچندین سال قابل حصول می دید مارکوس طی سه ماه سرنگون شد. سرتاپای این دلیل این است که ازنظر ویلالوبوس انقلاب یعنی خلاص شدن از دست صرفایك داررودسته .آیاهدف جنگ درازمدت خلق این است ؟ ویاعبارتست ازسرنگون ساختن کل نظام فئودال امپریالیستی ، آزادسازی خلق فیلیپین ازقید کلیه اشکال ستم وگام گذاردن در مسیر امحاءجامعه طبقاتی ،بمثابه جزئی از انقلاب جهان پرولتری ؟

ویلالوبوس ،تلویحاتأئیدمیکندکه استراتژی او یك برنامه برای گسست واقعی از امپریالیسم نیست . اوباشکوه میگوید که "متاسفانه نفوذچینی ها (بیش ازساندنیستها) عمیق بوده است اوادعان می دارد که یك اختلاف عمده میان این دواین است که هدف انقلاب چین "پیروزی کامل نیروهای دمکراتیك "است ،درحالیکه هدف راه ساندنیستا"پیروزی تعیین کننده نیروهای دمکراتیك" است . واقعاچه تفاوت عظیمی یك کلمه میتواندایجادکند ! زیرا که انقلاب چین دستگاه دولت ارتجاعی چیان کایشك وحامیان آمریکائیش رادرهم کوبید،امپریالیسم به زانودرآمد،وانقلاب برای چندین دهه علیه همهٔ امپریالیستها تداوم یافت . امااین هدف ویلالوبوس نیست . اوبوضوح اشتیاق خودرابرای چیزی کمترازاین اعلام میکند وهرچیزکمتراز گسست"کامل" ازامپریالیسم ،بمعنای مجددا جای گرفتن درون مناسبات امپریالیستی است .گسست ازقرنهای متمادی سلطهٔ جامعهٔ طبقاتی وتداوم محاصره امپریالیستی محتاج دشوارترین نبردهاست .

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ،تجربهٔ واقعی راه ساندنیستهارا چنین جمعبندی میکند : " تاریخ مؤید ورشکستگی "جبهه ضدامپریالیستی " (یا "جبهه انقلابی "متشابه) است که تحت رهبری یك حزب مارکسیست ـ لنینیستی نباشد ، حتی اگر این جبهه یانیروهای درون آن پوشش "مارکسیستی "(درواقع مارکسیستی کاذب)داشته باشند. اگرچه این تشکلهای انقلابی مبارزات قهرمانانه ای رارهبری کرده وحتی ضربات کوبنده ای برامپریالیسم واردساختند ، ولی ثابت کرده اند که ازنظر ایدئولوژیك وتشکیلاتی قادربه مقاومت دربرابرنفوذبورژوائی ازآن خلق باشند ." واوبه حزب وارتش وامپریالیستی نیستند. حتی درجائیکه چنین نیروهائی قدرت سیلسی راکسب کرده اند ازپیشبردتحول همه جانبهٔ انقلابی جامعه بازمانده وقادربه سرانجام رساندن آن نبوده اند. آنهادیریازودتوسط امپریالیستها سرنگون شده یاخودبه یك نیروی حاکمه ارتجاعی جدیددراتحادباامپریالیستها بدل گشته اند .

مذاکرات آتش بس : جواب ضربه باضربه؟

حزب شماطی چندماه اخیرپشت میز مذاکره نشسته وبرسرمسئله آتش بس با نمایندگان آن دولتی به توافق رسیده است که مدافع "سه کوه " امپریالیسم ،فئودالیسم ، سرمایه داری بوروکراتیك میباشد که هنوز برپشت خلق فیلیپین سنگینی می کنند. این عمل مسائل جدی راکه ح ك ف باآنهاروبروست ، تعمیق میبخشد.ازبحث درموردمشروعیت این مذاکرات تحت عنوان یك گام تاکتیکی که بگذریم ناچاریم بپرسیم: چه نوع سیاسیتی براین مذاکرات حاکم بود؟

مائوتسه دون متذکرگردید " گاهی نپذیرفتن مذاکرات جواب ضربه باضربه است ،گاهی نیزپذیرفتن مذاکرات جواب ضربه باضربه است ." بهمانگونه که وی خاطرنشان نمود: "چگونگی جواب دادن ضربه باضربه ،بموقعیت بستگی دارد".

(دربارهٔ مذاکرات چون کینگ)بیشك خودمائوباچیانکایشك بپای مذاکره رفت اماهمواره به اینکه جنگ مسلحانه انقلابی تنهاراه بسوی رهائی واقعی است معتقد بود،وهیچگاه درموردماهیت چیان کایشك وارباب امریکائی اوبیا امکان نیل به تغییرات اساسی ازطریق مذاکرات ، دچارتوهم نشد. بلکه بالعکس ،حتی هنگامیکه آنهاباب مذاکرات باگومیندان را گشودند ،مائو حزب کمونیست چین رادر افشای سرکوب فاشیستی خلق توسط چیان کایشك ،ماهیت اوبعنوان نماینده کمپرادورها،فئودالها وسرمایه داران بوروکرات ارتباطاتش باامریکا وتدارکاتش برای شروع یك جنگ داخلی جهت برقراری مجددنظم کهن ، رهبری نمود . بعلاوه ، او تصریح نمودکه خطراصلی عبارت از"سرباززدن ازمبارزهٔ سخت است واهداء آن ثمراتی به چیان کایشك است که بایسد

چنین هشدار دادکه :" باید پیشاپیش از نظرذهنی (برای جنگ داخلی) آماده باشید این نکتهٔ مهمی است ،ووجود یا عدم وجوداین آمادگی ، یك دنیا تفاوت را ایجادمیکند ." (موقعیت وسیاست ما پس ازپیروزی درجنگ مقاومت علیه ژاپن)

شماهم مذاکره کرده اید. اماچه سیاستی این مذاکرات رارهبری میکرده است شماکادرهاونفراتتان رابرای چه چیزی آماده میکنیدهنگامی که بجای افشای آنان که یك پای مذاکراتتان هستند ، با"مترقی" خواندن ودم زدن از"اصلاحات دمکراتیك " شان ، روابط وپیوندهای آنها با امپریالیسم راپنهان ساخته وبدین ترتیب به توهم توده ها دامن میزنید؟ وازاینها گذشته ،آنهاخودرابرای چه چیزی آماده میکنند ـ بادرنظرگرفتن سرازیرشدن سیل کمکها ی نظامی امپریالیستی ،وتجدید مذکرات درمورد بدهیهایشان ؟ همه امپریالیستهابه حمایت ازدولت آکینوبرخاسته اند،اگرچه درصورت لزوم بابراه انداختن جنگ خونین داخلی به تثبیت نظم کهن اقدام میکنند . باید بی تعارف پرسید: آیابعقیدهٔ شمااین مذاکرات ابزارپیشبرد جنگ خلق درجهت درهم شکستن کامل نظم ارتجاعی وایجاد دیکتاتور ی انقلابی خلق تحت رهبری پرولتاریاست یااینکه جنگ چریکی تاسرحدصرفاًیکی ازراههای وارد آوردن فشار علیه دولت برای نیل به اهدافی متفاوت ، ونهایتاغیر انقلابی، پائین آورده میشود، که شماامیدوارید مذاکرات درخدمت پیشبرد آن باشد ؟

دورشدن ازمارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، بمعنای مرگ انقلاب است

مادربالا،به بعضی روندهای انحرافی کلیدی که خطح.ك. ف. راطی سالهای گذشته مسموم کرده وباعث ایجاداوضاع کنونی شده است ـ که درآن حزبی که براساس مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه مائوتسه دون برپایه استراتژی جنگ خلق تحت رهبری پرولتاریا،وباهدف ایجاددیکتاتوری دمکراتیك انقلابی‌تحت رهبری پرولتاریاوپیشروی بسوی جامعه بی طبقه ازطریق انقلابات فرهنگی متعددایجادگردیده ،اکنون بیش از پیش به حزبی اسیربحران وراهی‌جاده ای خطرناك ،تبدیل میشود،اگرچه ارائهٔ جمعبندی ازپروسهٔ کامل بروزاین اوضاع از توانائی‌ماخارج است .ولی‌یك مسئله رامی‌توانیم‌بااطمینان بگوئیم : گرایشات خطرناك خط مشی شمارامسموم کرده‌بامسئله سرباززدن ازبرخوردبه مسائل عمده مربوط به خطمشی‌جنبش بین المللی کمونیستی که متعاقب مرگ مائوتسه دون وکودتای ضد انقلابی درچین درسال ۱۹۷۶ بروزنمود ند پیوند خورده اند .

چه شمابه این مسئله پی برده باشیدو یاخیر، وعلیرغم پیشرفتهائی که طی مبارزهٔ مسلحانه تان درفیلیپین کسب نموده‌اید، سرنگونی حاکمیت پرولتری در چین وحملات متعاقب آن به مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی ضربه ای جدی به جنبش بین المللی کمونیستی وارد آورد، وسؤالات برجسته ای رادرزمینه خط مشی سیاسی ـ ایدئولوژیك مطرح نمود. این مسائل انقلابیون سراسر جهان راموردآزمون قرار دادند: آیابایددربرابر یورش ارتجاعی براندیشه مائوتسه دون قدعلم کردوازآن بعنوان عالی ترین دستاوردی که انقلاب جهانی پرولتری تاکنون کسب کرده است وبمثابه "قلهٔ رفیع مارکسیسم ـ لنینیسم " که زمانی حزب خودشمابدان معترف بود بدفاع برخاست ویاخیر؟

هنگام مرگ مائوتسه دون ،صدرکمیته مرکزی ح.ك.ف بیانیه ای منتشر ساخت که طی آن ازاندیشه مائو وانقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی دفاع کرده وخط مشی رویزیونیستی دن سیائوپین ،این رهرو اصلاح ناپذیر سرمایه داری ،رامحکوم نمود . مدت زمان کوتاهی پس ازاین ح.ك.ف تغییر موضع داده وکودتای هواکوئوفن راستوده وباصطلاح گروه چهار نفره راتقبیح نموداین تغییر موضع فاقد هرگونه توضیح یاتحلیل واقعی ازمبارزه طبقاتی درچین بود. ازآن زمان که دن‌سیائوپین به قدرت رسیده ،سیاست های انقلاب فرهنگی یکی پس ازدیگری پایمال شده اندوحملات برمائو درچین و سراسر جهان شدت گرفته است .ح.ك. ف. ازکنار همه اینهاباسکوت گذشته و هنوزهم ساکت است حتی هنگامیکه مارکسیست ـ لنینیستهای واقعی تلاش نمودنددرسطح جهانی گردآمده وبه این حملات پاسخ درخور دهند، شماآنهارانادیده وناشنیده انگاشتید .

اکنوستیسیسم وبی تفاوتی شمانسبت به این مبارزه ،درحقیقت به بی تفاوتی نسبت به دفاع ازعلم انقلابی پرولتاریاو درنتیجه به‌بیتفاوتی‌نسبت به‌پیشرفت‌خود انقلاب جهانی‌پرولتاریائی ،منجر گردید همانگونه که‌جنبش مادربیانیهٔ‌خویش متذکر شده است :"دفاع ازتکامل کیفی‌علم مارکسیسم ـ لنینیسم توسط مائوتسه دون ، نمایانگر وجودیك سوال بویژه مهم ومؤکد درجنبش بین المللی ودرمیان کارگران دارای آگاهی طبقاتی ودربین سایر مردمان انقلابی اندیش درجهان کنونی ،است اصل موردنظرعبارت است ازموضعگیری دررابطه بادفاع ازخدمات تعیین کننده مائو به انقلاب پرولتاریائی و علم مارکسیسم ـ لنینیسم وارتقاء آن . پس مسئله به موضعگیری نسبت بد دفاع ازخود مارکسیسم ـ لنینیسم ،بازمیگردد". وهمان گونه که بیشتر نیزنقل کردیم " بدون دفاع ازمارکسیسم ـ لنینیسم ـاندیشه مائوتسه دون وارتقاء آن ،شکست دادن رویزیونیسم ،امپریالیسم وارتجاع درکلیت خود ناممکن است ."

فی الواقع ،تاریخ پیدایش خودح.ك.ف. مؤیداین امراست .پیدایش ح.ك.ف. محصول نبردمائوعلیه رویزیونیسم بود. ح.ك.ف.(CCP) مجبوربه جدایی وافشای رویزیونیستهای PKP (حزب‌رویزیونیست فیلیپین)شد.حزب رویزیونیست در "اختلاف میان چین وشوروی "باصطلاح موضع "استقلال اصولی "اعلام کرده بود. اما بزودی مشخص گردیدکه بیش ازپیش در چنگال رویزیونیستهای شوروی فرورفته است ،ودرآخرکارباجرای یك شوی تلویزیونی دربرابرمارکوس تسلیم گردید. در آنزمان شمااعلام کردیدکه "اندیشه مائوتسه دون خط فاصل میان انقلابیون راستین وکاذب است .آیااین امردیگرمصداق ندارد؟آیااین خط فاصل بدینجهت تغییر کرده است که نیروهای یورش برنده بر اندیشه مائوقویترندوبرشدت حملاتشان افزوده اند،وقدرت دولتی رادرچین غصب کرده اند. . . .ویاحقیقت اینست که دفاع ازخدمات مائوبه مارکسیسم ـ لنینیسم ،بیش ازهرزمان دیگری یك خط فاصل اساسی میان انقلاب وورویزیونیسم است ،ومارکسیسم ـ لنینیسم ـاندیشه مائوتسه دون پایهٔ تجمع وپیشروی مجدد جنبش بین المللی کمونیستی میباشد؟ طنزقضیه دراینجاست که نتیجهٔ نهائی ارزیابی غلط‌شماازتکامل اوضاع درچین ، یعنی

حمایتتان ازکودتای ارتجاعی وانکارتان درتصحیح این دیدگاه بدینجا ختم نشدکه ازرویزیونیستهای چینی تبعیت کنید، بلکه به شوروی نزدیك ونزدیکترشدید!

مضافا،دست کشیدن آشکارح.ك.ف ازدفاع ازضرورت "انقلابات فرهنگی متعدد وادامهٔ مبارزهٔ انقلابی علیه بورژوازی نوین که بناگزیرتحت سوسیالیسم بازتولید میشود- سالهاست که هیچ مطلبی دراین رابطه درنشریات ح.ك.ف.بچشم نخورده است - بدین معناکه شماحتی در صورت پیروزی درکسب استقلال ملی توسط نیروهای مسلحتان ، غیرممکن بودکه بتوانید آنراحفظ کنید . چراکه درکشورهای تحت سلطه ،بدون تداوم پیروزی پرولتاریابر نیروهای بورژوازی نوخاسته وادامه انقلابی کردن مناسبات تولیدی ،حتی توسعه یك نظام نسبتاخودکفای اقتصادی وبدین‌ترتیب ممانعت ازظهورمجددمناسبات وابستگی نومستعمراتی غیرممکن است .پیشروی در جهت جامعه کمونیستی که دیگرهیچ.کودتای ارتجاعی ۱۹۷۶ درچین اینراتصویر کرده است .بورژوازی نوخاسته رویزیونیست احکام راواژگون کرده ودردروازه چین رابروی نفوذاقتصادی امپریالیسم گشودند ودستاوردهای ساختمان یك اقتصادمستقل سوسیالیستی راپایمال ساختند

خلاصه کرده باشیم ،عمق پوسیدگی ایدئولوژیك سیاسی حزب شماکه بمیزان گسترده ای ناشی ازانکاراتخاذموضع روشنی میان اندیشه مائووریزیونیسم میباشد،حقیقتا هشداردهنده است :

- ماهیت طبقاتی رژیمی که علیه آن می‌جنگیدیدازدیدگان پنهان ماند،ضرورت درهم شکستن کامل دستگاه سرکوبگربه میزان زیادی اهمیت خودراازدست داد ، مفاهیم بورژوا- دمکراتیك درمورد"جمهوری های امروزی " پروبال یافتند،چراکه درك های غلطی ازمسیرواهداف انقلاب مطرح شده اند- پرولتاریابطورروزافزون به کرنش دربرابرنیروهای طبقاتی دیگردر جبههٔ متحدوادارشده است،بدست نشاندگان امپریالیستها عنوان "ترقیخواه " "اصلاح طلب "داده میشودویکی ازمنابع قدرت ح.ك.ف.یعنی بسیج دهقانان در جنگ واقعی خلق بمثابه نیروی عمده انقلاب بطور روز افزونی بافعالیت مشترك بااقشاربورژوازی درشهرها یکسان انگاشته میشود(وحتی تحت الشعاع قرارمیگیرد)، - کشورهای امپریالیستی بعنوان کشورهای سوسیالیستی ، و کشورهای وابسته بعنوان رژیمها ی انقلابی مستقل قلمدادمیشوند،ودرنتیجه ضرورت یاامکان گسست قاطع ازامپریالیسم جای خودرابه طرحهای"عملی"ارتباط گیری با خودامپریالیسم ،احتمالاتحت لوای "ضرورت دریافت کمك شوروی ها ،میدهد.

"استراتژی قیام "،یکی ازجلوه های مهم این گرایشات خطرناك است ،اما آخرین آنهانیست .

مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون کلیدپیروزی انقلاب فیلیپین است !

علیرغم وجودهرگونه أفت وخیزی که برسرراه انقلاب وجوددارد،درتحلیل نهائی شرایط برای شدت بخشیدن به جنگ خلق وپیشروی واقعی بشوی اهداف انقلابی بسیارمهیاست . خودامپریالیستهابخوبی براین امرواقفند - افزایش کمکهای نظامی آنها نشانهٔ توسعهٔ قدرتمند وازروی اطمینان نیست بلکه به جهت آگاهیشان بشکنندگی وآسیب پذیری رژیم حاکم است .آنهاقادر نیستندهیچ راه حل اساسی جهت برون رفت ازاین‌بحران عمیقی که فیلیپین رادربرگرفته است ،ارائه دهند.

امابخاطرپیشبردامرمبارزهٔ مسلحانه ضروری است که مبارزهٔ بین دوخط مشی نیزبه پیش برده شود.مسئله سیاسی‌مرکزی ایکه امروزه انقلاب فیلیپین باآن روبرو است ،همانامسئلهٔ تشدیدجنگ خلق و پیشبرد خط مشی مائواست . امااین خط مشی نبایدبه سطح صرفاادامهٔ عملیات نظامی‌تنزل یابد،چراکه‌خطاهای سیاسی نقش ومضمون مبارزهٔ‌مسلحانه راتحریف کرده است .تجربه"شورش هك " دردههٔ ۱۹۵۰ هنگامیکه‌هزاران جنگجوی‌مسلح‌تحت‌رهبری حزب قدیمی کمونیست بسوی شکست هدایت شدند،بماثابت نمود که تنهایك خط ومشی صحیح برپایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌مائوتسه‌دون به پیروزی منتهی میشود. بدون شکست دادن خطوط انحرافی ، تداوم پیشرفت جنگ خلق درمخاطره میافتدبعلاوه ،بطور همزمان این اصلاحات باید درطول‌پیش برد جنگ خلق انجام پذیرند،چراکه گرایشات اپورتونیستی وانحلال طلبانه باید هم درتئوری وهم درعمل شکست داده شوند.

شرایط کنونی وجودخطرات بزرگ و فرصتهای بزرگ درفیلیپین ،این وظیفه عاجل رابیش ازپیش درمقابل ،رهبری وبدنهٔ ح.ك.ف قرارمیدهد که دربرابر مصاف طلبیها قد علم کرده ووظیفهٔ خود رادرقبال خلق فیلیپین وپرولتاریای بین المللی انجام دهید. اما برای‌برآمدن ازپس انجام این وظایف گرانقدر،صرفا قصدنیك داشتن کافی نیست ،بلکه برتر ازهرچیزمسئله خط ومشی سیاسی و ایدئولوژیك مطرح است . خلاف آنچه بعضی جریانات بحث میکنند،بحرانی که امروزه ح.ك.ف درآن گرفتار آمده است ،بعلت خط مارکسیسم - لنینیستی حزب وباصطلاح خصلت دگماتیستی وسکتاریستی آن نیست ، بلکه بالعکس ،این بحران ناشی <u>ازقصوردرفراگیری وبکارگیری سیستماتیك مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه دون است</u> . غلبه براین بحران محتاج ترك اصول انقلابی ، بدنبال بعضی راه‌های میانبرخیالی‌نیست بلکه بازگشت به این اصول بخاطرجمع‌بندی ازاشتباهات جدی واقع شده ،اصلاح آنها وسپس پیشروی درجهت پیشبردانقلاب فیلیپین بمثابه جزئی ازانقلاب جهانی پرولتاریائی ،راایجاب میکند.

درخاتمه ،لازم میبینیم بخشی‌از " گزارش به دهمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین رانقل کنیم: " صدرمائو به ماامیاموزدکه " درستی یانادرستی خط مشی ایدئولوژیك وسیاسی ،تعیین کنندهٔ همه چیزاست ." اگرخط مشی کسی غلط باشداین فردحتی علیرغم اعمال کنترل مرکزی ،محلی ،ورهبری ارتش ،ناگزیر به سقوط است .اگرخط مشی کسی صحیح باشد،این فرد حتی اگردرآغازیك سرباز نیزنداشته باشدسربازخواهدیافت ،وحتی اگرقدرت سیاسی نداشته باشدقدرت سیاسی راکسب خواهدکرد.این نکته توسط تجربهٔ تاریخی حزب ماوجنبش بین المللی کمونیستی اززمان مارکس تا کنون ،بیرون کشیده شده است .کنه مطلب هماناخط مشی است . این یك حقیقت انکارناپذیراست. "

دوست شما

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مارس ۱۹۸۷

پرو

بقیه از صفحه ۱۲

انتخابات ۱۹۴۵ بعنوان بخشی از " جبهه دمو کراتیک ملی " بهمراه حزب " آپرا " گردید ، آنهم به بهانه بوجود آوردن فضای دموکراتیک ؛ این ماجرای انتخاباتی زمانی به پایان رسید که حزب بادکنکی بعد از کودتای " اودریا " در سال ۱۹۴۸،ترکید.

دراتبدای دهه شصت، فراکسیونی که صدر گونزالو بنانهاده بود در درون " کمیته محلی آیاکوچو" شروع به رشد نمود . منظور ازفراکسیون،آن مفهومی است که از لنین آموخته شده:" یک بخش درحزب ، گروهی ازافراد همفکر است که عمدتا به منظورتاثیر گذاری برحزب درجهت حرکت درمسیر تصریح شده وبه منظور تضمین پذیرش اصول آنها در حزب به نابترین شکل، تشکیل میگردد. بدین جهت ، همگونی واقعی عقیده ضروری است ." این فراکسیون بعنوان محصول رشد مبارزه طبقاتی درسطح جهان بوجود آمد ، بویژه مبارزه عظیم میان مارکسیسم ورویزیونیسم که اندیشه مائوتسه دون راگسترانده ، چنانکه دراواسط دهه شصت اندیشه صدر مائو تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم شناخته شد. این عامل اصلی وتعیین کننده درایجاد فراکسیون بود . درعین حال ، تکامل جامعه پرو ، پیشرفت سرمایه داری بوروکرات ؛ حدت یابی مبارزه طبقاتی توده ها ، تشدید فعالیت سیاسی وتبلیغات رشد یابنده در رابطه با مبارزه مسلحانه وتحولات خودمنطقه ایکه فراکسیون درآن تولد یافت ، پایه ای اساسی برای آن فراهم نمود. این منطقه جائی بود که فرتوتی وشکستگی نیمه فئودالیسم بطور فزاینده ای صریح می گشت ودهقانان باعکس العملی مشابه پروسه ایکه درسراسر کشور جریان داشت شروع به درک مبارزه مسلحانه میکردند. پاپپای آن،مبارزه میان مارکسیسم ورویزیونیسم درون حزب تعمیق میگشت . فراکسیون به رهبری کمیته محلی آیاکوچو علیه رویزیونیسم " دل پرادو " Del prado وپیروان او مبارزه نمود ودر" چهارمین کنفرانس



سراسری"که طی آن "دل پرادو"وشرکاء اخراج گردیدند ، شرکت کرد. از آن زمان فراکسیون درون حزب درسراسر کشور ریشه دواند .تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم بوسیله صدر مائو ودرسها و تجربه های عظیم چین ، نقشی حیاتی وتعیین کننده دراین مراحل نخستین بازی نمودند . ازآنزمان به بعد، هم تعهد اولیه ما به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائو ئیسم و هم بکاربست آن درشرایط خاص خویش ، بیش ازپیش تعمیق یافته است .

پس ازپنجمین کنفرانس سراسری،در نوامبر ۱۹۶۵ ، درمبارزه دو خط دردرون حزب ، فراکسیون جنگیدن برای ساختن سه سلاح حیاتی انقلاب را مطرح کرد: حزب ، نیروهای مسلح وجبهه متحد ؛ خواستار به اجراء درآوردن این وظایف درپرتو خط سیاسی کنفرانس گردید ـ خط سیاسی ایکه ساختن نیروهای مسلح انقلابی را جهت مبارزه مسلحانه بمثابه وظیفه اصلی بنا نهاد. اماسنگینی مردار رویزیونیسم ، انجام وظیفه اصلی را به هزار طریق مانع شده وبا آن ضدیت کرد. تحت چنین اوضاعی فراکسیون برلزوم اتحاد ایدئولوژیکی وسازمانی حزب متمرکز ، تصریح مجدد نمود وفراخوان " بازسازی حزب " بر پایه " جنگنده قهرمان " راداد. این پروسه درسه دوره ، هرکدام بااستراتژی سیاسی مربوطه خود، پیش برده شد:

۱) " ارائه تعریفی ازمسئله بازسازی"، تحت هدایت استراتژی سیاسی " محاصره شهرها ازطریق روستاها". درآنزمان ، مسئله ساختن حزبی برای رهبری مبارزه مسلحانه دراین مسیر بود، چراکه دهقانان ومسئله ارضی اهمیت شگرفی پیدا نموده وانتقال نقطه ثقل حزب به روستاها حیاتی گشته بود . بعلاوه ، مسئله تعیین کننده خط سیاسی وایدئولوژیکی ، بر اصل " اتکاء بر اندیشه مائوتسه دون" ـ که آنروزها به این شکل بیان میشد ـ وبر " احیاء وتکامل ماریاتگی "، که تکامل جنبه برجسته آن بود متمرکز شد . به دو دلیل کلیدی ، تنها کافی نبود که نظرات او احیاء می شد: تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم توسط صدر مائو تسه دون ، تکوین سرمایه ـ داری بوروکرات درپرو. این مرحله دردوران مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی وتجلیات آن درعرصه های گوناگون زندگی حزب صورت گرفت وبا ششمین کنفرانس در ژانویه ۱۹۶۹ ـ که " بازسازی حزب " " برپایه اتحاد حزب براساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه مائو تسه دون (همانطور که آنروزها می گفتند ـ اکنون مائوئیسم است)اندیشه ماریاتگی وخط سیاسی عمومی راتصویب نمود، پایان یافت.

دوره بعد ، ۲) " پیشبرد بازسازی" بوسیله استراتژی " بازسازی حزب "بر مبنای پایه وحدت حزب ، هدایت گردید . اکتبر ۱۹۶۸ ، شاهد کودتای ولاسکو بود. اوسه وظیفه رابرعهده گرفت : تعمیق تکامل سرمایه داری بوروکرات ، کئوپراتیزه کردن جامعه پرو تحت هدایت یک دیدگاه فاشیستی سیاسی ، وسرکوب جنبشهای درحال خیزش توده ای . این دوره به دو بخش تقسیم می شود : ابتدا مبارزه علیه انحلال طلبی راست ، یعنی شکلی از رویزیونیسم که باعلنی کردن حزب ، کارتوده ای وسوق دادنش به فعالیت قانونی ، درتلاش نابودی حزب بود. در بعد سیاسی صرف ، این خط بجای مصادره کردن زمین، سلب مالکیت نمودن آن را پیش می گذاشت و بالاتر ازهمه صفت فاشیستی حکومت راانکارمینمود. زمانی که این انحلال طلبان نتوانستند حزب رابزیر سلطه خود بکشند با هرزگی سعی نمودند آنرا ازبین ببرند، که دراینجا فراکسیون دردفاع ازحزب برخاست . درفوریه ۱۹۷۰ انشعابی صورت گرفت وفراکسیون،رهبری حزب

رابدست گرفت ، وازآنزمان به بعد پروسه بازسازی رارهبری کرد . در مرحله دوم ، مبارزه علیه انحلال طلبی " چپ " قرارداشت ، یعنی یکی دیگر از انواع رویزیونیسم که سعی نمود با محصور کردن حزب درون چاردیواری خود ، انکار اهمیت کار دهقانی وامکان هرگونه کار توده ای ، به بهانه اینکه کار وتشکل توده ای تحت فاشیسم غیرممکن است ، حزب رانابود کند. آنها بطور ساده فاشیسم رابه مسئله ای به نام خشونت ، وبدتر آنکه به خشونتی غیر قابل مقاومت که درمقابلش هیچ کاری نمی توان کرد بجز انتظار برای زمانی بهتر ، تقلیل دادند. آنها از " ثبات نسبی سرمایه داری " ودرنتیجه نظام اجتماعی ، دم زدند. آنها گفتند "همین خط کافی است "ودلیلی برای تکامل دادن خط ماریاتگی وجودندارد، وبالاف زدن درمورد اینکه " بلشویک های ناب "هستند مائوئیسم رابزیر سؤال کشیدند. این انحلال طلبی " چپ درسال ۱۹۷۵ طی پلنوم کمیته مرکزی درهم شکسته شد . درطول این دوره ، درک سیاسی ما از جامعه پرو عمیقتر گشت ؛ بویژه درک ما از سرمایه داری بوروکراتیك بر پایه تزهای صدر مائو . این مسئله برای درك ورهبری انقلاب دموکراتیك ، پایه ای است . فی الواقع این درك ، دررا برروی گرایش اپورتونیستی دنباله روی از جناحی از بورژوازی بزرگ - درحالیکه وانمود به اتحاد و مبارزه بابورژوازی ملی می کرد - ، حمایت ازفاشیسم ، برنامه های کئوپراتیویستی ، " رفرمها" وتدابیر ولاسکو ، بست . این درك امروزه نیز کماکان بی اندازه سودمند است . ساختمان ایدئولوژیك - سیاسی حزب ، بویژه دررابطه با درك اندیشه ماریاتگی وخط عمومی سیاسی - برای اولین باردر ۵ نکته سنتز شد که ازآثار او اقتباس گردیده بود - نیز به همراه ضرورت توسعه هرچه بیشترآن ، تکامل یافت . رابطه میان کار مخفی وعلنی معین شد وکار علنی طبق معیار لنینیستی عرصه های پشتیبانی برای کارتوده ای حزب، توسعه یافت. بدین ترتیب ، تشکلات توده ای برای پیوند دادن حزب وتوده ها توسط حزب بوجود آمدند.

دوره آخر، ۳) اوج بازسازی، بوسیله استراتژی سیاسی " به اوج رسانید وپی ریزی کنید"، رهبری گردیده به سخن دیگر ، بازسازی رابه اوج خود برسانید وپایه های آغازمبارزه مسلحانه رابریزید . با آغاز این پروسه ، حزب به انتهای " بازسازی " خود می رسید وبنابر این مجبور گردید ازآنچه بدست آمده جمعبندی کند،خط عمومی سیاسی را تعیین وتضمین نماید ، به ساختمان حزب،درسطح ملی باتوجه به قرارداشتن مرکز ثقل آن درروستاها، ادامه دهد وویژگیهای مبارزه مسلحانه رامعین کرده وباتوسعه دادن کاردر میان دهقانان ، آنرا پی ریزی کند.

چپ ، استوارانه برای رسیدن به این اهداف جنگید ومبارزه شدیدوفشرده ای راعلیه راستگرائی براه انداخت. راستگرائی به یك خط راست اپورتونیستی تکامل یافت که ابتدا با این " اوج یابی " مخالفت کرد وسپس با برچسب " اولترا چپ " یورشی راعلیه خط عمومی سیاسی شروع نمود وبامخالفت خشماگین علیه آغاز مبارزه مسلحانه ، به پایان رسید . بااین وجود ، چپ بافرزانگی واستواری ، مکررا" اپورتونیسم راست راشکست داد. این اپورتونیسم شکل دیگری از رویزیونیسم بود که دروهله اول باقهر انقلابی ، با انجام وظیفه جنگیدن حزب جهت کسب قدرت ازسوی پرولتاریا وخلق ، وبا پیشروی پرولتاریا درماموریت تاریخی - اش ،به مخالفت برخاست. درآوریل ۱۹۷۷ جناح چپ باتصویب برنامه سراسری برای ساختن حزب تحت شعار" برای آغاز مبارزه مسلحانه همیاری کنید"،مخالفت اپورتونیستی راست راشکست داد. چپ یکبار دیگر درسپتامبر ۱۹۷۸ باتصویب " جمعبندی ازبازسازی " ، تصریح" خط سیاسی عمومی ماریاتگی وتکامل آن "وطرح "رئوس مبارزه مسلحانه " راست را، شکست پر طنینی داد . بالاخره درمه ۱۹۷۹ ، طی نهمین پلنوم گسترده کمیته مرکزی ، هنگامیکه تحت شعار" تعیین کنید وتصمیم بگیرید" تصویب گردیدکه " مبارزه مسلحانه آغاز شود ، جناح چپ خط اپورتونیستی راست رابطور کامل شکست داد . فصلی طولانی ازتاریخ حزب بسته شد وفصلی دیگر گشوده گردید : بازسازی به اوج رسیده بودو مرحله جدیدی مفتوح می گشت ، مرحله مبارزه مسلحانه . باید به روشنی و محکمی تاکید شود که در طول این دورهٔ اوج یابی ؛ زمانیکه صدر مائو درگذشت ، حزب به انترناسیونال پرولتری وانقلاب التزام دا د که همواره درفشهای مارکس ، لنین ومائو را برافراشته نگهدارد ، واعلام نمود که "امروزه،برای مارکسیست بودن باید به مارکسیسم - لنینیسم ، اندیشه مائو تسه دون اعتقاد داشت " (اکنون مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) . بنابراین زمانیکه کودتای هوا - دن (که البته دومی درآخر سر همه کاره ازآب درآمد) بوقوع پیوست ، حزب آنرا بعنوان یك کودتای ضد انقلابی علیه دیکتاتوری پرولتاریا درچین ، علیه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریا ، درجهت احیای سرمایه داری وعلیه انقلاب جهانی، محکوم کرد.

بطور خلاصه ، بدین ترتیب حزب کمونیست پرو بازسازی گردید وحزبی طراز نوین گشت : مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ، ویکبار دیگر پیشاهنگ سازمان یافته پرولتاریا موجودیت یافت که قادر بود اورا برای کسب قدرت دولتی رهبری کند . بدین ترتیب ، میتوان شعار " تعیین کنید وتصمیم بگیرید " رانخستین گام درراه جنگ خلق کنونی ، محسوب داشت .

سپس حزب دومین گام رانیز به پیش گذاشت : گام تدارك ؛ دوره تضمین اجرای برنامه حزب ، خط عمومی سیاسی انقلاب پرو واحکام حزب که معیارهای آن امروزه ماراهدایت می کنند، حل مسائل استراتژی سیاسی دررابطه با قهر انقلابی ، جنگ خلق وحزب،ارتش وجبهه متحد. تصمیم ذیل اتخاذ گردید: "اولین دسته رادرعمل حدادی کنید! بگذارید قهر درنخستین گام ودر رشد مبارزه مسلحانه قوام گیرد، بیائید با گلوله سربی فصل نوینی رابگشائیم وبا نثار خون خود آنرا به نگارش درآوریم ،فصل نوین درتاریخ حزب وخلق ما، وبیائید اولین دسته را درعمل حدادی

کنیم ! پرو سوم دسامبر۱۹۷۹. "

وحزب کمونیست پرو جنگ خلقی را آغاز نمود که تابدین روز ادامه دارد .

درارابطه با جنگ خلق. هشتمین پلنوم کمیته مرکزی بادر نظرگرفتن تجربه بین المللی بعنوان نقطه شکوهمند حرکت بهمراه درسهای بسیار غنی وبا ارزش مثبت ونیز منفی آن ، اساسا" بادرنظرگرفتن جنگ خلق بمثابه‌تئوری نظامی پرولتاریا ، وبحساب آوردن شرایط مشخص کشور ، اجرای عملی " رئوس مبارزه مسلحانه " رامشروعیت بخشید . دراساس این برنامه بر آن بود که جنگ خلق درپرو باید بعنوان یك جنگ واحد انقلابی درروستاها و شهرها توسعه یابد ، که روستاها رزمگاه اصلی عملیات بوده وراه محاصره شهرها ازطریق روستاها دنبال شود. بعلاوه، بخاطر دلایل اجتماعی وتاریخی وبویژه تاثیراتشان برامورنظامی ، این برنامه اهمیت کوهستانها، بخصوص رشته کوهی که ازمرکز به مناطق جنوبی کشیده شده وهمچنین اهمیت پایتخت ، رابه حساب آورد . همچنین پرورادرچهار چوب آمریکای لاتین ، خاصه آمریکای جنوبی ، وبرزمینه موقعیت بین المللی وانقلاب جهانی موردتحلیل قرار داد .

حزب باچنین رئوس برنامه ای با برخورد به دومسئله ، جنگ مسلحانه راتدارك دید: ۱) مسائل استراتژی سیاسی که مفاد واهداف جنگ خلق را درکوتاه مدت ودرازمدت ، همچنین وظایف ضروری ناشی ازآن، طرحهای نظامی و ساختن سه ابزار ــ حزب ، ارتش ، جبهه ــ ورابطه آنها با قدرت نوین ، رامعین وتعریف میکند. ۲) آغاز نمودن مبارزه مسلحانه، مسئله کلیدی وتعیین کننده که شایستگی توجه خاص رهبری حزب را داشت . این مسئله به کمك " طرح آغازین" وتحت هدایت شعار " مبارزه مسلحانه را آغاز کنید ! " حل گردید . یعنی اینکه، خط سیاسی کلی راکه می بایست شکل نظامی بخود می گرفت ، مشخص نمود (هرطرحی دارای یك خط کلی سیاسی است که آنرا هدایت مینماید). مفاد آن شامل بود بر: یکم،وظایف سیاسی که باید اجرا میشد ، یعنی آغاز کردن مبارزه مسلحانه، تحریم انتخابات ، پروردن مبارزه دهقانی برای زمین ــ سلاح دردست ــ وپایه ــ ریزی برای پدیده های تازه متولد شده ، بویژه قدرت سیاسی ؛ دوم،اشکال مبارزه ــ نبرد چریکی ، خرابکاری، تبلیغ وتهییج مسلحانه ، نابود سازی انتخابی ؛ سوم، اشکال تشکل نظامی ــ دسته های مسلح ، باسلاح مدرن یا بدون آنها؛ چهارم، جدول زمانی، زمان شروع ومدت طرح ، عملیات ویژه همزمان درزمانهای خاص ؛ پنجم،شعارها ــ " مبارزه مسلحانه !" ، " حکومت کارگران ودهقانان !" و"مرگ بر حکومت ارتجاعی جدید!" .

دو دوره اول جنگ خلق ــ دوره های تعیین وتدارك آغاز آن ــ پایان یافت. در ۱۷ مه ۱۹۸۰ ــ نه ۱۸ مه آنگونه که ارتجاع برای مغشوش کردن آن با زمان انتخابات ادعا می نمایدودیگران تکرار میکنند ــ جنگ خلق پرو شروع گردید ووارد سومین دوره اش شد ، دوره ای که واقعا آغاز آن است وبا دو کارزار موفق که رفتن به دوره چهارم در ۱۹۸۱ را ، یعنی " جنگ چریکی را توسعه دهید"(دوره ایکه تا کنون ادامه دارد) پی ریزی نمود ، تمامی سال ۱۹۸۰ را سپری کرد. ۱۷ مه ضربه ای سیاسی بود، یك ستیزه جوئی وضربه وسیع که پرچم سرخ شورش را برافراشت وداس وچکش رابالا آورده اعلام نمود " شورش کردن حق است " و "قدرت ازلوله تفنگ بیرون می آید " ، این روز فراخوانی بود به مردم،بویژه دهقانان فقیر که اسلحه بدست بپا خیزند ، آتش افروخته وکوههای آند را به لرزه درآورند ، تاریخ نوینی را درمزارع وهرگوشه جغرافیای بهم ریخته مان به نگارش درآورده ، دیوارهای پوسیده نظم ستمگر کهن رامتلاشی نموده ، قله ها رافتح کرده ، اسلحه در دست برفلك یورش آورده وسپیده دم نوینی به ارمغان آورند . روزهای آغازین محقرانه بود ، تقریبا بدون اسلحه مدرن ، ماجنگیدیم؛ پیشرفت کردیم وازکوچکی به بزرگی رشد نمودیم ، آتش ضعیف ابتدائی شعله های سرکش وخروشنده عظیمی گردید که اکنون درحال گستردن ، بسط جرقه‌های انقلاب وپیش بردن جنگ خلق‌میباشد.

دولت پرو جنگ ضد انقلابی خود را شروع کرد ونیروهای مسلح اش دست به قتل عام رسوای خود زده وبه زندگی هزاران نفر پایان دادند. آنها همراه باآن ، بارؤیای درهم‌کوبیدن جنگ انقلابی بوسیله جوهر ، کاغذ ، دروغ ونیرنگ ، تبلیغات خود راآغاز کردند . اپورتونیسم بوسیله خبرچینی ، فرستادن " رهبران " برای شوراندن توده ها علیه انقلاب ، سهم خود را ادا کرد ، اپورتونیستها در ضدیت باانقلاب ودردفاع ازدمکراسی بورژوائی وشرکت در انتخابات برای گرفتن کرسیهای مخملی پارلمان ، دست به تبلیغ وتهییج زدند . ارتجاع جهانی ، ابرقدرتها ، بویژه یانکیها وهمچنین سوسیال امپریالیستها ودیگر قدرتهای امپریالیستی حمایت فوری خودشان راازحکومت بعمل آورده ومشا ورانشان رابسوی آن گسیل کردند . درمیان آنها نقش برجسته ای نیز توسط دارودسته ارتجاعی چینی ایفا شد که کله گنده های آنان،دن سیائو پین ولی هسین ــ نین وغیره جزو اولین کسانی بودند که بعنوان قاضی،رأی محکومیت مارا صادر کردند . همانگونه که انتظار میرفت ارتجاع دروازه های جهنم خودرا گشود وشیاطین، بلا یاو نیروهای اهریمنیش را علیه جنگ خلق رها ساخت . آنها غرق درخون وسرمست از غرور ، ازپیروزیها ، فتوحات و شکستهای خرد کننده لاف زدند وبه رجز خوانی درباره عقب کردنها،دست کشیدنها ، پس نشستنها ، عقب نشینی‌ها، تارومار شدنها ، پس زدن وشکست انقلاب پرداختند . اما فی الواقع چه روی داده است ؟ چگونه مبارزه مسلحانه وقتل عامهای متعاقب آن،انجام گرفتند ؟ براستی واقعیت دوسال اخیر وششمین سال جنگ خلق چه بوده است؟

این ارقام شاهد یست برافزایش سالیانه عملیات ما وبه همچنین عملیات نیروهای مسلح ودستیاران پلیس آنها . سیاستها ، شیوه ها وحتی قتل عامهای آنان مانع رشد مبارزه مسلحانه نگشته است . بنا بگفته خود وزیر

دولت "آپرا"، حداقل ازنظر کمی چنین نشده است. بااینحال، رقم ۶۷۵۸ بسیار دور ازواقعیت است،اولا" بخاطر علاقه تقریبا قابل درك دولت برای کوچك نشان دادن ابعاد جنگ خلق وثانیا" بخاطر آنکه آنها نه تمامی اشکال گوناگون جنگ انقلابی، برای مثال تبلیغ وتهیج مسلحانه، رابحساب می آورند ونه عملیاتی که درنواحی دور دست وپرت صورت می گیرد رابه شمار می آورند. درنظر بگیرید عملیاتی که درخود بخش لیما صورت گرفت تا یك هفته گزارش نشد، و کلا یك پوشش سکوت ودروغ بسرای حفظ به اصطلاح آرامش عمومی وپرستیژ نیروهای سرکوبگر بکار گرفته می شود. درطول شش سال جنگ خلق در۲۲ بخش از۲۴ بخش کشور (بجز "آمازون" و"مادره دو دیون") ۳۰۰۰۰ عملیات صورت گرفته است (منجملـه درمنطقه کالائو). این عملیات اساسا" درکوهستانهای پرو، عمدتا" متمرکزشده درناحیه آیاکوچو، هوانکاولیکا وآپوریماك، توسعه وگسترش یافتند. عملیات همچنین درنواحی ساحلی، در شهرهای این نواحی وبویژه درپایتخت کشور، درکوهستانهای جنگلی و در شهرهای مهم آنجا پیش برده شد. بدین گونه، انقلاب درسراسرکشور درحال نبرد است. بعلاوه، این عملیات نظامی ازنظر کیفی نیز رشد وافزایش یافته اند: برپیکرپایگاه ـ های ضد چریکی نیروهای مسلح ضربه های بسیاری واردشد،کمین نشستنها، نابودکردن دهکده های استراتژیك، تهاجم به زمینها، خرابکاریهای ویران کننده، عملیات برگزیده نابودسازی درسطح عالیتر وتبلیغ وتهیج مسلحانه فشرده، انجام گرفتند ـ تمامی اینها یك پیشرفت کیفی بسیار مهم ووسیع رانشان میدهند. باید روشن شود که بیش از نیمی از عملیات شش سال ازژوئن ۱۹۸۴ به بعد صورت گرفته ویك سوم کل عملیات ۱۹۸۶ ـ ۱۹۸۰، درسال گذشته انجام گرفته است. این همان واقعیت مشخص وروشن است. نتایج بزرگ جنگ ضد انقلابی، قتل عامها وتعرضات ۸۴ ـ ۸۳ آن، چیستند؟ واضح است که آنها عقیم ماندند؛ آنها حتی قادر نبوده اند مانع رشد جنگ خلق شوند، چه رسد به اینکه نقطه پایانی بر آن بگذارند.

جدول شماره ۱ چهار شکل مبارزه رانشان می دهد که ازطریق آنان جنگ خلق پرو توسعه می یابد. شکل اصلی جنگ چریکی است وسه شکل دیگر اشکال تکمیلی عملیات چریکی میباشند: خرابکاری، نابود سازیهای انتخابی وتبلیغ وتهیج مسلحانه. می توان مشاهده نمود که ۴۵/۹ درصد کل عملیاتی که در کشور صورت گرفته درگیریهای چریکی (جنگیدن بادسته ها درشهرهاوباجوخه ها وگروهانها درروستاها) هستند، در حالیکه خرابکاری دربرگیرنده ۱۱/۲ درصد ونابود سازیهای انتخابی بسختی ۸/۲ درصد بوده، وتبلیغ و تهیج مسلحانه به ۲۴/۱ درصد می رسد.

این ارقام به روشنی نشان می دهد که جنگ چریکی جوهر وقلب جنگ خلق درکشور می باشد؛ قابل توجه است که درصد جنگ چریکی درنواحی"آیاکوچو"، "هوانکا ولیکا" و"آپوریماك"، که مناطق مسلط دهقانی هستند،به بالاترین سطح ۵۴/۴ درصد می رسد، وهدف این است که آنرا درتمامی مناطق،حتی به شکل خاص درلیما، گسترش دهیم. بطور روشن وآشکاری جنگ چریکی دقیقا مرکز عملیات مسلحانه بوده وسایر اشکال تنها درخدمت کمك وپیش بردن آن است، زیرا این شکلی استکه به مستقیمترین طریق نابودی سازمانهای نظامی دشمن، مخصوصا نیروهای مسلح راهدف قرار می دهد. این نیز قابل ـ تذکر است که تبلیغ وتهیج مسلحانه بیش ازیك سوم عملیات راتشکیل می دهد. این مسئله نشان دهندهٔ اهمیتی است که جنگ خلق به آموزش سیاسی وبسیج توده ها می دهد؛ مسلما این کار عمدتا" معطوف به دهقانان وپرولتاریا است، اگر چه درروستاها این کار عمدتا بشکل شفاهی انجام می شود و بوسیله کارزارهائی باپوستر وجزوات مصور تکمیل می گردد. این نوع کار بیشترین برجستگی رادرمناطق جدید دارد، اما اهمیت عظیمی به تمامی مناطق می دهد ودرکل مکان دوم رااشغال می کند. خرابکاری بجای خود مکان سوم رادارا است ودارای هدف ضربه زدن به ارتجاع، بویژه به اقتصاد امپریالیستی ودولتی، سرمایه کلان وزمینداران بزرگ میباشد. دررابطه بامورد آخری، واژگون کردن تولید نیمه فئودالی اهمیت فوق العاده ای برای دهقانان دارد. بالاخره تنها ۸/۲درصد کل عملیات رانابودسازیهای انتخابی دشمنان خلق تشکیل می دهد، که علیه آن کسانی اجرا می شود که بطور مستقیم دردادگاههای خلق بوسیله‌توده ها محکوم گشته اند یا آن دشمنان اصلاح ناپذیر انقلاب که دستشان بخون آغشته است، کشتار کنندگان، شکنجه‌گران، عوامل نفوذی، جاسوسان وغیره. این اعمال بدون هرگونه ستم وظلمی بلکه باسادگی وعدالت مقتضی انجام میگیرد، ودربیشتر موارد بوسیله توده ها تائید گردیده است. بااینحال رسانه های گروهی آنها راهمانند چیزی شریرانه تصویر می کنند وبطور ناشیانه تحریف ودرمورد تعدادشان اغراق می نمایند. مسلما" ماباید دراین جا تاکید کنیم که شرارتی که به جنگ خلق نسبت داده شد، جنایتهائی هستند که از روی تبه کاری توسط خود نیروهای مسلح صورت گرفته وسپس آنان رابه انقلاب نسبت داده اند. آخرین نکته اینکه، نمودارخصلت چریکی همه عملیات مسلحانه انقلابی رابدون اشتباه روشن می نماید ونشان می دهد که جنگ چریکی، همان جوهر جنگ خلق، جنبه اصلی وماهیت آنهاست؛ بنابراین آن اتهامات کاملا پوچی راکه سعی

خود وزیر کشور اخیرا" این اطلاعات را ارائه داد:

سال ـ ۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	درمجموع
حملات ـ ۲۱۹	۷۱۵	۸۹۱	۱۱۲۳	۱۷۶۰	۲۰۵۰	۶۷۵۸

جدول شماره ۱ . جهش بزرگ ، اشکال مبارزه وحوزه ها

اشکال مبارزاتی جنگ خلق	کل کشور	آیاکوچو، هوانکا، آپوریماك	مرکز، شمال، جنوب و هوالاکا	لیما و حومه	مابقی
	٪	٪	٪	٪	٪
جنگ چریکی	۴۵/۹	۵۴/۴	۳۶	۱۲	۱۶/۸
خرابکاری	۱۱/۸	۸	۱۸/۶	۲۳/۷	۲۶/۹
نابود سازی انتخابی	۸/۲	۹/۶	۹/۲	۳/۸	۱/۷
تبلیغ و تهییج مسلحانه	۳۴/۱	۲۸	۳۶/۲	۶۰/۱	۵۴/۶
	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰

جدول شماره ۲ . توزیع عملیات برحسب منطقه
(ژوئن ۱۹۸۴ ـ ژوئن ۱۹۸۶)

کل عملیات	٪۱۰۰
آیاکوچو ، هوانکاولیکا ، آپوریماك	٪۶۳/۴
سایر مناطق	٪۲۸/۲
لیما و حومه	٪۸/۴

جدول شماره ۳ . اشکال مبارزاتی ودرصد آنها برحسب مناطق
(ژوئن ۱۹۸۴ ـ ژوئن ۱۹۸۶)

اشکال مبارزه	کل کشور	آیاکوچو، هوانکا ولیکا ، آپوریماك	سایر مناطق	لیما و حومه
	٪	٪	٪	٪
جنگ چریکی	٪۱۰۰	٪۷۵/۱	٪۲۲/۶	٪۲/۳
خرابکاری	٪۱۰۰	٪۴۳/۳	٪۳۹/۷	٪۱۷
نابود سازی انتخابی	٪۱۰۰	٪۷۴	٪۲۲/۱	٪۳/۹
تبلیغ و تهییج مسلحانه	٪۱۰۰	٪۵۳	٪۳۳	٪۱۵

دارد برچسب " تروریسم" برجنگ انقلابی این کشور بزند، رد میکنند . درواقع ، همانگونه که ما ازسال ۱۹۸۰ ـ گفته ایم ، کسانیکه این دروغ رابسدون ارائه دلیلی ـ که وجود ندارد ـ تکرار می نمایند تنها طوطی وار گفته های ریگان وارتجاع پرو راتکرارمی‌کنند. آنچه درپرو درحال رشد وتوسعه است، وتمامی جهان به آن چشم دوخته است ، صرفا وکاملا یك جنگ خلق میباشد و هرکس که ذره ای مغز داشته باشد نمیتواند آنرا انکار کند.

منطقه آیاکوچو، هوانکاولیکا و آپوریماك شایسته توجه خاصی است . این منطقه ایست که فراکسیون ابتدا درآنجا فعال شد وبه یك کلام مهد آن است . بعلاوه، اولین عملیات جنگی دراین منطقه صورت گرفت (درچوشی)، ومردم قهرمان وبالاتر ازهمه دهقانان فقیر این منطقه ایثار گرانه برای روشن کردن شعله های جنگ خلق و سوزان وپیوسته درحال طغیان نگه ـ داشتن آن خون خودرانثار کرده اند. توده های این منطقه ازشرم آورترین وسیری ناپذیرترین قتل عامها رنج برده اند ؛ ارتجاع نیروهای مسلح خود را دراینجا متمرکزکرده‌ودقیقترین طرحهایش رابه اجرا درآورده است ؛ دراینجا،مرتجعین درباره پیروزی پیش بینی شده خودشان واینکه چگونه منطقه " تقریبا" آرام گشته رجزخوانی کرده اند ، ودرمواجهه باحملات جدید انقلاب ، حرفشان راقورت میدهند ، اماهرگز ازلاف مجدد وسردادن زوزهٔ پیروزی باز نمی مانند.

موقعیت کنونی این منطقه چگونه است وچگونه جنگ انقلابی دردوسال گذشته درآنجا رشد وگسترش یافته است ؟

جدولهای شماره ۲و۳ نشان می‌دهند که دردوسال گذشته ۶۳/۴ درصد کل عملیات کشور درآیاکوچو،هوانکاولیکاو آپوریماك اجراگردیده ، وبعلاوه ۷۵/۱ درصد عملیات چریکی،۴۳/۳ درصد خرابکاریها ، ۷۴ درصد نابود سازیهای انتخابی و۵۲ درصد تبلیغ وتهییج مسلحانه دراین منطقه صورت گرفته است . بنابراین چگونه می توان گفت که جنگ خلق درآنجا افت کرده است؟ هیچگونه مأخذی بجز اظهارات فردی وهمیشه درحال تغییر مقامات مسئول و روسای نظامی وجود ندارد، آنها هرگز هیچگونه گزارش رسمی ، نه از سوی حکومت ونه ازسوی فرماندهی مشترك سیاسی ـ نظامی ، انتشار نداده اند، علیرغم این واقعیت که منطقه بطور پیوسته ازمارس ۱۹۸۲ وبطور پراکنده ازابتدای ۱۹۸۱ درطول انجام عملیات پلیس ، درحالت فوق العاده قرار داشته است . واقعیتهای روشن ومشخص نشان میدهند که این منطقه همچنان میدان نبرد انقلاب مسلح وضد انقلاب مسلح است ؛ درحالیکه مرتجعین دررویای نابودی جنگ خلق هستند، این منطقه درمقابل تمامی تجاوزات مقاومت کرده ومانند طوفان تندری که مرکزش آیاکوچو است ،کماکان پابرجاست. استراتژیستهای کافه نشین ،چرندیات نویسان ، اپورتونیستها،" راه درخشان" شناسان ، انقلابیون غلط انداز یا متزلزل ، تقریبا همزمان با آغاز عملیات مسلحانه ومصرانه ترازپیش هنگام ورود نیروهای مسلح بمیدان و معمولا بموازات حملات وکارزارهای ارتجاع درمورد غیر ممکن بودن تداوم جنگ خلق درمنطقه آیاکوچو،هوانکا ـ ویلکا وآپوریماك اندرز داده واظهار فضل نموده اند، که مابايد منطقه راترك

کرده وبه سایر نواحی عقب نشینی کنیم ، تابدین ترتیب (آنگونه که آنها گاهی اوقات می گویند) مبارزه مسلحانه را حفظ کرده وآنرا یکبار دیگر درشرایط جدید وبهتری آغاز نمائیم . باید اشاره کنیم که درمجموع اینها همان افرادی هستند که علیه جنگ خلق علنی یامخفی تحت عنوان " گستردن فضای دمکراتیك " یا "دفاع ازدمکراسی " جنگیده اند . مابه حقیقت بزرگی که صدر مائو گفته است اعتقاد داریم ، که چگونه یك ناحیه نباید تا زمانیکه مکررا" امکان ناپذیری دفاعش ثابت گردیده ترك شود . از آنجا که ازچند سال قبل تاکنون دراین ناحیه،بر سبعانه ترین قتل عام تاریخ جمهوری ، مقابله شده وبرآن چیرگی حاصل گشته است ، چه چیز دیگری لازم به گفتن است ؟ عقب نشینی پیشنهادی بنفع چه کسی می توانسته باشد؟ فقط وصرفا ضد انقلاب، اینپیروزی عظیمی برای دشمن بود تابهترین واثبات شده ـ ترین سنگر جنگ خلق را ازبین برده ونابود کند . اما واقعیتهای انکارناپذیر ثابت می کنند، علیرغم هرآنچه که علیه جنگ خلق ممکن است گفته شود، این جنگ جسورانه وسرفراز به توسعه وگسترش خود درآیاکوچو،هوانکا ولیکاو آپوریماك ادامه می دهد، آنهم با پیوستگی استوارانه به توده ها،ولبریز ازقهرمانی ، نوشتن روزانه صفحات جدیدی ازانقلاب مسلحانه که درحال دگرگون کردن جامعه پرو است ، که دقیقا" درماههای اخیر ضربات نابود ـ کننده ای راحتی درخود شهر آیاکوچو وارد می آورد، ونمایش دروغین صلح درنظامی شده ترین شهر کشوررا دود ـ کرده وبهوا میفرستد، همانگونه که برای مثال بابمب گذاری درسر بازخانه های گارد جمهوری اجرا شد وتازه ترین آن درستادهای فرماندهی نهم گاردکشوری بمناسبت ششمین سالگرد جنگ خلق بود ـ انفجاری که شهر رابلرزه درآورد وتمامی نیروهای مسلح سرکوبگر وپلیس رابه سراسیمگی وترس واقعی واداشت . نکته اخر اینکه ، کسی نمی تواند خورشید را باانگشتانش پنهان نماید : آیاکوچو ، هوانکاولیکا وآپوریماك به موجودیت خود بمثابه آتش عظیم جنگ خلق وجسورانه ترین مبارزه طلبی انقلابی ادامه می دهند .

همانطور که دراین سه جدول دیده می شود ، انقلاب مسلح تنها۸/۴ درصد کل عملیاتش رادرشهر لیما وحومه آن به اجرا درآورده ، درحالیکه ۱۷ درصد خرابکاریها و۱۵ درصد تبلیغ وتهییج مسلحانه درآنجا انجام گرفته است . این اطلاعات به اصطلاح " عقب نشینی" یاتمرکز انقلاب درلیما رارد میکنند، چیزیکه مورد ادعای مطبوعات ارتجاعی، رؤسای نظامی ومقامات مسئول است . آنها بدین طریق ازیك سو مأخذیبرای ادعاهایشان دستوپامیکنند که انقلاب ضربات سختی رادرمنطقه آیاکوچوتحمل می کند ، وازسوی دیگر توضیحی برای عملیات پرطنینی که پایتخت رادر دو سال گذشته بلرزه درآورده ، ارائه دهند . تحلیلی ازجدول شماره یك نشان می دهد که درطول دوسال مورد بررسی ، ۶۰ درصد کار درلیما به تبلیغ وتهییج مسلحانه ، ۲۳/۷ درصدبهخرابکاری وتنها ۳/۸ درصد به نابودسازیهای انتخابی معطوف شده است . بدین ترتیب ازدرصدهای اشکال جنگ خلق درلیما ونسبتهای آنان درمقایسه بابقیه کشور ، مشاهده می نمائیم که عبارات مبتذل بی پایان درمورد عقب نشینی انقلاب ، جعلیات بی اساسی هستند . نکته دراین است ، که بخاطر شرایط پایتخت عملیات درآنجا بازتاب بزرگی دارد ـ مجتمعهای اقتصادی عظیم امکان خرابکاری عظیم ، مانند کارخانه بایر یا فروشگاه هوکار رامکن می سازد . نهادهای بزرگ مرکزی دولت رادرآنجا می توان تخریب کرد ، مانند ضرباتی که به کاخ حکومتی وفرماندهی مشترك وارد آمد ؛ کله گنده های خارجی از آنجا دیدن می کنند ، بنابر این موقعیتهائی برای خاموشی بزرگ سراسری وجود دارد مانند موردی که به پاپ خوش آمد گفت . بدیهی است که مقامات مرکزی درآنجا اسکان دارند، بدین جهت فرصتهائی برای نابودسازی انتخابی وجود دارد مانند مورد دریادار " پونس کانه سا". بعلاوه ، درحالیکه عملیات درآنجا بخاطر تجمع‌مطبوعات وحضور خبرگزاریهای بین المللی وهمه نوع نمایندگان خارجی مشکلتر مخفی نگاهداشته می شود ، بازتابها بلافاصله تضادهای میان ارتجاع را حادترمیکنند همان مورد آدمیرال یك نمونه است . پس اگر هرچه بیشتر تجارب‌بین المللی رادراین مورد بخاطر بسپاریم، نمی ـ توانیم پایتخت رادرجنگ خلق مورد غفلت قراردهیم . آنچه به همراه‌ارتقاء آموزش ایدئولوژیکی طلب میشود ،کار بهتر سازمان یافته است که بطور فزاینده مستعد دفع ضربات ونفوذ دشمن باشد تا بدین ترتیب قادر به مواجهه باهرگونه ریسکی گردد والویت رابه توسعه کار پیوند یافته باتوده‌های کارگر واهالی محل وحصیر آبادها،دهد. زمانیکه تمامی نیروهای مثبت بکار گرفته می شوند ، این شرایط است ،که براه اندازی جنگ انقلابی درپایتخت وارتقاء آن به سطحی بالاتر رانیز ممکن می سازد ، ونه باصطلاح عقب‌ـ نشینی ازکار درسایر نواحی .

حدود وگسترش . باشعار " آتش راشعله ور کنید ، شعله هارا بگسترانید ، مبارزه طبقاتی توده ها رابوبیژه درشکل مسلحانه اش آغازکنید وبگذارید سرکوب مارا بشورانند"، گسترش جنگ خلق باهدف ترسیم مداری ازنبرد بدوش گرفته شد،مداری ازنبرد که ازبخش "کاجاماركا"در مرز " اکوادور" درشمال غربی شروع گشته وبه طرف بخش " پونو" درمرز بولیوی درجنوب غربی پرو درسراسرکوهستانها ئیکه محور تاریخی جامعه پرو و عقب‌ـ مانده ترین وفقیرترین ناحیه‌آن‌هستند، کشیده شده است ؛ تابدین ترتیب این محدوده رابه یك رزمگاه عظیم انقلاب وپیشبرد این جنگ ، تبدیل نماید . رسیدن به این هدف بخش مهمی از" برنامه جهش بزرگ"وکنکرت کردن آن بود . همانطور که درجدول شماره ۲ می توان مشاهده کرد، ۲۸/۲ ـ درصد عملیات مسلحانه در"سایرنقاط" انجام گرفته ، یعنی خارج ازآیاکوچو‌ـ هوانکاولیکا ـ آپوریماك ولیما وحومه؛ وبهمین ترتیب ، ۲۶/۲ درصد جنگ چریکی ، ۳۹/۷ درصد خرابکاری، ۲۲/۱ درصد نابودسازی انتخابی و۳۳درصد



مأموران دولتی ، مردم عادی که مظنون به " تروریسم " شناخته شده اندرا مورد تفتیش قرار می دهند.

تبلیغ وتهییج مسلحانه. بدین طریق، جنگ خلق درحال پیشروی استوارانه در مناطق مرکزی کشور می باشد؛ منطقه ـ ایکه بخاطر استخراج معادنش،تولیدات کشاورزی وخطوط مخابراتی وحمل ونقل وبخاطر واقع شدن درقلب برنامه های ژئوپلیتیکی دشمن ، دارای اهمیت حیاتی برای کل اقتصاد می باشد. بهمین طریق، جنگ انقلابی بسرعت درشمال کشور، متمرکز درکوهستانها ، وهمچنین درجلگه رودخانه " هوالاگا" پیش می رود. هردو ، مناطقی بزرگ وغنی باپتانسیل اقتصادی مهم وجمعیت درحال رشد،بویژه درشمال، هستند . جنگ خلق درجنوب نیز در حال گسترش است ، که متشابها"در روستاهای کوهستانی متمرکز شده و ناحیه ای بی نهایت فقیر،بویژه درپونو شدیدا" انفجاری می باشد. این مسئله سبب نگرانی حکومت حاضر گردیده است . بیشتر بدین خاطر که دقیقا درناحیه ای قراردارد که آنها قصد پیاده کردن طرح عوامفریبانه " توسعه" رادرآنجا دارند، وانقلاب درحال ضربه زدن به آنهاست وطرحهایشان راخراب می کند.کارمادرآنجا تازگی ندارد یا تنها اخیرا" بعهده گرفته نشده، بلکه به قدمت خودجنگ خلق است. این وظیفه ازدوران تدارك دیدن جنگ برطبق یك طرح سراسری،درك وسازماندهی شد.

مطابق این طرح سراسری مناطق برطبق اهمیتشان طبقه بندی گردیده وبه هر کدام مطابق شرایط خاص توجه مقتضی می شود؛ البته این مناطق بطور ناموزون توسعه یافته اند. بنابراین جنگ برحسب یك منطقه واحد برپانشد، بلکه برحسب توسعه همزمان ، اگرچه ناموزون ، درچندین منطقه، باتوجه به اینکه یکی ازآنها عمدگی داشت (که بنابر ضرورت می توانست تغییرکند)، ولی همه آنها درچارچوب یك طرح از نظر استراتژیك متمرکز وازنظر تاکتیکی غیر متمرکز ، قرارداشتند.

انجام کار درهرمنطقه واثر آن را می توان ازشرح ذیل قضاوت کرد: در ژوئیه ۱۹۸۴، درجلگه رودخانه هوالاگا، بخش هوانوکو ودرایالت "ماریسکال کاسرس" دربخش "سان مارتین"حالت فوق العاده اعلام گردید واین مناطق تحت کنترل فرماندهی سیاسی ـ نظامی شماره ۷ قرار گرفتند. این موقعیت کم وبیش تابه امروز ادامه داشته است. درنوامبر همانسال درمنطقه مرکزی،یك حالت فوق العاده درایالت آلسوس کاریون دربخش پاسکو، تحت همان فرماندهی فوق اعلام گردید. این حالت فوق العاده به ایالت مهم استخراج معدن پاسکو گسترش یافت . درشمال، عملیات مسلحانه بخشهای کاجامارکا، آنکاش وبویژه " لیبرتاد" رالرزاند،باتهاجم به زمینها که ارتش چریکی خلق مشوق وپیش برنده آن بود ، روستاهاشدیدا" تکان خوردند. نیروهای پلیس وارتش مستقر درفرماندهی شماره ۷، آنرابا سرکوب پاسخ گفتند اما اصرار میشود که این منطقه نیزتحت پوشش یك حالت فوق العاده قرارگرفته ونیروهای مسلح کاملا درآن مستقر شوند . درجنوب ، مخصوصا در پونو که به شورش کشیده شده ، پاسگاههای پلیس مورد حمله قرار می گیرند . برای مثال،همانگونه که در سان آنتون پیش آمد، شهرهائی مانند سان خوزه وچوپا بتصرف درآمده، مزارع بزرگ وابسته به دولت ـ مورد خرابکاری واقع شده ودرآتش سوختند، و۱۰۰۰۰ دهقان درزمینهای مصادره ای ـ مسلح واقع دراین مزارع که زمینهای الحاقی بیکرانی راکنترل میکند،بسیج گردیدند. این مسئله،نیروهای پلیس را به اعلام " حوزه های سرخ"درایالتهای سان رومان ، آزانگارو وملگارکشانده است . سروصدای ارتجاع بنفع اعلام یك حالت فوق العاده ودخالت نیروهای مسلح برخاسته است . فقر،بلایای طبیعی وحرکت مسلحانه برای تبدیل "پونو" به یك آتشفشان بینهایت انفجاری بسوی امتزاج بایکدیگر پیش میروند.

برآنچه تاکنون گفتیم، باید اضافه کنیم که عملیات موفقیت آمیز چریکی عمیقا" بدرون بخش آپوریماك ،یعنی دقیقا" به آستانه پایتخت آن(آباناکای)، نفوذ کرده است . بااین کار،وظیفه اساسی بسط دادن قلمرومان درسراسر کوهستانها عملا به ا تمام رسیده است. امروز جنگ خلق درحال بسط یافتن وگسترش در " سیرا" است ، درجهت شمال به کاجامارکا ودرجهت جنوب به پونو، ازیك مرز به مرزی دیگر،از اکوادور به بولیوی . این هدف بزرگ با سرسختی ، جدوجهد وخون کسب گردیده ، وفرصتهای جدیدی رادراختیار انقلاب درحال پیشروی پرو،قرار داده است . گرچه بیان همین اندازه هم کافیست ، امابازهم بیشتر می توان گفت : جنگیدن نه تنهادر"سیرا"بلکه همچنین درکوهستانهای جنگلی ، در دو مکان کلیدی ، درآپوریماك درتلاقی استراتژیك بخشهای کوزکو، آپوریماك ، "آیاکوچو"و"خونین"،ودرناحیه رودخانه هوالاگا، منطقه ای غنی که امپریالیسم و دولت طرح ایجاد بنگاههای تجاری عظیمی رادردست دارند .بعلاوه،مبارزه در سواحل ، بویژه درمناطق مرکزی وشمالی آن،وهمانگونه که تاکید نموده ایم ، در خود لیما وحومه (شهری که اهمیت استراتژیك آن درپایتخت بودنش ودر تمرکز شگرف مردم نهفته است ،شهری بااکثریت پرولتاریای پرو بعلاوه

توده های عظیم فقرا درحومه ها وحصیر ـ آبادهایش) درحال سربلند کردن است . باسنتز آنچه که شرحش رفت،جنگ خلق نه تنها این گسترش را درسراسروسعت کوهستانها کسب کرده است؛ بلکه در حال گسترش در" سیرا"،جنگلهاوسواحل، پیشروی نیرومندانه ، ساختن دنیای نو وگشودن راه بسوی آینده است .

برای کامل کردن این تصویر،باهم نگاهی به بعضی عملیات برجسته میاندازیم . دربخش آیاکوچو به پایگاههای ضد چریکی نیروهای مسلح (که بنابر اظهارتازه ای ازسوی وزیر جنگ ۷۰ پایگاه درمنطقه وجود دارد) ضربه وارد گردید، برای مثال در " سان خوزه دوسك " و"آکومارکا" ضربه زدن به بنیانهای پروژه تعلیم خلبان توسط حکومت آپرا برای منطقه بعد ازقتل عام آکومارکا؛ حمله به ۱۴ دهکده استراتژیك ـ دسته بندیهای اجباری دهقانان که بعد از نمایش خنده آور باصطلاح " تسلیم سندریستها" درال لوچه گوا توسط حکومت کنونی اجرا گردید ـ که نابودی آن به معنای آزاد ساختن توده ها ازکنترل ارتجاعی نظامی است ؛ کمینهائی که علیه نیروی زمینی ، تفنگداران دریائی وپلیس در " سان پدرو" ، " یان آمونته " ودیگر جاها صورت گرفت ؛ درگیری وحتی درگیریهای مکرر وبه سخره گرفتن محاصره نیروهای مسلح،قلع وقمع وزخمی کردن سربازان؛ خرابکاری دربرپائی مناطق کوچك (پروژه های محلی توسعه اقتصادی دولت ـ م) که قراراست بعنوان پایه ای برای کئوپراتیویزاسیون عمل نمایند، منفجر کردن ۲۷ دکل فشار قوی شبکه برق آیاکوچو، حتی قبل از افتتاح رسمی اش ؛ حملات بمب گذاری علیه گارد جمهوری وحتی ستادهای فرماندهی گارد کشوری نهم درخودشهر آیاکوچو (همانطور که قبلا" شرح داده شد). درهوانکاویلکا،منفجر کردن ۶ پل و۲۵ دکل خطوط برق رسانی مانتارو، (شبکه اصلی برق پرو) ؛ ویران نمودن مؤسسات کشاورزی سینو و ویچینچا ،که زمین مصادره شده واحشام آن تقسیم گردید . درآپوریماك ، خیزش جدیدی ازعملیات مسلحانه دربخش،حتی مشتمل



بر آبانکای (شهر مرکزی) ، جائیکه نیروگاه برق مارتامورد خرابکاری واقع شد،میگردد؛ به همین ترتیب خرابکاری درنیروگاه چین چروز، وحمله به پاسگاههای پلیس .

درمنطقه مرکزی پرو ، حملات گسترش وشدت یافت ؛ کمینهائی مانند کمین "میچی ویلیکا" علیه گارد جمهوری؛ خرابکاری درایستگاه فرعی برق سنترومین (معادن دولتی ـ م) وبیلهای بخار آن ، فلج کردن تنها معادن روباز منطقه؛ خرابکاری درمزارع دولتی توپاك آمارو ؛ انفجار پل راه آهن که برای ماهها تردد قطار هوانکایو رافلج کرد ومانع حمل مواد معدنی از هوانکاولیکا وکوبریزا گردید؛ خرابکاری وبستوه آوردن درهوانکایو با افشاء وجنگیدن علیه ریمناکوی دو. درمنطقه شمالی ، مصادره زمین تحت شعار " زمینها رامصادره کنید" ۱۶۰ هزار دهقان رابسیج کرده ودرمصادره ۳۲۰ ـ هزارهکتار زمین ، عمدتا"مرتع ،۱۲هزار رأس گاو(اکثرا" درجه یك ، که بین دهقانان تقسیم گردید) رهبری نمود؛ خرابکاری در" نورپو" (تنها لوله نفت کشور) ؛ خرابکاری درتروخیلو(محل حیاتی آپرا) درجریان جشنهای بنیانگذاری ملی آپرا بریاست شخصی خود گارسیا ، درست درمیدان اصلی " پایتخت " آپرا. در جنوب وبخصوص دربخش متشنج پونو عملیات (فوق الذکر) درجهت حل مسئله ارضی؛ یعنی همان نیروی محرکه مبارزه طبقاتی درروستاها، انجام شدند. درمنطقه جلگه رودخانهٔ هوالاگا دربخش آپوکایا کو حمله به پاسگاه پلیس ؛ حمله به باندهای سیاه در آگوا بلانکا ؛ کمین برای گارد جمهوری در موپونا ؛ درگیری با UMOPAR (واحدهای گشت متحرك روستائی گارد کشوری) درآلتومورونا وتبادل آتش بایک گشت ۳۰ نفری نیروی زمینی در پاتا پیروندوس .

درشهر لیما، خرابکاری درسفارتخانه ها ، ازجمله بزرگترین ضربه تاکنون به یك نمایندگی خارجی،حمله اخیر به سفارت سوسیال امپریالیسم شوروی ؛ خرابکاری درچند دوجین دفاتر محلی آپرا ؛ انفجاریك اتوموبیل حاوی بمب دروسط پلازادوآرماس در مقابل کاخ حکومتی درجریان ملاقات آلفون سین رئیس جمهور آرژانتین وآتش سوزی متعاقب آن در فروشگاه اسکالا درهمان میدان ، که سبب تیر اندازی بسیاری گردید ونگهبانان گارد را به دستپاچگی بزرگی انداخت؛ حمله با اتوموبیلهای حاوی بمب به ستادهای پلیس ، فرماندهی مشترك نیروهای مسلح وفرودگاه بین المللی ؛ خاموشیهای کامل معمول مانند خاموشی ۳ دسامبر ودرطول ماه مارس وژوئیه گذشته ؛ آتش سوزیها، مانند مورد فروشگاه بزرگ ماروی ، باز هم درست در پلازادوآرماس ،که درنتیجه سراسر پایتخت جمهوری را به حالت فوق العاده کشاند ومقررات منع عبورومروری از آخر فوریه تاکنون تحت فرمان نیروهای مسلح برقرار گردید. نابودسازیهای انتخابی، ازجمله زدن رئیس دفتر ملی انتخابات درجریان انتخابات عمومی، افسران پلیس ونیروهای مسلح واخیرا یك دریادار، بعلاوه دبیر تشکیلات آپرا، که تضادهای درون کمپ ارتجاع راحاد کرد وبه یك بلوای سیاسی وتهدیدهای رعد آسا پا داد ؛ ودر۷ ژوئن،روزارتش، مراسم سوگند به پرچم به ریاست گارسیا باموادمنفجره مورد خرابکاری قرار گرفت ، یکی ازآنها تنها دربیست متری جایگاه رژه منفجر شد . این نشان

میدهد که علیرغم حالت فوق العاده و حضور بسیار وانبوه پلیس از۲۴ ساعت قبل ازمراسم،انقلاب میتواند هرزمانی وهرکسی را که لازم باشد هدف قرار دهد .

مبارزه اسرای جنگی وآن کسانی که به حمایت مستقیم آنها برخاسته‌اند، شایسته توجه خاص است . اگر چه اکنون چندین سال است که این مبارزات آغازگردیده، سرسختانه و قهرمانانه برعلیه شکنجه، بدرفتاریها، شرایط غیر انسانی ، توطئه های قتل، انتقام جوئی ها ، ترورها ، وحتی قتل ـ عامها ، اوج گرفته و بر آنها چیره می شوند وسیاهچالهای ارتجاعی را به سنگرهای درخشان نبرد تبدیل مینماید. بااین وجود مبارزه ای که ازاواسط سال گذشته بردوش کشیده شد،تاکید خاصی راطلب میکند. در۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵ اسرای جنگی درسنگرهای ال فرانتون ، لوریگانچو و کالائو برای بدست آوردن مقام زندانی‌خاص دست به یك مبارزه متحد زدند؛ آنها با عملیات جسورانه حکومت بلونده رامجبور به امضای قرارداد وبه رسمیت شناختن آنان بدان صورت ، باحقوقی که چنان مقامی همراه دارد ، نمودند. این مبارزه ، باتبدیل دوره انتقال ریاست جمهوری به شرایط سیاسی‌مساعد،حکومت راشگفت زده کرد وشکستی رابرآن تحمیل نمود. حکومت آماده انتقام‌گرفتن گردید. حکومت جدید آپرا مسئولیت انجام آنرا بعهده گرفت؛باکوشش حکومت برای مانور وفریبکاری،مبا ـ رزه ای سخت وپیچیده درگرفت؛ زمانیکه این حرکت حکومت عقیم ماند قتل عام ۴ اکتبر را طرحریزی کرد، و عمدا آنرا چند روز قبل ازسالگرد بنیانگزاری حزب انتخاب نمود تا بدین ترتیب یك شکست روحی بر اسیران جنگی درسنگرها وانقلاب وارد آورد .اما اسیران جنگی لوریگانچو نه تنها باجسارت قهرمانانه درمقابل حمله قتل عامگرانه بپا خاستند؛ بلکه به قیمت خون خود آنرا پس زدند، چنانکه خود حکومت مورد هدف قرار گرفت؛ وبا همبستگی طبقاتی، بویژه همبستگی سایر زندانیان رزمنده، آنها ۷ اکتبر راباافتخار سرسندی انقلابی، شور کمونیستی وخوش بینی نمونه جشن گرفتند . آنها به مبارزه شان ادامه دادند ویکبار دیگر بدرستی ازشرایط سود جستند ودر۳۱ اکتبر حکومت ارتجاعی آپرا رامجبور به امضاء قراردادی نمودند که قبلا رد کرده بود، فقط این بار قرارداد بوسیله مقامات عالی رتبه تر امضا گردید. امامبارزه پایان نیافت وارتجاع هرگز ازتوطئه ومانور علیه فرزندان خلق دست‌نکشید. حکومت برای پیش بردن طرح خود جهت نابود کردن آنها،انتقال اسیران به کانتوگراند را پیشنهاد نمود؛ اسیران درمواجهه با این توطئه کارزاری به نام " افشاء ومقاومت‌کنید" راه انداختند وعزم راسخ خودشان را در مخالفت بااین انتقال ، حتی به قیمت یك قتل عام تازه وافشاء سرسختانه حکومت اعلام کردند. این مبارزه در ۱۵ژانویه ۱۹۸۶ اوج گرفت، دراین روز زدوخورد میان اعضاء خانواده اسیران جنگی وگارد کشوری به کشته شدن یکی ا زبستگان وزخمی شدن ۲۵ تن دیگر انجامید ووزیر دادگستری رامجبور نمود که اعلام کند " هیچ انتقالی به کانتوگراند نخواهد بود زیرا آن زندان برای "تروریستها" نیست ". فصلی درکارزار علیه قتل عام جدید بسته شد ا ما مسئله همچنان‌باقی ماند: آنها درنقض پیمانهای اجتماعی خودشان ودروفاداری به ماهیت ارتجاعیشان شروع به ا نتقال‌زندانیان جدید بدانجا کرده اند،واین درحالی است که مطبوعات برای انتقال بیشتر سروصدا راه می اندازند ونیروی دریائی ملاقات کنندگان را سرکوب می کند . مبارزه ادامه یافت وفصول جدید برای نوشته شدن بازماندند، همانگونه که درموقع بررسی قتل عام رسوای ژوئن مشاهده خواهیم کرد. اسیران جنگی باروحیه عالی ومبارزه‌جوئی اثبات شده شان آموخته اند ومی آموزند که چگونه انقلابیون میتوانند وباید زندانها را به سنگرهای درخشان نبرد تبدیل سازند .

عملیاتی که بین ژوئن ۱۹۸۴ و۱۹۸۶ انجام گرفت رشدی رادریك مقیاس وسیع سراسری به نمایش می گذارد که نه تنها کمی بلکه بویژه کیفی میباشد؛ آنها دلیل غیر قابل انکاری از رشدو توسعه یك جنگ خلق واقعی طی شش سال نبرد تسلیم ناپذیر درروستاهاو شهرها ارائه میدهند ،" وبگذار خائنین هرآنچه دوست دارند بگویند."

درمورد ساختمان‌قدرت‌نوین دولتی.

برای تکمیل تحلیل جنگ خلق پرو، ما باید مسئله قدرت نوین دولتی، دولت نوین وساختمان مناطق پایگاهی رامطرح نمائیم ـ جوهر محاصره شهر ها ازطریق روستاها،مسئله قدرت سیاسی،دیکتاتوری مشترك دموکراسی نوین که باید جامعه کهنه را دگرگون سازد تابدین ترتیب با اوج گرفتن انقلاب دموکراتیک ، سوسیالیسم تحت دیکتاتوری پرولتاریا پیشروی به کمونیسم را تسریع وضمانت کند. ما می خواهیم این نکته رابرزمینه ساختن سه ابزار مطرح کنیم،زیراکه دولت پیوندی تفکیك ناپذیر باحزب وارتش دارد.

ماقبلا به این مسئله برخورد کردیم که چرا حزب ضروری است وچگونه حزب کمونیست پرو برای آنکه بتواند وظیفه رهبری جنگ خلق را بعهده بگیرد بازسازی گردید؛ اما هنوز جنبه های مهم بیشتری ازتوسعه آن در طول شش سال گذشته وجود دارد که باید بطور مختصر مورد توجه قرار گیرند.در کنفرانس سراسری۱۹۷۹،زمانیکه‌تدارك برای جنگ مورد مذاکره قرارمیگرفت، حزب‌امر نظامی کردن خودراشروع کرد. بطور مشخص (کنکرت) تا جائیکه دراینجا لازم به بحث است ، مانظامی کردن حزب راچنین درك می نمائیم : مجموعه ای ازدگرگونی ها، تغییرات واصلاحات ضروری‌برای رهبری جنگ خلق بمثابه شکل اصلی‌مبارزه که دولت نوین ودیکتاتوری مشترك که‌جامعه رادگرگون خواهدکرد،پدیدآورده و یك جمهوری دمکراتیك نوین خلق رابرجای حاکمیت امپریالیسم ،سرمایه‌داری‌بورو‌کراتیك ونیمه فئودالیسم خواهدنشاند . بدینسان انقلاب دمکراتیك رابه اوج خواهدرساند،ودرادامه ـ درچارچوب امپریالیسم جهانی وارتجاع که درحال غرق شدن است ودربحبوحهٔ جنگهاودر

حالیکه حمله میکندوتلاش می‌نمایدتمامی آنچه راکه نو وانقلابی وبویژه هرچیزی که پرولتری است نابودکند،غرق‌خواهد شد - برای دفاع ازانقلاب وتوسعهٔ آن درمرحلهٔ سوسیالیسم ، حفظ دیکتاتوری پرولتاریاوجلوگیری ازاحیای سرمایه - داری محکم کردن پیوندهای انقلاب جهانی ازطریق خدمت به آن بمثابه منطقه پایگاهی برای جنگ مشترك پرولتاریا وخلقهاجهت امحاء امپریالیسم وارتجاع ازرخسارهٔ زمین ،وادامهٔ حرکت درمسیر انقلابات فرهنگی مکررتارسیدن به کمونیسم .برزمینهٔ این رئوس کلی است که ماپیشرفت وتوسعه یك جنگ خلق خاص علیه یك جنگ ضدانقلابی(که بهمین نسبت خاص است) رادرك می کنیم ، جنگی که درعصرجنگهای گوناگون که امپریالیسم درحال غرق شدن در آنهاست ،جریان دارد - عصربرخوردی عظیم میان جنگ خلق وجنگ ضد انقلابی درسطح جهانی که عالیترین شکل مبارزه است ،وبالاخره نتیجه راتعیین خواهدکرد. بانگاهی گسترده تربمسائل باید بگوئیم،تازمانیکه طبقات هستندپیشروی به کمونیسم ازطریق انقلابات فرهنگی در سایه جنگ خلق بعنوان خط نظامی پرولتاریا وبارشد وتوسعه مداومش، صورت خواهد پذیرفت . درنتیجه حزب ما وتمامی احزاب کمونیست با این ضرورت و این چشم اندازها روبرو هستند ، علیرغم هرگونه شکل خاصی که ممکن است بخود بگیرند.

برای آنکه درمورد حزب کمونیست پروخاص باشیم ،حزب مابمثابه یك کل در جنگ خلق درگیراست وتمامی اعضایش رابه درون آن کشانده است؛ مختصر آنکه ، همانگونه که کمیته مرکزی ماتصمیم گرفت ، " کانون ما نبرد است ." مسئله مهم دیگرساختمان متحدالمرکز است ؛بطور مختصر یعنی ، درنظر گرفتن حزب بعنوان محوری که بدور آن ارتش راساخت ، وبه دور این ابزار ، همراه با جلب توده ها به جنگ خلق ، دولت نوین را بنیان نهاد. مسئله برجسته ای که وجود دارد " پرورش اعضا حزب قبل از هرچیز بعنوان کمونیست ، رزمنده و سازماندهنده" است ؛ تابدین ترتیب سه وظیفه بزرگ مورد نظر انقلاب را به انجام رساند. کارتوده ای بایدازطریق جنگ خلق وبرای آن پیش برده شود. رهبری کلیدی است وبایدستادهائی وجودداشته باشد. مبارزهٔ دوخط بایداستوارانه وپیوسته تکامل یابد،تاحزب ودیگرسازمانها رابرای جنگ خلق تقویت نماید. مسئله حیاتی وتعیین کننده ، رشدوتکامل بیشتر خط سیاسی است :مابه درك عمیقتراز جامعه پرو، گرهگاه سیاسی وعمدتا خط نظامی ،جنگ خلق وچگونگی رهبری آن بویژه دررابطه باویژگیهای جنگ پرو وچگونگی همزمانی آن درروستاهاوشهرها بدون فراموش کردن عمدگی روستاها، رسیده ایم . بالاخره همانطورکه غیرقابل اجتناب بود،تعداداعضای حزب بطورقابل توجهی افزایش یافته است.دهقانان درصد بسیاربالائی رابخوداختصاص داده انددانشجویان وزنان وارد حزب شده اند . این مسئله مشکلات آشکاری رابدنبال دارد اما بسیار مهمتر اینکه ، تازمانیکه ایدئولوژی پرولتری تقویت میگردد، آینده ای عظیم نیز بهمراه دارد. جنگ خلق ، بمثابه جنبه والای پیشرفتهای ما، این اجازه را به حزب داده است که استوارانه تر وروشنتر مائوئیسم را بعنوان سومین وبالاترین مرحله مارکسیسم درك کند ووظیفه " تقویت ، دفاع وکاربردن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم " ومبارزه جهت اعمال سرکردگی آن درجهان انقلاب را،بااین آگاهی که این درخدمت کمونیسم ، پرولتاریا وخلقهای تحت ستم است، بدوش بگیرد؛ بعلاوه ، درك محکمتراز دیدگاه طبقاتی وآمیختن آن باجنگ خلق،مارابه تکامل بیشتر " اندیشه راهنما" هدایت نموده است . بالاخره، خود جنگ خلق این امکان را بوجود آورده تااعضای حزب بیشترازاینهاباخط انترناسیونالیسم پرولتری پرورده شوند.

<u>درخصوص نیروهای مسلح ما</u>. جنگ خلق، توده های مردم وحزب بوجود آورنده ارتش چریکی خلق هستند؛ ارتشی ازنوع نوین برای به اجرا درآوردن وظایف سیاسی انقلاب که توسط حزب مقرر شده وبرای بعهده گرفتن وظایف مشخص شده توسط تجربهٔ بین المللی پرولتاریا : جنگیدن ، تولیدکردن وبسیج توده ها ، که به معنای آموزش سیاسی ، بسیج ، سازماندهی وتسلیح آنهاست . این یك ارتش خلقی تحت رهبری مطلق حزب طبق اصل" حزب بر اسلحه حکم میراند وهرگز نبایداجازه داد که اسلحه برحزب حکم براند" میباشد. بنیان آن عبارتست ازکاربرای ارتقاء ایدئولوژیکی آن بوسیلهٔ مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم وکاربست آن یعنی اندیشه راهنما ،خط عمومی وسیاستهای حزب است . ساختن ارتش ازنظرسیاسی بوسیله سازماندهی حزب درون ارتش که بااعمال رهبری حزب برتمامی کارهای سیاسی درون ارتش وهمچنین کارتوده ای ارتش همراه است . تکمیل می گردد. از نظر نظامی ارتش بر پایه تئوری جنگ خلق وخط وبرنامه نظامی حزب بنیان می شود : این ارتش درشهر بصورت دسته ودرروستاها به شکل جوخه ها ، گروهانها وگردانها سازمان داده می شود وهمیشه تحت سیستم فرماندهی دوگانه ، یکی سیاسی ودیگری نظامی ، قراردارد؛وامروز با شعار " گروهانها راتوسعه دهید وجوخه ها رابرای گردان تقویت کنید ." هدایت می گردد. این ساختمان ارتش چریکی خلق همچنین برپایه تز بزرگ لنین دررابطه بامیلیشیای خلق وسه عملکرد آن بعنوان پلیس ، ارتش و دفتراداری ، قراردارد. تعلیمات نظامی باهدف ارتقاء روحیه جنگجوئی صورت می گیرد تاعملیات بطور تمام وکمال وموفقیت آمیز اجرا شوند. نیروهای مسلح مانند گردانهای مسلح بدون سلاح شروع کردند، زیرا همانگونه که لنین بما آموخت فقدان سلاح نمی تواند بعنوان بهانه ای برای سازمان ندادن یك دستگاه مسلح استفاده شود ؛ بعدا آنها خودرا باهرآنچه می توانستندمسلح کردند، ازجمله دینامیت که هنوزخیلی اهمیت داشت ، زیرا اسلحه های ابتدائی وسنتی نقشی اساسی بازی می کنند. اگر چه مابرای بدست آوردن سلاحهای مدرن از دست نیروهای ارتجاعی جدوجهد کردیم،ازآموزه بزرگ صدر مائوتسه دون پیروی نمودیم که تاریخ درستی آنرا اثبات کرده است : "ازآنزمان که تاریخ آغازگشت ،جنگهای



انقلابی توسط کسانی فتح گردیده اند که سلاحشان ناکافی بود ومغلوبین کسانی بوده اند که برتری سلاح داشتند...... اگرکسی نتواند بدون داشتن مدرنترین سلاحها بجنگد، این برابر باهمان خلع سلاح کردن خود است." ارتش چریکی خلق، باهزاران رزمنده اش، حقانیت خودرا اثبات کرده است؛ این ارتش درکوره جنگ خلق چون فولاد آبدیده شد وستونهای قدرت نوین دولتی می باشد.

قدرت نوین دولتی، دولت نوین درشکل کمیته های خلق، مناطق پایگاهی درحال توسعه وجمهوری دمکراتیك نوین خلق درحال شکل گیری ـ این بالاترین دست آورد شش سال جنگ خلق می باشد. بادرنظر گرفتن تز صدرمائو تسه دون درمورد دولت، ما این مسئله رادرپیوندی نزدیك با جبهه متحد ملاحظه می کنیم، بویژه باشرایط خاصی که ما درآن گسترش می یابیم وسنت اپورتونیستی "جبهه‌ها"ی انتخاباتی کشورمان، رادرنظر میگیریم. کمیته مرکزی دستورداده است که "جبهه انقلابی دفاع خلق" تنهادر روستاها، به شکل کنکرت قدرت نوین دولتی برپایه کمیته های خلق ساخته شود؛ درحالیکه درشهرها" جنبش انقلابی دفاع خلق" درحال ایجاد شدن است. کمیته های خلق دراواخر سال ۱۹۸۲ ابتدا درآیاکوچو، پس ازآنکه نیروهای پلیس ضربات تحقیر آمیزی دریافت کردند و ازبخشهای وسیعی ازروستاها عقب‌نشینی کردند، بوجود آمدند. اینها جبهه متحد کمیته ها هستند که بیان مشخصی به دیکتاتوری مشترك کارگران، دهقانان وخرده بورژوازی، یعنی سه طبقه ای که درانقلاب مسلح امروز شرکت دارند ـ پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی ـ می دهد. این کمیته‌های خلق، بادرنظر گرفتن آنها بعنوان یك سیستم دولت، اشکال کنکرتی ازدیکتاتوری دموکراتیك نوین هستند که سیستم حکومتیش به نوبه خودبرپایه مجمع عمومی خلق قراردارد. اگرچه بورژوازی ملی اکنون درانقلاب شرکت ندارد، منافع آن محترم شمرده می شود. کمیته بوسیله یك "مجمع نمایندگان" مطابق قانون سه سوم انتخاب می شود: یك سوم کمونیستها بعنوان نمایندگان پرولتاریا، یك سوم دهقانان فقیر بعنوان نمایندگان دهقانان ویك سوم دهقانان میانه حال وعناصر مترقی بعنوان نمایندگان خرده بورژوازی. مانند دیگر اشکال قدرت نوین دولتی، کمیته ها برپایه اتحاد کارگران ـ دهقانان تحت رهبری پرولتاریا، که بوسیله حزب کمونیست نمایندگی وتوسط ارتش چریکی خلق حمایت می شود، مستقر است. کمیته از ۵ کمیسر تشکیل گردیده، باتاکید براینکه آنها برای انجام وظیفه خاصی گماشته شده اند وهرزمانی می‌توان آنها را عزل نمود. آنها درچارچوب برنامه انقلاب دمکراتیك ـ نابودی امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیك ونیمه فئودالیسم ـ زندگی اجتماعی توده هارا در تمامی عرصه ها، سازمان می دهند: سازمان دادن تولید، بویژه کشاورزی، بازرگانی (که سمتگیری کلکتیویی دارند)، عدالت، آموزش، سرگرمی، بعلاوه تضمین پیشرفت تشکلات خلق وتضمین امنیت جمعی وفردی. اساس این کار، معرفی روابط تولیدی اجتماعی نوین است. رشد وتوسعه صدها کمیته خلق و مناطق پایگاهی که کمیته ها شالوده وبنیان آن هستند ازسیالیت جنگ چریکی پیروی می کند، زیراکه آنها عمدتا محصولی ازجنگ چریکی هستند که راه محاصره شهرها ازطریق روستاها وبطور کلی جنگ خلق رادنبال میکنند. آنها ازتجاوزات ضد انقلابی رنج کشیده اند. بدینسان یك مبارزه حاد برسرقدرت نوین دولتی میان انقلاب مسلح وضد انقلاب مسلح درجریان است. برای مثال مبارزه بین استقرار و ضد استقرار بویژه درطول ۱۹۸۳ و۱۹۸۴ بسیار مهم می باشد. دراین رابطه شایان ذکر است که درطول دوسال گذشته، ارتش چریکی خلق ۱۸۰ ضد استقرار انجام داد، ودرارتباط با این ستیزه، ۵۹۱ ـ شهرك راتصرف نمود. خلاصه در رأس جنگ میان ارتش چریکی خلق ونیروهای مسلح ارتجاعی وپلیس، مسئله قدرت نوین دولتی است؛ مسئله بوجود آوردن، دفاع وتوسعه کمیته های خلق، مناطق پایگاهی وتداوم پیشروی در تشکیل جمهوری دموکراتیك نوین خلق، دولت نوین که مانند مشعلی درخشان وسرکش درمقابل باد وباران می درخشد وبه درخشش ادامه خواهد داد؛ مشعلی که مردم را به پیشروی خروشان درزیر امواج شعله های جنگ خلق فرا می خواند تاگذشته راببلعند و با نیرومندی دروازه های آینده رابرای همیشه برروی پرولتاریا وخلق بگشایند.

چه تعداد تاکنون جان خود را از دست داده اند؟ سیاست ارتجاعی قراردادن توده ها درمقابل توده ها، قتل عامها وناپدید شدنها هم اکنون ۱۱۳۰۰ تن ازمردم ماراکشتار کرده است. علاوه برآن تعداد ۱۶۶۸ کشته ازنیروهای مسلح وپلیس، به اضافه جاسوسان، خبرچینان، مستبدین و ستمگران فئودال، و۱۷۳۸ درخون غلتیده از ارتش‌چریکی خلق، که تقریبا درمجموع تا مه ۱۹۸۶ به پانزده هزار کشته بالغ می شود. اینست واقعیت، نه آمارهای تحریف شده ای که ارتجاع برای لاپوشانی سیاستهای شیطانی قتل ـ عامها انتشار می دهد.

این جنگ خلق پرو است. تحلیل ودریافت آن پیگیری چهارمسئله را طلب می کند (مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، حزب، جنگ خلق وقدرت نوین دولتی). بررسی وتأمل برروی‌آن، نتیجه کنکرت وروشنی رابدست ما داده است: جنگ خلق پرو یك جنگ خلق اصیل ومعتبر است که کشوررا زیرورو می سازد؛" کورموش پیر" درحال نقب زدن عمیق دردرون جامعه کهن است و هیچکس راتوان بازداشتن آن نیست ـ جامعه پیر وفاسد ناامیدانه درحال غرق شدن است وانقلاب مستولی وپیروز خواهد شد.

زنده باد مبارزه مسلحانه!

جنگ خلق رادرخدمت انقلاب جهانی گسترش دهید!

شکوه وافتخار بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

زنده باد انقلاب جهانی!

زنده باد رفیق گونزالو!

کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

پرو، اوت ۱۹۸۶